

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعہ: عبدالرشید، الباقی، الکبیر و
مؤلف علی اصغر و جری، سید عبدالرضا جلیلی

شماره ثبت کتاب
جمهوری اسلامی ایران
۲۰۸۵۰۱

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$
 $\frac{1}{4} \times \frac{1}{4} = \frac{1}{16}$
 $\frac{1}{16} \times \frac{1}{16} = \frac{1}{256}$

لضرب الف وجذع الف وقطع الف وقطع العين
 قطع مرسو خط بين وثقل وزن
 وحمل بحر صجوع فتم وضع وقطع ونحوه
 ظهروا في حال وحمل غان وقوة وقوة ومهل
 وسع والرسو فتم وضع وحمل بحر صجوع فتم وضع
 بابتدأ تر كد صبي

رحمات جنم میں جان پہنچاؤ
کہ یہی نیت بدو خدے رکھ کر دینم



فقد جف

4
 حضرت مولانا محمد رفیع
 صاحب دارالعلوم دیوبند
 کے ہاتھ سے لکھا گیا ہے

عبدالله بن محمد

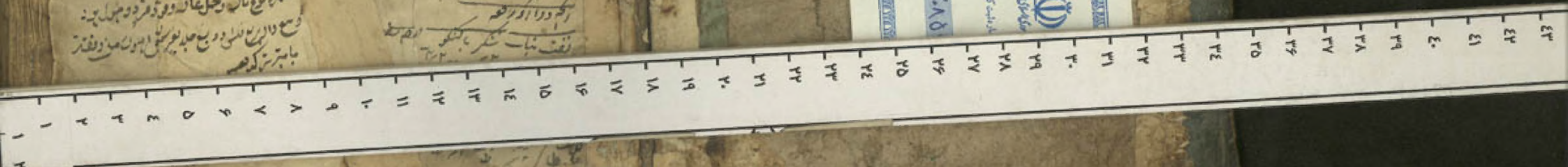
IV 134
YMO-1

دولت ان بلكه كمر دولت
دولت شاه و شاهان

لغز باف و جند الف و قطع که در این
 قطع مرصع شده و این
 در عمل بحر و جوع و تنه و صلح و رفع و دین و غلظ
 و نوز و ناله و حلاوت و قوت و قوت و مهمل و
 و در این شعر و در بحر و در بحر و در بحر و در بحر
 و در بحر و در بحر و در بحر و در بحر

تفت نیا - خند لکشم مادرم
میدون چای و دمنه و دل و دل و دل
چای و دمنه و دل و دل و دل
دور او در راه
تفت نیا - شکر با شکو

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب مجروح: عبدالرشید، ابوالکریم
مؤلف: علی اصغر زنجیری، سید محمد رضا خانی
مترجم: _____
شماره قفسه: ۱۷۳۳
۲۸۵



Handwritten notes in a cursive script, likely a continuation of the text from the previous page, written on aged, stained paper.

مجلس اول
تاریخ ۱۳۰۲

عبدالله بن محمد

و در این معرکه که در روز ۱۵ خرداد ۱۲۸۰
در نزدیکی کوه خرمین واقع گردید
و در آنجا که در آن روز
و در آنجا که در آن روز

بِسْمِ

مر و لب که روز مردی بخدمت حضرت رسول م آمد و عرض کرد که سبلی چند دارم حضرت فرمود
 بگو عرض کرد میخاهم که از من بی سرنه زنده فرمود هر که خدا را فراموش کن گفت میخاهم از یاد خدا غافل
 نشوم فرمود خود را بیک حق عادت ده عرض کرد میخاهم از هیچ آفریده منترسم فرمود از خدا بترس گفت می
 خواهم در نظر خلق عزیزم باشم فرمود که از هیچ کی قطع مدار عرض کرد میخاهم که در حال نزع مکتوب
 بپرسم فرمود که خوشی و خوش خلق باشی گفت میخاهم در از عمر باشم فرمود که صد باره گفت میخاهم
 خدا را امانت دارم فرمود که قرآن بسیار بخوان اگر نه آن خوان را بسیار است و اگر گفت میخاهم از همه
 مردم بهتر باشم فرمود که دست بچو و دخی بگفت میخاهم که تازه ام محتاج کسی باشم فرمود شکر خدا را بسیار
 بگو و هر چه برسد میخاهم از خدا بجا عرض کرد که میخاهم که خوشی بسیار باشم فرمود که نیت با وضو خواب گفت میخاهم
 تاجات دارم بسیار فرمود تا خردت نشود سخن مگو و تا گرسنه نشوی چیزی بخور تا غایت باشد و محبوب
 گفت میخاهم در نظر خلق عزیزم باشم گفت مزه و هزل مگو گفت میخاهم که جان کندن بر من آسان شود
 فرمود که چهاران را عیدت کن گفت میخاهم که مرا عذاب قبر نباشد و اگر باشد آسان شود فرمود که بدن
 خود را لباس خود را از نجاست پاک و اگر گفت میخاهم رستگار در بین باشم فرمود که هرگز کارم را روع مگو و خدا را
 در همه حاضر و ناظر دان و در نماز کاملی مکن

خو

حسب ما دارم من از روزگار بگذر با شد در نه مگر و بار
 بفارغ تند فاضلی عهد لندن
 اگر کم نداشت از این کار بفارغ بکنم کم نوبت
 نهجی که گفته بدان بک هزار نفر من بدست بیدار
 صد بیت نیت شد بک الله و فتح و خدایت نیت شد بک ۲۰ هزار
 صد هزار شرب

اللهم استر بحی محمد و آل الطاهر
 سر که فاند دعاء طمع دارم
 اللهم الله الرحمن الرحیم ذلک شعرا بیده کننده کارم

الحمد لله الذي شرح صدرنا باعقاب ائمة اسر دمجته و رشح في قلوبنا فوائد الوار مودته
 و صرح طينتنا بمجد باة معانيه انا و محال مثيله و اطل علينا من عند الله و وافته و وصيته صلوات
 لا ينفي الا لوصاه و شكرك لا ينفي الا لفضله و نعتا لا ينفي الا لما ارتضاة و الطلوة المتوا
 المتظافرات على حاضنه من برهته محمد صلى الله عليه و آله و صرته و ذمته و بعد و زنه
 برور اشعه و دلت ابدت و دوران ظهور نور فرزند مهر آسان مودت سلطان سلام عالم
 طبا و بناه خواتین و امر اترک و ديلم و بد و ميرنده رواق هفت لطاق چهار علم قدوة اولاد آدم و خاتم
 زماني طوائف ام نكته در بان ملك حشم الكاسره و قيا صره خدم قضا و قدر توام مغر قهرمان ماسيه دماي
 و مظهر عدل و نه حكيم قدر و قضا مصباح مشفق متكبر نفوس طاهره بضا ضا و شعاع ضيا سنجل
 زجابه عقول شره عوالم اعلامه متو به مضره مله مبضا مشيدار كان شريف عزراش منشا هي که
 هائله شوکتش و لول اذا اوليت الا و حق في قلوبنا و در مرز بوم ظلم مجرم روم افتاده و ضمير قصير نظر غرض

تبارج بوم جان م
 صفر ۸۲۳۱

سنجیل

لعمري انهم من هذه وفراشهم صرغناي محقق ان شر برق الغمام ان شر غضبش واده واز غلفه صولت عراة عد
آسی که که یون موبکش زلزله ان الملوك اذ ادخلوا قمره فاصلا صحنه صحنه و صاحت باهلها بر صفحه
صحنون و صحنون کت وده واز صیت سطوت نظم لغام صحنون قار جوشش واز سر و ش خر و ش است
امر الله فلا استعجلوا بر و رکوش به یونش وروس را دریده که از لون آبونی کون فیزج و سندر ووس
باطن قلوب منکوسه بعین ظاهر عین کلکونه و و موبه و هم عبودیت کشیده و عذارین یک مفت و یک خوف
معه که جنگ شیران شکارین بلکنش از رضاء به آب تک پریده و منشت لستک و سکت جنگ و در بیداء
میدان جان تنگ و دیده و عدالت کتری که در زیر سایه جهاد و کسترش تیره اموی غزالان چنین حلقه حلقه لغز
بال مشول بجمع آوری تنگ از فراز کمین پستان کرکان زمان و لیون جام خون آشفته و نارید
شهریاری که از فضل بحر کوف جودش عالمی حق حاکم طی منازل ارعالم بقا نموده و از حیرت انفعال اسم نامستی
بکوشه بلتوش میدان فنا خیزه و سحاب جوشش از میرا بر صحت بحر امواج اقطار بقعه برارانی یا بشه جود
عیون رحمت کشوده که از حقیقت تحت سکت بذروه اوج تحت نه ملک مستیش و مظلالم افواج امواج لغز
یکران کریده هو السلطان العادل والملک المقتدر والکامل الخاقان الباذل والقان الفاضل
السلاک المسالک حق البقیع والعاج المعاج ستر نو و صین و الحافظ الشریع حضرت سیدک المومنین
والفنا بطریق القیامه الطاهرین ظل الله المهد و صه السموات والارضین قاهر المملکة والالین
وکا سر علام الکاویث قهر بان الماء والطین السلطان بن السلطان والحقان بن
الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاری کان عدالت خیم آمد جاحد بر سالت جنبی باد که تهر ج
هرین با و زمین آسمان نزع در کنین با و خلد الله ملک و ادم ظلال رافند و شکله علی وروس
العباد الی یوم ییاد المباد و در و بار مع لشر و جود حکمی موجود که نظرت لغز کثرت حکمت تمام زو ات

زین

زینت توده غیر ارجاء الحیاة و اکسری سر سبز و سیراب نموده و علی که بر تو ذره نور خورشید علم علی
برده مشغع دانش بر روی عالمی کتوده و حارسی که بحر است جهان با بین رنگ که در ارت اراضی مفت کون را
بایست لال عیون جاریه جوشش زده وده و مومستی که ساس اس حکم رانی استس علی التقوی و بنا بنیان
سلطنت و کامرانی اهلها ثابت و فرغانی آسمان را بستم لظلم غلظم نموده که سلاطین روی زمین سرکلفت میره
بهیجا که را با بکشت حیرت او را کاکا کوده دما بسان کثرت به آسوده که کزیده فقید القهر و تخید الله امر
و وجد العفرتاج الحاج و سراج و هاج و هجر عجاج و لهر نجاج و نور المنجاج حادس البراس و الوداس
المقلب المشتهر جمیع میرزا آقاسی ادام الله امانه علی وروس الاناسی من المادی و الاقاصی
و چون جمعی از مومنین از این خادم خادم شرع انور و ساعی ترویج مذمت حضرت جعفر و داعی دوام دولت
اب مدت ظهورش علی اکبر علی صغر علی الله عن جبرائیل فی القبر فی یوم المشرق من رساله عقایدی بلغه فارسی
نمودند که از تکلفات عبارات و دلیل عقلی و نقلی که قریب بهم عاده عوام باشند تالیف نامی که کافه
مسلمین از او بهره مند شوند استغناء از کلمات و حجاب الدعواتهم مع کثرة الاختلال الاحوال اشتغال جمیع
آوری آنها از آثار و اخبار الله اظهار و ظلم عظیم بر ذوق جرم غایت وضبط آنها را نمودم و حفظ استغناء
لازم است هر مسلمین و فکر آنها داخل است بر معاندین و مستحق نمودم او را بقایای شیوه نواید الشریع و ترب
ساختم او را به هیچ مشکوه و یکمقدرة و خاتمه و هر مشکوه مشتمل بر صید مصباح و هر مصباح جعبه
نور امید از خداوند آسمان و زمین چنانکه حقیق و ناظرین از مومنین احاطی و از در دنیا و آخرت
کرامت فرمایند محمد و الله احصا مقتدا علی بد که خداوند عالم عبث ابن خلق خلق نظر مسوده است
که هر چه میخواهند بعلی بیاورند و نور و عقارب حسابی از برای ایشان نباشد بلکه از برای عبادت و طاعت
ایشان را خلق فرموده است و بهیچام آوریا فرستاده است با کتب هدی که خداوند خویش است در آن کتاب

دربیان ایجاب خلق است

نوشته است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغام آوران را محمد بن عبد الله علیه السلام که قرار داده است
و دین و قرآن که کتاب است ناسخ و مینهای پیغام آوران سابقه و کتبهای ایشان قرار داده است بر خلق
و بجهت که اخذ عقاید و معلّم حلال و حرام و احکام را از انجمن است بپند و هر چه او فرماید اعتقاد نمود و عمل
بیاورند چنانچه خداوند فرموده است ما اتيكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغام
آور از برای شما آورد بپذیرید و آنچه را که او منکر است از او منمود و اگر بداند او را پیغام آوران که خدا
وندان نمود و او را که بخلق برساند از او امر و نواهی و عقاید رسانند و در زمان حیات و قیامت و کتب از برای دین
خود انداخته اند خداوند بنشاند و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى و حرف مبین آورنده
پیغام خداوند از برای نفسی بجهت حرف زدن مکرر و فی الله که وحی شده است و بر فرموده اند فادك انكلم
النفیس کتاب الله و عزّت لم یقر تا حتی یرد علی الخوف بر سنگین گذارم در میان شما و چیز سنگین
که کتاب خدا و عزّت من باشد که اینده هم از هم که در راه امام باشند جدا نموند تا آنکه بر من وارد شوند و در
قیامت و لبه حوضی که شرم دارد از آن که بفرمانت چنانچه مرا و از عزّت استمرا طاهرین به پند باشد بر هر خلا
فین در جهنت که رجوع نمایند بکتاب خدا و عزّت پیغام آوران که ایشان بگویند و بجهت اطاعت نمودن و عمل
کردن و اعتقاد نمودن و انیم اظهار اخبار آثار در میان مردم گذارند که در آنها بیان کتاب خدا است و در
این زمان غیبت که در لایمت رجوع نمودن بکن و آثار و اخبار انیم اظهار بجهت اطاعت و عبادت باشد و بجهت
و قنار است آنچه از این معلوم شود و حکم خداوند بر جهنت اول اعتقاد قلبی و دوم اقرار بانی است عمل
ارکانه و عمل باید فی تنهایی مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی و زبانی مثل نماز یا ناله هداقت است
و اگر به مثل روزه یا مالی است مثل خسی و نگویند یا بدن و مالی است مثل حج و در همه این اعمال شخصی باید حکم خدا را بداند
و دانستن احکام با از جهنت است یا از تقلید مردم باید یا مسجد باشد یا مقلد باشند در عملیات و اگر

بجای

دربیان ایجاب خلق است

میگوید که نباشد اعمال ایشان بر وجه صحت واقع نخواهد بود و اما اقرار بانی هم باید از روی
اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت و اذن بواحد نیست الهی و رسالت حضرت رسالت بپای و
بولایت استمرا طاهرین و اما اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و طلب باشد پس اجتهاد نمودن در
عقاید و جهنت بر مسدود مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق
عقل باشد پس بر کافیه خواص و عوامی لازم است تحقیق و تحقیق نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات خود
هر چند بر رسیدن از علماء باشد که بر چه باید اعتقاد نمود و بعد از دانستن اینها دلیل اجمالی عقلی یا دلیل
نقلی مطابق عقل کفایت میکند از برای ایشان لکن اما آنچه از عقل و آثار معلوم شود که در جهنت اعتقاد
نمودن بآنها بسیار محکیم که بر مؤمنین باید که فتن آنها را اعتقاد نمودن بآنها آسان نشود و اگر چه بسیاری
ترک نموده اند در باره اعتقادات رجوع نمودن بکتاب است و اخبار آثار را بهر سوی نف نهد و
خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای سهویده میگویند و اعتقادات فاسده ظاهر میکنند و میگویند
که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه را از فاسده و کاسه ایشان بجهت موهای لفظی و اغوی شیطان
مغلوب شده است پس بعضی قائل شده اند بوجد و وجود و بعضی قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی
قائل شده اند بجز و بعضی قائل شده اند بقوط عبادات بعد از مدته از ریاضات و بعضی قائل شده
اند بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قائل شده اند بنظر آوردن مرثیه را در عبادت بجهت آنکه
انها واسطه اند خواه اعم باشند یا غیر اعم و بعضی قائل شده اند بنه نمودن تکالیف و سقوط انها و بعضی
قائل شده اند بخاقی در رازق و حیثیت امام با ابواسطه و اذن خدا با ابواسطه و اذن او و بعضی قائل
شده اند بنه نمودن خسر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب و بعضی قائل شده اند بجهت نمودن معاد
و روحان و او و بعضی قائل شده اند بجهت نمودن معراج و مجسمه مردم و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند

در بیان اعتقادات بنی است

بنمودن میزان و مراط و همت و دوزخ جسم و بعضی غالی شده اند امام را از مرتبه خود
بالا تر برده اند و مرتبه خدا را رسانیده اند و بعضی غالی شده که امام را از مرتبه خود پایین تر آور
ده اند و بعضی ضمایر قرار گیر را جع با بر الموعین و ائمه طاهرين سلام الله عليهم جميعا نموده اند
و بعضی انواع تقنیات و طهورات و سكرات از قبیل چرس و بنكه شراب حلال دانسته اند
و مشغول آنها شده اند و در بعضی اعبادت نام کرده اند و بعضی ترك عبادت را عبادت میدانند
و بعضی ترك معاصی مینویسند که علامت کنند خلق این را که نفس ایشان کامل شود و بعضی صفات خدا را
در مرتبه بن با ائمه طاهرين ظاهر میدانند مثل آهني که در کوره گذارده باشند و سرخ شود که صفت
آتش در آهني پیدا شود و بعضی عمر و علم و محمد و اوجیل و شمر و حسین را از یک طیف میدانند
و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند و رباعی و در ظاهر میگویند و دانسته اند جهت اسیر بودن
آنها بیک دنیا و بعضی میگویند مردم که مردن مثل علف خشک شوند و دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی
میگویند بصورت دیگر مینویسند بعد از مردن خوب بصورت خوب بد بصورت بد و باز در دنیا میمانند
بطریق تناسخ و بعضی دیگر میگویند ما چیزی نیستیم هر چه هست خداست و بعضی میگویند خداستیم
و بعضی میگویند نور است و بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند ترقی و تنزل دارد باری مدبر
سبب اختراع شده است که ذکر همه آنها بطول میانمی مدنیان بر این است و جهت که مومن با و
اعتقاد نمایند میان میباشیم بعون الله تعالی و منه الاستغناء و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم مشکوٰۃ اول در بیان اعتقادات متعلق بذات و صفات خدا و مد است
بدانکه در هر یک اعتقاد نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم مقصور میشود اول توحید
ذات و دوم توحید صفاتی سیم توحید خلق چهارم توحید عباد و پنج توحید مقام چهار

مستجاب

در بیان توحید ذوات

مستجاب مصباح اول در توحید ذوات است و اگر چه است اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد و یکتا
و یسار و یکتا فی مقامات و ذاتیت مقتدر و مستجمع جمیع صفات کمال و مترا از جمیع صفات نقص و محاب
جلالت است بر واجب اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب از اجزاء و مرکب از اعضا میباشد و معنی
مرکب آنست که از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد و خدا اجزائی ندارد و اجزائی نیست و نه اجزائی خیاره و نه
اجزائی عقلیه و نه اجزائی خارجیه و نه اجزائی داخلیه و نه اجزائی ذاتیه و نه اجزائی نسبتیه بر واجب اعتقاد
نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و گوش و چشم و دل ندارد و در چیزی مرکب نیست از اجزای و بسایط
و نه غیر از مجردات مثل نور و غبار و جهت اعتقاد نمودن باینکه جوهر نیست جوهرات شکو بگوید خود
موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نیست و مثل حادثات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطه غیر
موجودات مثل زکات بود و در جهت اعتقاد نمودن باینکه خدا محال نیست یعنی چیزی را و از آنکه در چیزی از
خدا جدا شده و خدا از چیزی جدا شده و مثل نیک و بد و طعم نیت و در جهت اعتقاد نمودن باینکه
خدا را که نرسیده در نماند و در نماند ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نباشد و در جهت اعتقاد باینکه خدا دیده
نمیدانند در آخرت و عالم برنج و در عالم مثال و در عالم اشباح و نه در عالم اطله و نه در عالم از و نه
و بیالای عرضش نه در پایی فرخش نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان و نه عالم او را می بیند و نه مرتد او را می
بیند و نه پیغام آور او را می بیند و نه امام او را می بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک میگوید او را نمی بیند و هیچ کس
لکن مشاخصه مینویسند باینکه قدرت بعقل و چشم و بخت ایمان چنانچه امر المؤمنین هم در جواب آنکه سید
از آنحضرت که آیا پروردگار خود را می بینی در وقت عبادت نمودن او فرمودند ما گفت انعمتک الله تعالی اراک
یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگار مرا که ندیده باشم او را راوی عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت
در جواب او فرمودند و بلك لا تدرك العیون فی مشاهدته الا بصفا و لكن را ندید القلوب بحقایق

وفي الخبر عن عبد الله بن عباس
 قال: كنت مع عبد الله بن عباس
 فقال: ان شئت مني فليكن
 كذا وكذا...

والتیست
وس بیان تو حید

[illegible]

وارو

وَرَبِّهَا تَوْحِيدٌ وَبُيُوتٌ

و در غلط است و قول اینکه خدا بدیهه می شود و در دنیا وجود و در آخرت غلط است و اینها از اصول مذمت
 و قول اینکه خدا حلول میکند در دل عنایا حلول میکند در اشیا با حلول کرده است در سیرهای ساده و رو
 و یا رنهای و یا دوزخهای خوشی و روم و دوجون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا داخل است و اینها
 مثل کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب زهر در کوزه و طراوت نمودن از ادب و طرا
 و خوشی صورتات بیشتر حلول کرده است و جلوه از اینها بیشتر نموده است و اینها غلط و کفر است و اعتقاد نمودن
 باینها با تقیر باعث محله بودن در آتش جهنم است با وجود اینکه باینها جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در
 اینها بیشتر است و قول بوحده وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی است مثل دریا و موج
 که میگویند خدا داخل دریا است و سایر موجودات مثل موج دریا میباشد لکن باعتبار کثرت رؤیت پیدا میکنند
 لکن در حقیقت یکجا باشند و اینکفر و غلط است و این از اصول و مذمت زیرا که عالم وجودات ضمیمه و کشفه
 و مجسمه میباشد مثل سکن در کون و نبات العباد با الله وجود اینها با وجود خداوند یکیت و قول بوحده
 وجود و تعدد و موجود الی کفر و غلط است چنانچه بعضی مثل جم و غمی نمیگویند خدا داخل دریا است و موجودات
 مثل غم دریا میباشد که در باطن غم از جم است و لکن در ظاهر و چیزی میباشد زیرا که آب دریا نفوذ کرده
 و غم در کنار و دریا پیدا شده و در حقیقت غم از جم است پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور آب در کنار کاس
 دریا که یکیت و محل ظهور آب بسیار است که ظاهر یکی متظاهر متعدد مثل آفتاب که سیچره که شنبهها رنگ
 برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و زعفرانی و درشته بان تابیده بان آفتاب یکیت و از شنبهها
 رنگ برنگ میباشد و هر ساعت یک شکل و رنگی ظاهر میشود و بجهت اختلاف رنگ شنبهها و این غلط است و قول باینکه
 عارف با خدا یکی میشود و مثل شیر و خمر که داخل هم میشوند کفر و غلط است و قول باینکه بعد از مدتی از ریاضات
 عارف اصل بخدا می شود و دیگر محتاج لعبادت کردن نیست مثل در خانه که گمانه میجسد کفر و غلط است و قول

بکری

در بیان توحید ذات الهی

و وجبت اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و هر ذی بر ذات نیست و این نیز از اصول مذمت است لورسم در علم است بدانکه وجبت اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است و علم عین ذات الهی است و صفت زاید بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن آمده است و بمعنی منتها آنکه دانستن نیز آمده است پس در اینجا مراد دویم است یعنی خدا سبب خلوق خلقت اشیا و سبب آن اشیا است پس وجبت اعتقاد نمودن باینکه خدا بوده است و خواهد بود و هرگز خدا جاہل نبوده است و نیست نخواهد بود و میداند هر شئی و کلیم او علم به احوال است و معرفت و قدرت و حکم و هرگز که هیچکس در کم و زیاد دارد و علم الهی یکی است با التسمیه به همه موجودات بدون تفاوت و علم الهی لغیری و تبدیلی ندارد و چنانچه علم دارد با اشیا بعد از خلقت اشیا، علم با آنها در پیش از خلقت آنها و چنان نیست که علم بعد از خلقت اشیا، غیر از علم قبل از خلقت اشیا، باشد و قول باینکه علم خدا متعلق با اشیا و همگی بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او متعلق با آنها نمیکند غلط است پس وجبت اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت اشیا با اشیا، همان عینی علم او است با اشیا پیش از خلقت با اشیا پیش از خلقت با اشیا بلا تفاوت و قول باینکه خدا و علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یکعلم دارد و او عین ذات الهی است اما علم به مکان از قبیل ملائکه و بیجا ام آوردن و اما مان علمی است که بمعنی دانستن است و خداوند آنها خلق فرموده است العلوم مخلوقه فعل خداوند است و ذات او نیست و آنچه در بعضی اخبار وارد شده است که خدا و علم دارد یکی علیمت که مختص ذات پاک است و یکی دیگر علیمت که تعلیم با نبیا و مملکه و ائمه تنویر است بمعنی دانستن که اگر با نبیا تعلیم داد آنها هم او را دانستند و انچه که تعلیم نداد بایشان او را ندانستند لهذا اطلاق و دعوی علم بر او نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن اشیا لازم نمیآید زیرا که ممکن است که کسی چیزی را بداند و آنچه چیزی هنوز

موجود

در بیان توحید ذات الهی

موجود نباشد چنانچه بالتسمیه بمخلوق منصرف نیست و وجبت اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم بخلق و جزا اشیا معیاش و قول باینکه خدا عالم بکلیات جزئیات و در کثرت کلیات مندرجند که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات متفصل خواهد شد غلط است و کثرت است و وجبت نیست فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولی است یا حضوری لکن قول بجهل یا کفر است چنانچه وجبت نیست فکر نمودن در ذات یا شئی لکن فکر نمودن در آثار قدرت الهی بسیار خوب است که از آثار قدرت او که بجهت استیلا او خواهد بود و از شغفه علم او را در بعضی مرید بودن خدا و اراده بجهت خویش آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است و بواسطه بعضی قائلان باینکه اراده علم بمصلحت اندیش یا مجاد فعل است و بخار گفته است اراده بمعنی غیر مصلحت پس از صفات سلویه است و بطی گفته است اراده در افعال خدا علم خدا میباشد بآن افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خداست بآن افعال و اشاعره و صاعتی از معتزله گفته اند که اراده صفت زاید بر ذات است که مغایرت دارد با علم و قدرت که مختص از برای فعل است پس اشاعره گفته اند که زیاده قدیم است و معتزله و کرامیه گفته اند این زیاده معنی حادث است پس معتزله گفته اند این زیاده در محل میباشد و کرامیه گفته اند این زیاده قائم بذات است پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت صفت ذات است زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت است و اوست و خواهد بود پس اراده خدا علم بمصلحت فعل است که باعث مشیت و خواستن کردن آنست با علم بمفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست یا بمعنی که آنچه را که مکنید با شعور بمصلحت و قصد بآن بجا میآورد او را و آن چیزی را که ترک مکنید با شعور بمفسده و با اراده و قصد ترک مکنید او را اراده در خدا غیر از اراده در ما است زیرا که اراده الهی با سبب آلات نیست بخلاف اراده در ما که بواسطه اسباب و آلات است پس بعضی اراده صفت ذات دانسته اند یا بمعنی که اراده الهی علم بمصلحت مفسده کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده صفت فعل دانسته اند و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیزی است و خداوند همیشه چیزی را میخواهد و الا باید همیشه چیزی را میخواهد

نباشد

باشد و حال آنکه هرگاه بخانه را خلق میفرماید و هرگاه اراده کند خلق نمیکند و او را جانی بخشد و جزیی مریض و مبت
 یکدیگر و موجود میشود و بار او را با منضمون چند حدیث در کتاب مغفول است از آنکه محرم نفقه الاسلام کلینی از
 امام علیه السلام روایت میکند که حضرت فرموده اند اراده صفت فعل خداست نه صفت ذات و باز در حدیثی
 دیگر فرموده اند که اراده از خلق از غیر و فلسفه است و اراده از خدا خلق نمودن چیزی است و احداث است و نمودن آن
 چیزی است نه غیر آن و در حدیث دیگر شخصی معصوم عرض کرد که خدا یکا همیشه میباید حضرت فرمودند اراده نمودن میباشد
 مگر آنرا آنچه خدا اراده او را و او را که با او باشد و خدا همیشه عالم و قادر بوده است پس اراده او در حدیث دیگر فرموده
 که هرگاه اراده از صفات ذات باشد فعل هم و قدرت یکدیگر که خدا اراده کرده است خداست نه برای اراده و ماضی است
 یعنی اراده کردن خدا اراده او را میکند و اراده اگر صفت ذات باشد تقدیر می دارد و چون رسالت بخیر عوام است مقام
 اطاعت و استلال نیست مگر در بر صفت واجب اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدبر است و اگر اراده بمعنی علم
 بمصلحت باشد صفت ذات و اگر بمعنی خواستن یا مجاب باشد صفت فعل است و تفصیل اینها در کتاب مشکوفا لا اله الا الله
 نوشته ام و چه صفت اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است بمعنی علم بخلق و نحو استن چیزی را در دنیا بمعنی اراده نمودن
 یا نیامور و فعل است بمعنی علم بخلق و داشتن بوجه او و یا بمعنی اینکه خداوند عالم است نه آنکه هرگز اراده
 از او یا اینکه نمی فرموده است از او و همچنین ادراک از شعیه علم است و چه صفت اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم است و او را
 بمعنی عالم بودن محسوسات و محسوسات را بر سبب این که صفت است یعنی علم است نه بر او و او را
 و همچنین خداوند بصیرت یعنی بصیرت است یعنی علم بدیدهها و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است
 که بچشم و گوش می بیند و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است
 خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است
 و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است و او را باینکه خداوند عالم است

که بعضی از علماء صفات ثبوتیه و ذاتیه را به صفت است که نموده اند و او را بیکیت جمع نموده اند
 عالم تا در صفت ثبوتیه و ذاتیه را به صفت است که نموده اند و او را بیکیت جمع نموده اند
 صفات ذات است و صفت علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک از قسم علم حیات و قدیم و ازلی و ابدی و سرمد
 بودن از قسم حیات است و متکلم و صادق بودن از قسم قدرت است و باید دانست که این صفت صفت ذات
 و صفات ثبوتیه و صفات جمال میگویند که اینها را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها
 ذات و ذات یک است و مختلفه نیست اختلاف این صفات در عبارات باعتبار آنکه در حقیقت از
 یک چیز است و در بیان یک جهت فهمیدن و فهماندن است که عبارتها مختلف و گوناگون و چنانچه دانستی اینها را
 که باید اعتقاد نمود که اینها را همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اول علم که عالم است و دوم قدرت که تا
 در **سیم** صفت حیات است چهارم اراده که مرید است **پنجم** ادراک که مدبر است **ششم** قدیم که قد
 یم است **هفتم** حکم که مستقیم است **هشتم** صادق است که صادق است و صفات سلبیه که باید اعتقاد نمودن
 باینکه خداوند آنها را ندارد اینست اول مرکب نیست و دوم اینکه جسم ندارد **سیم** اینکه مرید نیست یعنی
 و بدین مرتبه چهارم اینکه محل جزئی نیست **پنجم** اینکه با شریک نیست **ششم** اینکه بهیچ صفت ذاتیه
 الهی زیاده تر نیست و اینست بلکه عینی ذات او است نه اینکه ذات او را با صفت ب صفات ذاتیه
 صفات میکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلا و کار علم میکند و انبساط است **هفتم** اینکه محتاج نیست **هشتم** نور و روشن
 در صفات الهی است باینکه خداوند را نیز صفات تعالی باشد که اینها را صفات فعل و صفات جمال میگویند چنانچه
 صفات ثبوتیه نیز صفت ذات و صفت کمال و صفت اکرام میگویند و صفات سلبیه تر صفت سلبیه و صفت
 طالیق میگویند و صفت ثبوتیه آنست که در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کرد و الصفات را از او و صفات
 سلبیه آنست که هیچ وقت خدا الصفات را ندارد و الصفات را از برای خدا هیچ وقت نمیتوان ثابت کرد

برگزیده و اورا وقت و قدرت به کمال و خلق کند پس چون و لیلی نرسیده است که خدا امیر المؤمنین
 اول داده است که آسمان و زمین و آب و خاک و خلق کند اینها را به اعتقاد و نمود و بگوید بعضی از خطایا امیر المؤمنین
 و در شده است که آنحضرت فرمودند من خالق آسمان و زمین میباشم ثابت نیست که این خبر از خطایا آنحضرت
 باشد شاید دیگری از زبان آنحضرت نقل کرده باشد و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تاویل نمود که
 موافق آیت قرآنی اخبار باری و همچنین قول بانی که امیر المؤمنین و قسمت کننده رویهاست چنانچه بعضی آن
 حضرت را قاسم الارض میدانند و لیلی بر خطایا ثابت است که چنانچه آن حضرت از این صفت فرموده
 و همچنین قول بانی که امیر المؤمنین مظهر صفات الهی است یعنی مظهر صفات فعلی است که صفات فعلی الهی است
 مثل خالق و رزاق و رحیم و حقیق از آنحضرت ظاهر شده است و خداوند بعضی ذات مقدس را بنابر اخبار
 ثبت و لیکن امیر المؤمنین میباشند بر سبط مظهر صفات الهی در او و تفصیل هر یک در کتاب شکر الاله انوار شده است
 و بر علوم و جبریت و انبیا که اعتقاد نمودن باینها بسیار شکی نیست چنانچه برای عوام الناس که راه
 کلام و استدلال نمیدانند و بر بنحویه عین قدر بر عوام بلکه بر خواص و اعیان اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند
 و خداوندی میدهد و خداوند میکند و خدا میبخشد و یا میکند و یا میبخشد و یا میبخشد و یا میبخشد و یا میبخشد و یا میبخشد
 یا در پیغام آورده است یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن آنها را بلکه باید اعتقاد کند که خدا محتاج به هیچ
 نیست و هیچ چیز در ظهور فعلی و نه در غیر او علی دارد و شده است که حساب بر مدار خدا در قیامت بامام
 و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین قسمت بهشت و جهنم میکند و هر کس را میجوید باذن خدا استعانت میکند و از بعضی
 کوثر آب میدهد و در آستان خود را به بهشت میرود و دشمنان خود را به جهنم میرود و قول بانی که خدا از امیر المؤمنین
 اذن گرفت در خلق کردن عالم یا آنکه صورت بانی که خلقت است و حرف سیمعی است و حدیثی میگویند که آنحضرت است
 که در زیر سجاده رفیق و آسمان از زیر سجاده پرده آورده اند و صف از انوار جلالی غلظت و در کتاب معتبره

علما

علما ذکر کرده اند که در حدیث و دلیل عقلی بر این مطلب هم نیست بی و در حدیث است که امیر المؤمنین علیه السلام
 و قدرت الهی است و حدیث و دلیل عقلی بر این مطلب هم نیست بی و در حدیث است که امیر المؤمنین علیه السلام
 و پس بگویند که کوشش حضرت در حدیث و روی خداست و در حدیث است که امیر المؤمنین علیه السلام
 بار نمود و الا خدا کوشش چشم و دست در و نه در که آنحضرت باشد بلکه مراد است که آنحضرت بمنزله دست حضرت
 چون کسی کار را که میکند به دست میکند غالباً لهذا کسی را که بسیار بجهت رضای انگار میکند یا شوق میکند
 غلظت دست من است یعنی بمنزله دست من است یا غلظت چشم من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است
 که غلظت چشم من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است
 که در حدیث است یعنی بمنزله دست من است یا غلظت چشم من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است
 که بمنزله دست من است یا غلظت چشم من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است یا غلظت لب من است
 بافتن خلق لهذا آنحضرت اقدار است که میگویند زیرا که خدا بقدرت خود هر چه بخواهد میکند و در نزد او
 معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشود و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت امام را میکنند
 پس و بگوید نمودن و نمودن به امام است و رو بامام و اطاعت او را کردن و رو بیکد کردن و اطاعت
 او است لهذا آنحضرت و جهت یا بعضی روی خداست که باید مردم رو بیکد ایستادند از رو نمودن او باید و
 اطاعت کردن او و از این جهت است که آنحضرت را باقی میگویند یعنی در حدیث است که بگوید میگویند که
 رو بیکد و باید از این رو و اصل شود یعنی باید محبت و ولایت الهی است و سرافراشته باشد و اطاعت الهی است و میکند
 که اطاعت اینها اطاعت خداست و اگر از غیر اینها اطاعت خدا را میکند قبول نیست زیرا که اینها را خدا قرار
 داد است از جهت است که در حدیث و روایت است که کسی که از اول عمر تا آخر عمر دنیا و دنیا پسندد و روزی
 روزه بگیرد و به محبت و ولایت الهی است و میماند عبادت او قبول نمیشود و هم چنین چون بیعت نمودن با خدا اطاعت

است

اوست و سبب عبادت اوست دادن کسی که مطیع او نشود که هر چه او بگوید اطاعت او را نماید و خدا
دست ندارد بر هر چه بداند و خداوند امام را بمنزله دست خود قرار داده است که هر که دست سبب بوی دست
انسان دراز کند و باین دست سبب کند که هر چه او بگوید عمل کند سبب باشد اگر دست را بجهت است که اگر دست
دست خدا میگوید زیرا که ایشانرا خدا قرار داده است و هر چه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق باید اطاعت
ایشان را نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار و ادعیه و زیارات وارد شده است که
قلب بخان محلی و ظرف مشیت الهی است و مشیت صفات فعل است و بعضی میگویند که امام خود مشیت خدا است و ثابت
نسبت بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را در مذکوراته الا انوار زوخته ام و چون این سه بجهت عموم است پس قدر کفایت
میکند پس واجب اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است خدا را زنی است و خدا میمنت بر نفس روح
کار ملک است چه عزت عزرائیل و چه ملک رحمت که در دست است او باشد که بعضی روح منور را میگوید و چه ملک مشیت
او باشد که بعضی روح کاف و منافق را میگوید و میگویند کار خداوند است بر معلوم است که میزنین غیر از نفس روح است
و زون کفین کار مخلوق است توان باینکه غیر از خدا استکار را میگوید غلط است بعضی میگویند خدا اول مشیت را
بر تمام خلق کرده و مشیت عباد است از امام و سایر مشایخ را به مشیت خلق کرده پس مشیت که امام بابت خلق
میکند و اینجمله در حدیث است لکن معنی حدیث این است که بر مشیت خدا خلق کرده است مشایخ را نه مشایخ را
خود مشیت خدا خلق کرده است که امام بابت و معنی او را تفصیل و مذکوراته الا انوار زوخته ام **فصل** در آنکه
واجب اعتقاد نمودن باینکه به امتحان خود است و به امتحان نیست که هر چه را خدا بخواهد میکند و هر چه را که
نخواهد نمیکند حکم فیض الله مالک است و حکم مایه یل و قول بودن بدو از برای خدا از اصول مذمت و در حدیث
وارد شده است که همه پیغام آوران بسجده میروند شهادت اول سلیمان و جبرئیل بودن خدا و در باب است
چون شریک است در خلقت نمودن اشیا و دویم به ثبوت براه از برای خداست بر تمام بودن شراب که هیچ پیغام

آورنده شراب حال آنکه دست از آدم تا خاتم و علم به امتحان نیست و غیر از خدا کسی او نمیداند و اینجی
غیب است که غیر از خدا کسی او نمیداند حکم و ما بعلم الا الله و و حجت اعتقاد نمودن باینکه خدا هر چه را
که بخواهد بدی مآذ و بدست بی سبب میتواند خلق نماید او را بر این قدرت بکلیف بعضی از حکما میگویند
مجبورانه و استغلاط است پس حجت اعتقاد نمودن باینکه خداوند و احد است در ذات خود و احد است و صفات
و از خود و احد است در صفات فعل خود از قبیل از قبیت و خالقیت و غیر یکی در میگوید اینها ندارد
هصلح چهارم در توحید عبادت است بدانکه باید دانست که عبادت مختص ذات پاک الهی است و باید خدا
و نه اعبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست و باید عبادت ذات الله را نمود و عبادت
صفات فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر که عبادت کند ذات مقدس را موصوفات و هر که عبادت
اسم را بدون ذات مثل لفظ و غیره کار نیست و هر که عبادت کند اسم و ذات هر دو را شرک است پس
نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار داد و نیست هر عبادت را بجهت رضای الهی باید کرد و هر که عبادت
غیر خدا در عبادت شریک نماید یا در شرک است و شرک بر دو قسم است اول شرک جلی و انصاف است از آنکه
عبادت غیر خدا را بکنند در ظاهر و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی و درخت و ستاره و ماه
و اقیانوس و کوه و کوه و آتش و خض و آب و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه شکل مانند مثل صلیب
شکل و اگر کشیده حرفت عجمی است که را خدا و را خاج میگویند خواه از چیزی او را ترشیده باشد یا
آنکه صورتی مانند که در چیزی او را کشیده باشد خواه از چیزی او را ترشیده باشد یا
شکل غیر از اینها باشد و خواه آنکه عبادت عبادت عجمی است که را خدا و را خاج میگویند خواه از چیزی او را ترشیده باشد یا
عبادت نمودن شرک است که از آنکه در روز قیامت که بنمود عباد و معبود را بفرار امام و پیغام آوران
داخل جهم خواهند نمود نظر به قوم آیه انکم و ما قبلکم و ان حجتکم و ان اللّٰهین سبقتم بهم فدا

اولئك عنها مبدلون و چون پیغام آور را حضرت محمد مصطفی ص این آیه را خواند بر صاحبان رقبه
 که یک از بزرگان عرب گفت میروم با محمد بنی محمد میگویم که حق من حق من است و میگویم که یا محمد یا عیسی و موسی
 مردم عبادت نکند که بعضی از افراد گفتند که عیسی خداست و بعضی از ایشان گفتند که غیر سر خداست حضرت
 فرمود که بلی و لکن لفظ مادر آید از برای غیر ذی العقول است پیغام آید از آن آیه تا نبیه پس من میروم که خدا
 در ایشان نیکی کند که در است و در تفسیر علی بن ابی طالب و سماء العالم که جبرئیل علیه السلام است و در است
 معصوم که در مقام است معبوده و آفتاب خلق و کاکه بی نموده باشند و جنت میاندازند که آنها که عبادت
 ایشان را نموده اند به بندگی خودشان و معبود ایشان را ختم نباشند یا بلکه ایشان هم راضی شدند که معبود
 شوند یا بلکه معبودند مثل سنگ که به روح است و از آن الهی با و غیر بهر حال راضی عرض کرد که ما شنیدیم
 که از شما رویت وارد شده است که نور ماه و آفتاب نور شماست چگونه نور شماست هم در حضرت فرمودند
 که نور ما از این میگیرند و در جل جنت میگیرند این را و قول ما بیکه باید صورت مرشد را در نماز در روز و غیر از اینها
 از عبادت بنظر آورد و این را عبادت نمود زیرا که ایشان در سطره فی عبادت خدا و معبود مردم ناب
 عبادت خدا دارند زیرا که مقام قرب رسیده اند غلطت شرک است و مرشد پرستی است نه خدا پرستی و هم
 چنین قول ما بیکه باید صورت پیغام آور یا امام را در عبادت بنظر آورد و غلطت است شرک است و قول ما بیکه
 کاف خطاب در آیات تعبد و آیات استیعاب فی عبادت میکنند و از نوای میجویم راجع بامر المؤمنین است
 غلطت و همچنین قول ما بیکه ما و از هر دو نقل هر دو امر المؤمنین است و تفصیل است در کتاب شکوة الانوار
 نیز بیان کرده ام و در شرک خفی است آن برستی آن چیزهای دیگر است خلق دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال
 و هر کسی نفسی و یا غیر از اینها هم بمنزله شرک بگذشت مثل غار کردن از برای غیر که بگوید خوب است
 یا تفریق گشتی بجهت شهرت چنانچه بعضی کارشان اینست خداوند حفظ نماید نظر معلوم و لا یشرك بعباد

و به احدی بناید اجیر او عبادت با خدا شرک نمود اما زیادت خانه کعبه را و هاه الله شرف و قبر ای
 اثیر را از قبل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند اذن بر بیات اینها داده است بر حق حقیقت زیارت
 اینها عبادت خداوند است نه غیر پس بر عبادت یک برای غیر خداست عبادت شرک است که آن غیر با خدا
 شرک نموده است در عبادت اما تعظیم آنها و اولیاء و ائمه هدی علیهم السلام الله و علماء و سلاطین حقیقه
 است علیهم السلام و اما عبادت نباشد و ختم شدن بجهت غیر خدا اگر بجهت عبادت باشد شرک است خواه
 بقدری باشد که بگذرد و هر چه بماند اگر بقدر عبادت نباشد و بگذرد و هر چه بماند بجهت شرک است
 اما سجود از برای غیر خدا مثل شرک فعلیت مگر سجود بلکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیم بود و انهم
 باذن خدا بودند انهم و تعظیم انوار مقدسه اظهار را ماله جزوی در السجود نموده مشکو و در تمام
 در بیان اعتقادات متعلقه بعد الت است به آنکه در جهت اعتقاد نمودن با بیکه خدا عادل است
 نه ظالم که خدا ظلم با جدی از موجودات نکرده و میکند و نخواهد کرد این از اصول دین است و مکرر در انقصر
 متعلقه در جنم است و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ستم و ظلم فحیشت و ضیح بر خدا جایز
 نیست و خدا منزه است از ظلم و شر و راضی شدن بظلم و اجابت اعتقاد نمودن با بیکه همه فعلهای خدا
 بیکوت و با عرض و فاعله است که راجع بخلق است و فعل خدا نه عرض و فاعله است و فعل خدا جبر نیست بلکه
 همه افعال خدا با مصلحت است که عابد به بندگانت نه عابد بخدا زیرا که خدا محتاج بعبادت و بیکه
 نیست و حدیث گفت کنز مفتاحاً فاحبب الاله فخلق الخلق لا عرف دلالت بر احتیاج خدا
 و نه محتاج ندارد زیرا که بجهت اظلال رحال است و اظلال رحال از خدا یعنی غنا و مطلق است پس باید غنا
 نمود با بیکه مصلحت الهی در باره هر کس هر چه قرار گرفته است خدا را و بجا آورده است خواه مصلحت و دنیا باشد
 باشد و خواه مصلحت آخرت باشد و این که چه بنده مصلحتی را ندانند زیرا که بسیار چیزها هستند که مصلحت

[illegible][illegible]

نور تجلی آید و از پیش از همه موجودات بخشدین هر سال خلق فرمود و او را آخر همه پیغام آوردان رساند
 بخت اینکه هر قدر تحت و مرتبه غایت رسد داشته باشد و آنچه تمام شده است در شریعتهای پیغام آوردان
 گذشته بخت مشتقی نبودن وقت او و حضرت نه را تمام کند و دیگر شریعتی شرعیست او را نسخ کند و این را
 بماند تا در قیامت دو جهت اعتقاد نمودن باینکه شریعت حضرت پیغام آوردان را در هر شکست
 و ناسخ همه چنانچه است و جهت اعتقاد نمودن باینکه حضرت معصوم شده است تمام حق و انوار و اهل آسمانها
 و زمینها و دریا و صحرا و تمام موجودات **صباح بخیر در اعتقاد و مقلد قرآن** است باینکه قرآن کتاب است
 انحضرت که از جانب خداوند آورده است ناسخ همه کتابهای پیغام آوردان سابق است و وجه اعتقاد نمودن باینکه
 کتاب بعد از قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و جهت اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام
 خداوند و معجزه است بر همه ادیان و جهت اعتقاد نمودن باینکه محمد او را در دست گرفته است از جانب خداوند بلکه شریف
 انحضرت که از پیش از او است که قرآن بر زبان عرب فصیح نازل شده است بلکه ممکن است آسمانها را نازل کند و هر کس
 هر پیغام آوردی که میرسد بر زبان قوم و گویش او میرسد و جهت اعتقاد نمودن خداوند و در دست او است قرآن غیر از پیغام
 آورد است و خود پیغام آورد نیست و باطنی انحضرت نیست که چه علم او در باطنی انحضرت است لکن قرآن مجزه پیغام آورد است از جانب
 خدا و خود انحضرت نیست و قول باینکه قرآن را جبرئیل از باطنی پیغام آورد میگرداند و بظاهر او میرساند بر اوست و چون
 می دقت از خود پیغام آورد است پس قرآن را تمام بوج مینویسد و سرانجام بیکایک میرساند و یکایک جبرئیل میرساند و او به
 پیغام آورد میرساند و این دارد و همین مضمون حدیثی دارد است از رسول خدا که باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم
 نیست بلکه حادث است و کلام حق نیست باید اعتقاد نمود باینکه قرآن را خداوند بواسطه جبرئیل انحضرت را نازل فرمود
 و در حدیث است بر سر آن در شب شریف از لوح محفوظ تا آسمان اول یکدیگر نازل شد و از آسمان اول رسول خدا آید
 که سوره سوره نازل شد و از نازل شدن جبرئیل قرآن را بر انحضرت افشید جبرئیل را نام میآید که او واسطه است

و آیا انحضرت پیش از آوردن جبرئیل قرآن را از برای او میدادند و حال آنکه بعد از ده سال و یکبار از انقضای قرآن نازل است پس
 رسول خدا بطریق اولی میدادند و کتب بعد از آنکه در کتاب است که انقضای قرآن است تمام که خداوند و ما بخلق حق الهی
 ان هو وحی یوحی علیه تبدل القوی و لا یتبدل لشیء انحضرت میکند با بعضی آیات و کبر و وجه اعتقاد نمودن
 باینکه اگر تمام حق و جمیع شریعتها و نقل قرآن میآورد که مثل آیه و سوره از او بخوانند میآید و در هر بخت باینکه قرآن معجزه
 پیغام آورد است و معجزه آنکه از جانب خداست که همه مردم عاجز باشند از نقل آوردن او عادت و وجه اعتقاد
 نمودن باینکه علم حکام الهی در قرآن است و هیچ فردی نمیتواند در علم که اگر حکم او را خداوند در قرآن بیان
 فرموده است علم آنها در نزد پیغام آورد و اوصیای انحضرت است و وجه اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن را نمیتوانند
 مگر خدا و رسول امام و کس باینکه پیغام آورد نام باو تعلیم داده باشد زیرا که آنها را سخن در علم میباشد و انکار
 قرآن که از استخفاف قوی غلبه بد گفتن یا فعلی العباد بالله خلی بقا و زلات انداختن یا با بر آوردن بخت
 استحقاق یا حدیث بر او نمودن یا بول و غایب بر او انداختن گفتن و اما با دراز کردن و در نزد و بغیر استخفاف گفتن نیست
 و خوب است حدیث هم حدیث نمودن و در نزد و بغیر استخفاف و وجه اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلی یقین و
 تبدیل در اوقات گذشته است که از قرآنهای دیگر بعضی از ضایعات انداختند یا تغییر دادند و انقرآن اصلی در نزد
 امام عیسی که در جبهه چنانچه و وجه اعتقاد نمودن باینکه قرآن بغیر از این قرآن که بر محمد بن عبدالله نازل شده است
 دیگر نازل نمیشود و ادعای عزال قرآن دیگر گفتن خواهد بود پیغام آورد خواهد بود نام او و انکار هر قرآن
 یا بعضی از او را که چه بگوید باینکه بانه گفتن و وجه اعتقاد نمودن باینکه در قرآن میباشد از حلال و حرام و
 قصهای پیغام آوردان و وقایع و حدیث و حکایات و اخبار را میدهد و گذشته و اخبار که از آنها گفت
صباح بخیر در اعتقاد و مقلد قرآن است باینکه پیغام آورد محمد صلی الله علیه و آله باینکه باید اعتقاد نمود باینکه انحضرت
 اقی بوده یعنی در سینه خداوند بود که او را تعلیم نموده بود و ازین قرآن انحضرت سایه نداشت و در نزد ما و اعتقاد

و چنانچه در این که نور انوار از نور انوار حضرت منور شده است و هر سر از حضرت سایه صیانت از حق و از بقیت سر میدید و منتهی به
 چنانچه از پیش رو میدید و چشم او محبوب میرفت و دل او میزد و او آنچه در سینه میدید و منتهی به جواب میدید
 و منتهی به دو چشم که از نور انوار حضرت در دو دیوار روشن میکرد و حتی اگر از نهضت از حضرت در شب تاری
 روزی که کم میکرد بر روشن بود و حال حضرت آنرا نمیتوانست که بشنود و چراغ در زمین غایب و بول از حضرت با فرمود میرد
 و حیات و حیات او یکی است و عرق از حضرت از منک و غیر خوشبو میبود و درختی که در آن فایده و پاک با کینه از
 ما و در آن درخت و در وقت نزل از آن عالم روشن شد و ملک که نازل شده و بهشتا سر نکلان افتاد و طاق کسی که از همه
 بنای او و آدم بزرگتر بود و شکست دریا چسباده که در او ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند
 خشکید و ماهی های او در و آنش نازک که هزار سال بود و از فرشته بود و مردم و مردم و ارباب است میبودند و خوشی
 شد و از نوجوان حضرت قصه های بفری و شامرا آمد و الله انحضرت که معقله فایده خود و کارش بود و او در جبهه و در
 هم از حضرت تا ده ماه راه بود که از آن صیانت از هر طرف که در میخواست جهاد و تبلیغ رسالت الهی را بخلق نمود و برادری
 و آزار و جفا و دشمنان خدا هر نمود و تا و نیز روشن کرد و کفر را بر طرف نمود و چهار زن و پشتر بعد نکاح از برای آن
 حضرت حلال بود و از برای و یکان از اهل بیت و نسبت میان نهضت از حضرت واجب نبود علی قول و هرگاه زنی خود را بر
 انحضرت میخواست برادر حلال بود و با فقر او ساکن می نشست و چیز میخورد و در بار زار را میرفت و مردم را با سلام
 دعوت میکرد و میخواند و کعبه و کعبه و انوار اول عمر تا با خرد و در جبهه که به موت بر رسالت خود و دین خدا را
 آنکار نمود و شریعت خود را ظاهر کرد و پیش از بیعت خود عمل می نمود و بدین ابراهیم و عیسی و غیر
 از اینان از پیغام آوران نبود و در حق کسی نبود و افضل از همه پیغام آوران بود بلکه از جمیع موجودات از جاد
 و نباتات و حیوانات و نباتات و ملکات و ملکات و بهتر از جمیع موجودات از از حیاتی
 و سموات بود و همه ذرات موجودات عالم و جو را خداوند عظیم و جودش از حضرت خلق نموده که اگر

انحضرت را خلق نمیفرمود و هیچ موجودی بوجود نیامده و اعلم از همه مخلوقات بود اگر چه ظاهر جبرئیل از سلسله پیغام
 الهی بود و بعضی اوقات از برای او لکن چون مادم و خدمتکار از حضرت بود و عزرائیل به اذن داخل و محرم طاهر
 او شد و جبرئیل فرمود و بجا می آورد و همه علوم او را از آفرین را خداوند با عطا فرموده بود و از هر جهت کامل
 بود و ناقص نبود و عینه خدا بود و مخلوق بود و خالق نبود و عائق نشد و بود و لعب نکرد و حیانه ننمود و سرسنگو بود
 و دروغ نگفت و چشم بهم زدنی معصیت الهی را نکرد و نور او را خداوند پیش از همه موجودات خلق فرمود و عرض
 و کس و لوح و قلم و اسماها و بهشت و ملک و آفتاب و ماه و چرخ و مقدراتی را از نور او خلق فرمود اما کیفیت
 اینکه خلقت اینها را از نور انتخاب نمود و در کتاب مشکوٰۃ الاوارق تفصیل نوشته ام هر کس بخواهد مطلع شود رجوع
 ما نماید و اجالات علوم را خداوند همه با عطا فرموده بود و تفصیلات او را آیاتیه و سوره سوره خدا از برای او
 نازل میفرموده بود و سلسله جبرئیل را غیر از او از ملک که میفرمود روح القدس بود و از برای الهی حرف میزد و بلکه از هر حرف
 میزد و از جانب خدا بود که در حق با فرموده بود و در حق هر نبی و در کتاب نبود و بول نبود و اعتقاد و نمود
 باینها که حضرت که کنن او بر مسلمانان لازم است انحضرت پنج روح داشت یک روح هر چه و یک روح فوت و یک
 روح مشیوت و یک روح همان و یک روح القدس و روح القدس سه روح است و از او هر چه هست شد و میخواست
 چهار روح او را بر او انداخته و کفار و منافقین سه روح او را بر او انداخته و امام نیز پنج روح دارد و مصباح
 در اعتقادات مختلفه معجزات انحضرت و ادبیه است بدانکه واجب اعتقاد و کوفت نمودن باینکه انحضرت
 صاحب محضات بود و خلق خلق کردن و سنگ بزرگ در وقت انجذاب هیچ و تقدیر الهی نمودن و هر چه که در حق
 در دو بود و سنگ که در وقت تقییم او میخواندند و ذکر خدا را میکرد همه اینها با انحضرت ذکر خدا را میخواندند و هر چه
 که حکایت بر او سلام می نمود و تعلیم الهی جز از آن نبود و گفته میزد و خبر از آنچه در سینه های مردم بود میداد و آنچه در خانه
 پنهان کرده بودند میفرمود و در ده بانی خداوند میکرد و آنچه از خدا اینجاست خداوند با عطا میفرمود و در حلقه عادی

که بخیر است بلکه بکرم میور از خداوند سوال نمود و خداوند در دست او جاس می نمود و خود بخود به اذن الهی کاری
نمیکرد و نمیتوانست کرد و هر چه که بخواهد آوردان گذشته و دستش همه آنها را با بجز آن غیر از آنها را در دست قول
افعل او همه از جانب خداوند بود و علم هر چیزی داشت و آنا تا عالم اوزیا و جنت و بهشت و دو اسم الهی را مید
لست و یک اسم را نمیدانست که در حقش خداوند است و سایر پیغام آوردان از این اعتقاد و دو اسم بعضی اسم میدانستند
بعضی دوتا بعضی چهارتا بعضی هشتا بعضی بیست بعضی بیشتر و بعضی کمتر و این از طیب خداوند با و تعلیم نموده
بود بواسطه این سه اسم میدانست و نمیتوانست چیزی را که میدانست که او را خدا میخواند بجهت علی که خدا با و مطلقا
و نموده بود و بود بلکه بشود و بهتر از ملک بود و قرآن برافرازدند بر غیر او خبر از شهادت امیر المؤمنین ع
و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام داد و خبر از زمان بدو احوال و اقوال بد که حال ظاهر است در میان مردم
داد و خبر از قیامت و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بچشم سر دید و با سنانها با همی جسم و جدیت
و لباس او در بر او بود و حتی غلبین او در پای مبارک او بود که در نزد عرش جبرائیل آورد و خطاب مستطاب
رست و اسباب بقدره الواسع سید که مکن بگذر که اگر کرد و تعیین تو عرش من زینت میکند و مقامات و حجاب
و سرادقات را طی نمود بهین جسم و سه ظاهر و غیری و بیجا رسید که چنانکه از آنکه معرفت و انبیا مرسلین
و روحانیین و مقدسین و اکر و بقیان نرسیده و نمیتوانست برسد و نخواستند رسید و حال آنکه حامل انوار الهی بود
و کسی با دورای مقام و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود و علوم عامه و مکاشفات مشکله بر او ظاهر است که بر کسی
چنین از او ظاهر نبوده بود و **در بیان اعتقاد و عقاید** **مجموع اخفرت** پس واجب اعتقاد نمودن
مجموع اخفرت که بهین جسم و جد با سنانها رفت و بالا تر از او چ که در عرش رفت و مقام تا قیامت
رسیده که مکن از برای هیچ ممکن نبوده و نیست و نخواهد بود که با پیغام برسد و ان مقام انتهایی است که
نه آنکه بمقام واجب رسیده باشد و انکار مجموع اخفرت و اعتقاد مجموع اخفرت و انکار اخفرت و قول

با اینکه باطن خود فرو رفت بخت اینکه باطن اخفرت معراج بود و عرش و کرسی باطن اخفرت باطل است
و قول با اینکه عناصر را بر جسم ظاهر خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد و بر کرد از کربانی این چهار کوه گذرد
غلط است و شیطانی که لایم میاید از زمین اخفرت باطن جسم با سنانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها
نامر و طاعت زیرا که خداوند بر هر چیزی قادر است چگونه کمتر از یک چشم به بندیده پیغام آورد خود را از زمین
مقام غائب فرستد که خدای عز و جل را در دست برده چنان قادر است که نور با سنانها برده و با و نشاند
و بهم آمدن آسمانها با خود را بیک عیبه نذر عطا و مسترها پاره شدن و بهم آوردن آنها را و این هم بخیر و آن
خفرت با وجود آنکه عیبه واد برین خبر با سنان جسم رفتند و قول با اینکه خدایا با یوم معراج رفتند
خفرت و دیگر از پیغام آوردان با پیغمبر اخفرت و بر اخفرت اخفرت سوار شد و در راه معراج و یکی
از خلقی سوار شدند و خدایند و آنکه اخفرت از سر او را و او را یکی ندیده آنکه با اخفرت معلوم شد از علوم بر
و یکی معلوم شد و سال بسال ماه بماه و دو و یک و در روز و ساعت بافت و آن تا عالم و فضل اخفرت
زبان شریفه و فیض وجود و لطف و کرم و میند پس نفس نیست بر آنجا بلکه فیض وجود الهی است که تا نا نا با خفرت
میرسد و زیاده میشود و چنانکه از اینها از جهت کامل بود و در زمان آینده کامل است و هم چنین تا آخر **مجموع اخفرت**
در اعتقاد و عقاید **مقتدر و در او چند نور است نور اول** بدانکه اخفرت بشری بود که خداوند با و وحی
مفرمود و وحی بچند طریق است اول آنکه جبرئیل و خردوان با و هم می آمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل است
و ایجا کردن خداوند کلام را بواسطه جبرئیل با اخفرت حرف زد و چهارم در حجاب خطاب با و میرسد با بلا
و اسطه با بواسطه ملک تجسم را بختن خداوند علم او را بطن اخفرت ان فیسم الحام نیز میگویند چون خداوند
وحی میخواند نماید امر میگوید بقل و لوح که بر سید چون تمام میتد بر بیت اسرافیل میوزد و اسرافیل او نگاه میکرد
و هر چه را از او نوشته بود بمیکایل میرسانید و جبرئیل با بر پیغام آوردان میرسانید و قول با اینکه وحی با جبرئیل

از جبرئیل که در میان انبیا میفرست و او را از خدا گرفت که به منده و می کند که گفت چون بسر چاه آمد دید که علی
 ابن ابی طالب و وحی از چاه میزند از غلظت غلظت و وجوب اعتقاد نمودن باینکه جبرئیل بر آنحضرت نازل شد
 و قول باینکه جبرئیل بر آنحضرت بود ملک نبود که فرست بر آنکه نیکو الهی لازم میاید و وجوب اعتقاد نمودن باینکه
 آنحضرت در پیغام آوردی شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل خداوند بود و در حق خود حق است و بعد از آنکه
 بخلط انداخته شد بر محمد و خدا هم اجازه فعل جبرئیل را نمود که فرست هم چنین قول باینکه جبرئیل را خدا بفرستاد
 باشتباه پیش حق غلط است بر وجوب اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغام آور بود و دیگری و دیگری هم اینجانب
 نبود و پیش از خلقت آدم محمد ص پیغام آور در رسول خدا بود و خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که
 محمد بن عبدالله رسول مبعوث و محدث و امام بود و این چهار منصب داشت و فرق در میان اینها آنست که رسول کسیست
 که در میان وحی با و نازل میشد و ملامت و آفریده و غیر او را نمیداد و نبی آنست که از خواب بیدار میشود و حق را میگوید
 و فرستادن مثل حضرت سوال من از مبعوث شدن بر سالت و محدث آنست که ملک را بخون میکند و او را ملک میکند
 و امیر در حدیث صحیح است که از حضرت باقر منقول است و امام آنست که خواب می بیند ملک را و هم چنین در حدیثی دیگر
 حال وحی با و میرسد و بعضی را خبر از اختلافات دیگر میفرست و در خصوص این چهار منصب از حدیثی دیگر که در حدیثی رساله
 بجهت عوام است افتقار راوی است و تفصیل همه را در کتاب مشکوٰۃ الاثر از سر آمده نمود ام نو و در قیوم بدانکه وجوب اعتقاد
 نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کند که کار نیست در مقام و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی
 احکام را خداوند با و داد است که مکرر و مستحب و حلال در حرم کند آنکه اگر میخواهد با و از خداوند و خداوند با و علمی داد
 بود که میبایست که خدا را بخواند و چون خداوند بخواند از برای پنج گانه را اول آنکه در بر نماز عمر در رکعت بر نماز مغرب
 یک رکعت در بر نماز دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر با ساقط نمیشد و آنچه آنحضرت واجب کرده است با ساقط نمیشد
 بجهت آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است و شفقت از برای امت خود است و آنست که ظاهر شود در سفر مکرر نماز مغرب که آنست

در رکعت یک بوده بود
 بر نماز که در آنحضرت نماز ظهر
 و در دو رکعت

آنحضرت واجب کرد ساقط نمیشد تا آنکه بالمره آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود و در سفر بدانکه چون
 حضرت باطل است و دقت مغرب بود و حضرت رسول ص باین شکل که یک رکعت نماز بر نماز مغرب زیاد کرد و
 و چون حضرت امام در وقت ظهر بود است و آنحضرت باین شکل که دو رکعت نماز بود بر نماز ظهر و چون
 حضرت امام جبرئیل است و آنحضرت هم بود حضرت بجهت اینست که دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و از این جهت
 که ارث زن نصف ارث مرد است اگر چه علت دیگر در ارث و در نماز میباید و چون حضرت باطل است و مادرت
 و مادر اصل است یک رکعت اهل باقی ماند و هم رکعت فرج ساقط است در سفر و نماز است هم علتی دارد که در مشکوٰۃ
 الاثر آورده کرده ام و ایضا خدا حرام نمود در شراب و آنحضرت حرام نمود هر مرت کند را و او و جبرئیل خدا را در
 ماه رمضان را دوست خود رسول خدا را در ماه شعبان و در روز اربعه ماه را و بعضی چیزها دیگر را آنحضرت
 مکرر نمود و در حدیث چشم و دیده نفس رسول خدا ص وضع نمود و غیر از اینها بسیار است آنحضرت حلال و حرام
 و مکرر و مسجی نمود و خداوند اجازه فعل آنحضرت نمود لَوْ كُنْتُ نَبِيًّا لَكُنْتُ نَبِيًّا بدانکه وجوب اعتقاد نمودن باینکه
 اعمال خلاق عرض بر حضرت میشود در حال حیات یا بعد از وفات او یا بعد از اعمال خدایت این امر بجهت
 آنکه ملائکه نامه اعمال خلاق را با و عرض میکنند پس گاه در اعمال امت بی می بیند استغفار میکند از برای
 این که هرگاه هر چه می بیند خدای تعالی بجهت زباید میشود و باید اعتقاد نمود باینکه انبیاء از نور آنحضرت خلق
 شده اند و همچنین اوصیای امت و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث که از و وارث او از او ارث
 می برند و حدیث آنکه پیغام آور ارث نمیکند از و از جمیع این امر سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت
 وصی تعیین نمود بعد از خود و از حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و آنحضرت بعد از پیغام آور
 وصی بلا فصل و خلیفه مطلق و جانشین او است و آنچه مذکور شد همه از اصول است و بدیه است و بعضی ظاهر
 شده اند باینکه رسالت تجلی پروردگار است و اختلافات طبقات انبیاء بجهت اختلافات تجلیات است

وامامت هم فرع رسالت و باطن اوست و استغنی است که بکار علوم برنجور و در وجوب مکتب و سنت
 اینرا بگویم که از آنکه بزرگوارند بهتر است که استیلا جماعتی از اعظم علی انکار او را نموده اند مصلحت چهارم
 در بیان اعتقادات متعلقه با امام است و در او حدیث صاحب است مصباح اول بدانکه وجوب اعتقاد
 نمودن باینکه پیغام آور ما محمد بن عبد الله و زنده و حق و خلیفه و جانشین و زنت که از جانب خدا پیغام
 آور اینانرا تعیین نموده بود که حق آنحضرت باشد هر یک بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن و حق پیغام
 او و غلط است و از مذمت اثنا عشر است خارج است مثل اینست و در جهت اعتقاد نمودن باینکه اول
 او صیاء رسول خدا امیر المؤمنین است نه ابو بکر و وجوب اعتقاد نمودن باینکه و حق و دوم آنحضرت امام حسن
 مجتبی علیه السلام است نه عمر بن خطاب و در جهت اعتقاد نمودن باینکه و حق سیم آنحضرت بعد از امام
 حسن برادر او علی بن امام حسین است نه عثمان بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پس از این عایشه امیر مطلب صلوات
 الله علیها باشد و از غلطه چهارم و حضرت رسول خدا اند و وجوب اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم امام زین
 العابدین و خلیفه و امام مرتضی است بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پس از این که از غیر ظاهر است و کیاست
 که منسوب بجناب پسر او عبد الله ثقی میباشند بعد از شهادت حضرت سید الشهدا علی بن ابی طالب امام محمد حنفیه
 پس از این که منسوب به او و امام عبد الله و امام زین العابدین امام عبد الله و میگویند قائم آل محمد است
 و در کوه و صومعه که کوه عقیق واقع در بین است غایب شده است و در آخر از زمان ظاهر میشود غرض غلط است
 و طایفه از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد است شاید زنده شود و یکی از سردارهای آنحضرت شود و محمد حنفیه
 بدست مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با حضرت سید سجاد و مراغه پیشی حجر الاسود و حکمت اظهار امامت حضرت سجاد
 امام زین العابدین بود که بعد از آنحضرت امام موسی کاظم امام ت و اسمعیل پسر امام جعفر صادق امام نبت چهارم
 اسمعیل که فاطمه و هم چنین بعد از آنکه اطلع پسر دیگر آنحضرت امام نبت چهارم و فاطمه میگویند و چون پای عبد الله

سید

پس از بزرگ بود از این جهت او را ارفع میگویند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند آنحضرت غایب
 شده است و عمره است و در آخر از زمان ظاهر میشود و بعد از آنحضرت امام نبت چهارم و فاطمه میگویند و فاطمه
 و آنکه بعضی میگویند که خداوند اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام قرار داده بود و بعد از سر
 خداوند آنکه و امام موسی را امام قرار داد و نظر بجز و زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من یصلی الله
 فی شأنک و اینها لغات اخبار و بکبر است و جز و زیارت صفی و بکبر و در حکمت نوشته است من میباید که
 و زنده است و اسمعیل و دنا و و ستیه و فاطمه و واقفیه از مذمت تعیین است کن اثنا عشری نیستند و متعبد
 با تقیر بلکه میگویند در جهنم و بچند سخن همه داخل در مسلمین است باشند و پاکند و مال و خون و عیال را
 بر مسلمین الحرام است بخار مشهور مفسر را که بعضی از علماء سنی را کافر و نجس میدانند و از این عسر و حرج لازم میآید
 و اخبار و کبر و دلالت بر اسلام اینان دارد و در جهت اعتقاد نمودن با امامت امام رضا بعد از آنحضرت امام موسی
 و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پس از آنحضرت امام ت و بعد از او پسر آنحضرت امام علی نقی امام ت و بعد از
 او امام حسن مکررم امام ت و بعد از پسر و مهدی صاحب العصر علی الله و بعد از امام ت و قائم آل محمد آنحضرت
 غایب شده است مصباح دوم و در بیان معرفت پیغام آور و آنکه هر یک است اما رسول خدا و اولادش
 شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز و نوز و زوال در شعب ابیطالب یا در خانه او در مقدم هر ربع الاول یا در اویم
 او در عام قبل که ۱۱۲۱ از تاریخ اسکنه تری گذشته بود و در سال مقدم هر سلطنت الزمخشر و ان عدل یا بیشتر
 یا کمتر از دوات حضرت آدم تا دوات آنحضرت هفت هزار و نهصد و سال چهار ماه هفت روز گذشته بود و در آن
 اول از همه مروجات خلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال و بر دما و دریای مختلفه کوش میگردانند
 تا بوم متعلق شده عمرت یعنی هفت سال که در پیش هم گفته اند چنانکه در هر یک مانده و چهل سال چنین از بیعت و کینه
 سال بعد از بیعت و ده سال در مدینه ماند بعد از آنکه هجرت و مدت نبوتش هفت سال هجرت از مدینه در سال پنجم

در اعتقاد دولت متعلقه

از پشت روز پنجشنبه رجب الاول در خلافت دیگر هم هست بعثتش در روز دوشنبه نوزدهم
نخستین روز رجب یا ۱۲ او و اختلافات دیگر هم هست معجزات بسیار است مثل شق القمر و
و معراج و سایر معجزات و معجزه از بالای سر او پدید آمدن و ابر بر سر او سایه انداختن و خواب پنداری او یکی
از بول و غایط او را بر زمین فرو بردن و سکر بزه بدستش سپید گفتن و بر هر چه میگذاشت بر او تعظیم می
نمودند و مکی بر روی او نشستن و غیر از اینها روز و جانش کبیرانش و دیابستر اولادش چهار پسر
تاسم و طاهر و طیب و زکریا و ابراهیم از مادر قطیه دختر ناطق و زینب و رفیق از خدیجه هر دو زن
عشق بن عفان شدند و هر دو شهید شدند و بعضی گفته اند از خدیجه از نو هر دیکرش بودند و اینکه
گویند که بعضی جنیت بصورت انعام از برای عثمان معلوم نیست نامش از برای لقبش از برای پسرند
کبیرانش از ده متجاوز بود مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف چند روز بعد از تولدش و نامش
کرده مادر را عیسی حلیه سعادیه و نوبه زن اهل بیت پدرش عبدالله بن عبدالمطلب به چند روز مادرش
و نامش یافت جنگهای او با کفار مشقت و ایام فتاد و دشمنی که در بسیاری از آنها خود حاضر بود و معراجش شب
شنبه هفدهم یا بیست یکم ماه مبارک رمضان پنجاه و نه روز پیش از هجرت یا در بیست هفتم ماه رجب یا
ربیع الاول یکی است که همه واقعه شده باشد اگر چه بعضی در معراج شبته فانی شدند یا از خانه ام یاسی
روجه اش را در شعب بطلب عروج با سخاها نمود و سال وفاتش هفت و سه سال از عام الفیل گذشته
و روز دوشنبه بیست و هفتم یا ۸ به ماه صفر و خلافت دیگر هم هست قبری در مدینه سید فاطمه از
در دل بگرفت و زغال زهر آلوده که در خبر زن به و به بابت خوار نمیداد مدت نبوتش بیست و سه سال
یا ۲۲ و بعضی دیگر در و اختلافات دیگر هم هست امیرالمومنین و هی خلافت رسول خدا بود و بعد از
سید الشهدا احکام الهی را بخلق می نمود و روز ولادت با سعادتش حدود وقت چاشت بعد از سال از

و در

بامامست

و ولادت با سعادت رسول خدا ام و در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش هفت و سه سال و سی سال
و چیزی بالا آمد رسول خدا بود و سی یک سال چیزی که بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش سی و سه سال
چیزی که دیگران غصب نمودند و آنحضرت خاندن بود ابو بکر و ده سال سه ماه و عمر بن الخطاب ده سال و ماه
عثمان و در ده سال بعد از عثمان آنحضرت چهار سال و ماه خلافت ظاهری نمود و در ائمهت سرچشمه
آنحضرت کرد یکی با قاسطین که معاویه اصحاب باشند و یکی با کثین که عائشه و طلحه و زبیر و بکر و قمع
ست که در احکام حق میکنند که عیسی در جنگ برشته سوار شده بود و یکی با زینب که خواهر باشند و این جنگ
در کنار نهروان جاری واقع شد و بعد از آن چهار نفر از پیغمبر سوار شده دختر بود و بعد از حضرت فاطمه
دوازده زن گرفت و عدد آنها بی سیصد بود و پنج نفر بودند مادرش فاطمه بنت اسد پسران ششم بن عبد
لنات امیر بود و کبیرانش ابو طالب و مؤمن و موحّد بود و کافر نبود اگر چه اظهار اسلام ظاهر نمی نمود و همیشه
متکفل احوال رسول خدا بود و وصی و وارث هم حضرت عیسی بود و وفاتش بی ماه رمضان بفرست این طبع
مرادی بود که بر فرق آنحضرت زو فاطمه پدر بزرگوارش محمد صمد مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح
جمعه بیستم جمادی الثانی در یک بعد از پنج سال از بعثت رسول خدا و اختلاف دیگر هم هست عدد اولادش
پنج نفر بود حسن و حسین که سقط شد بخلم و زینب که بی ام کلثوم مدت عمرش سجد سال و چهل روز
و فاطمه هفده روز که بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز ماند و فاطمه و عمر روز دوشنبه بی جادو الثانی
در سال نایزدهم هجرت بعثت رنجور از حضرت و معجزه اختلافات دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در میان
قبر و قبر رسول خدا امام دویم امام حسن پدرش علامه بنت محمد تولدش چاشت روز شنبه
سه شعبان یا نهمه رمضان شصت و سه سال ستم هجرت در مدینه طبعه بقوی ماه متولد شد عمر شریفش بیست
و ایت حضرت صادق چهل و هفت سال یا رسول خدا بود و چهل سال بعد از آنحضرت بود و سی سال یا امیرالمومنین

نامون ملعون با حضرت در طوری رحلت فرمود و قبرش معروف اهل آسمانها و زمینهاست **امام حسن عظیم السلام**
محمد تقی اسم شریفش محمد تقی کنیه اش ابو جعفر مجتهد از سیدان امامان و مادرش کنیز گرام
 ولله خیر ان نام دشت یار یگانه تولدش در مدینه روز جمعه دهم رجب یا جمعه هم رمضان و اختلافات
 دیگر هم هست در سال یکصد و نود و پنج هجری در زمان خلافت مأمون بن هرون ملعون یکن گاهی که ام الفضل
 مأمون باشد بغیر از کنیزان اولادش و دیگر در دو دختر یعنی زیاد و گفته اند عمرش هشت و پنج سال و دو ماه
 اختلافات دیگر هم هست و فاشش در بغداد و شب اول ماه ذی قعدة و رسال و دلت ثبت هجری بعد از در ک
 رفتن مأمون ملعون بد سال و نیم و مدت امامت هجده سال و هجری و اختلافات دیگر هم هست علت فاشش
 آنکه ام الفضل زوجه ملعون با حضرت یحیی بن محمد عیسی و شمال برادر آلود در وقت مجامعت با حضرت و او
 و باین سبب بر مادر حضرت محمود رحلت فرمود و در نزد و جد بزرگوارش حضرت امام موسی در بغداد و
 فاش شد امام دهم **امام علی تقی** اسم شریفش علی تقی کنیه اش ابو الحسن رابع و ابوالحسن
 فاشش نیز مکتوبه مجتهد از سیدان امامان و مادرش کنیز گرام و بقول ذره مغربیه تولدش روز
 جمعه یا شنبه دهم ماه رجب یا دهم ذی الحجه با حاد و الاخر و رسال ۱۲ هجری در زمان خلافت مأمون
 ملعون عباسی در حر با که مکانیت نزدیک مدینه عمرش ۲۸ سال در هر یک اختلافات دیگر هم هست عدد
 اولادش چهار پسر و یک دختر و فاشش از کنیزان بودند امامت ۳۳ سال هجری بالا در
 زمان خلافت معتصم و الواثق بالله و متوکل مستغنی بالله و معتز بالله عباسیان علت
 فاشش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستاری یحیی بن محمد با حضرت و در ستمش را زهر خوراند و فاشش در
 غنیه بیت ممت شهر حاد و الاخر و دشت ۹ هجری در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست
 و در ستمش را در خانه خود مدفون شد امام یازدهم **امام حسن عظیم** لقبش نکی کنیه اش

ابو محمد پدرش امام علی تقی مادرش کنیز گرام بود ستم نام و مکتوبه بآدم الحسن مجتهد سیدان و در جمعه
 چهارم ماه ربیع الاول یا یازدهم یا دهم رمضان المبارک در سال و دلت سی و هجری در مدینه عمرش شش و هشت
 هفت سال و هجری بالا بودند نکاحی در دشت کنیزان و دشت از آنکه نرجس خواهرش مادر حضرت قائم که دختر
 بشوعای پسر قیس روم بود اولادش منحصر بیک پسر که حضرت قائم است و یک دختر مدت امامتش بقول پنج سال
 و بقول شش سال و هجری بالا و فاشش در هجدهم ماه ربیع الاول در ستمه هجری در زمان خلافت المعتز بالله
 عباسی و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدت فاشش در خانه خورش و در ستمش را بی علت فاشش برادر
 معتصم عیسی بانه همین معتد ملعون ملقب شدنش بکبری ایشانکه علفه با حق زمان انحضرت روزی
 انحضرت را بمکان بلندی برد و جلوه لشکر خود را بآورد و انحضرت فرمود که من لشکر خود را نشان میدی نگاه
 کن چون نگاه کرد میان آسمان و زمین برادر سواران ابلغ حکم و مستح و بد و عسکری یعنی لشکرت چون لشکر
 آسمانها انحضرت بسیار بود و در عسکری مکتوبه امام دوازدهم **حضرت محمد تقی** اسم شریفش محمد تقی
 و لقبش بسیار از آنکه قائم آل محمد و مهدی آخر الزمان و حجة الله و بقیة الله کنیه اش ابو عبد الله و ابوالقاسم
 و این از خدا بوالحضرت که بامرول خدا و در کنیه شریکیت و این کنیه و این هم از برای غیر انحضرت جایز نیست
 پدرش امام حسن و مادرش نرجس خواهرش شب جمعه یا نهم شهر شعبان المعظم در سال ۵۵ هجری
 در زمان خلافت مهدی بالله عباسی در خانه بر بزرگوارش در ستمش را بی علت فاشش تا بی که
 ستم ۱۲ است بر زمین که نشسته است و ظاهر او بدانش و عالم را بر رعد و دا و خواهر که بعد از آنکه
 برادر ظلم و جور شده باشد و قول یا اینکه انحضرت هنوز متولد نشده غلط است و قول یا اینکه متولد شده و در زمان
 حیات بدرفت شد غلط است و قول یا اینکه متولد شده و دو ساله هم شد و بعد فوت شد غلط است و در وقت اعتقاد
 بمؤمن یا اینکه انحضرت متولد شده و زنده است و غایت است و ظاهر او دارند در آخر الزمان با دقت و از برای ظهور

انحراف علامت جبریت که ذکر میشود و باید در زمان غیبت او هم انحراف بر زبان نبرد و او را
 بلهیب باید خواند مثل صدی و صاحب جبریت اعتقاد نمودن باینکه انحراف باذن خدا غایب است
 یا جبریت مصلحتی که خدا میداند یا جبریت کمی یاری کننده انحراف صاحب جبریت در اعتقادات است
 و در او چند نوبت نور اول بدانکه در جبریت اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه افضل و اکمل و اعلم
 و اشجع و از هر دو و برتر و اعلی از خلافت بعد از رسول خدا بلکه افضل از همه پیغام آوران و اوصیاء
 ایشان و ملکه و جن و انس میباشد بغیر از محمد بن عبد الله ص و باید اعتقاد نمود باینکه ائمه از
 یک نور هستند و خداوند نور ایشان را جمیع از موجودات خلق فرمود و بواسطه طفیل و جود شریف ایشان
 عالم خلق نمود و بواسطه ایشان خدا شناخته شد و بواسطه وجود شریف ایشان آسمان و زمین را
 در آنها خلق شده است بر ما میباشد و بواسطه ایشان رجبها الهی فیوضات یا شاهیه خداوندی
 بر مخلوقات و موجودات نازل میشود و بواسطه ایشان باران از آسمان میبارد و غلظت میوه از زمین
 بر درن میاید و بواسطه ایشان علم زیاده خود در میان مردم ظاهر شد و بواسطه ایشان آسمانها حرکت
 میکنند و زمینی فرار گرفته است هر گاه امام نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطه ایشان کائنات زنده
 میکنند و روزی میخورند و معاش میکنند و بواسطه ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرمود و جبریت اعتقاد
 نمودن باینکه ایشان انجی میکنند از جانب خداست و از جنب خود چیزی نمیکویند و خدا خدا احکام را
 بایشان ایام میفرماید یا بواسطه علم رابل ایشان میریزد یا صدای خلق میکنند که بگویند ایشان میرسد
 یا بواسطه علم که بایشان انحراف میکند یا در خواب می بیند یا در جلا میشود یا ملکی می بیند یا ملاحظه در حق
 میکند که مثال هر چیز خداوند در اندر حق است و هر که خلق فرموده است و یا در حق الهی بر آن میوزد
 و انچه شایسته هر که در اندر حق است خاصیت خود را بیان میکند و امام علیه السلام میفرمود و صلا میآورد مثل

صدی از جبریت که لطف میخورد و در اعتقاد نمودن باینکه بر امام عرض اعمال خلاق
 میشود و یا بواسطه طایفه که طومار اعمال مردم را بر امام عرض میکند و امام می بیند و میداند که طایفه پسران چه کرده
 از خود و پدر و کفر و ایمان یا بواسطه انیکه بر او عرض میکند یا بواسطه انیکه خدا عموماً از او در میان زمین و آسمان
 خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلائق را در میانند و ان عموماً نظر امام است یا بواسطه انیکه خداوند برده از
 چشم چشم امام بر میدارد که خلائق و اعمال ایشان را می بیند از شرق عالم تا مغرب عالم بلکه همه موجودات را از بالا
 و پست و فرقی و غرض و غیر از اینها بواسطه انیکه خداوند جمیع ایشان را باطن عطا فرموده است که هر چیز را می بیند
 دید و در جبریت اعتقاد نمودن باینکه علم امامت مثل لیل و ماه و هفت و هفت روز و روز و ساعت است
 و آن بانی از یاد می رود و این باعث نقص امامت بلکه باعث کمال ادوار است که در دست و دله از بهشتی تقدیر
 برات امور خلافت را خدا بواسطه روح که حکایت برتر است از همه ملکه حتی جبرئیل باسلکه از برای امام میفرستد و
 مای جمیع روح امام پادشاه و پادشاه و در سر و قاعه هر شایسته و هر میگویند و روح امام بر او علمی میشود که
 چشم از او اینزده است و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین را با امام عطا فرموده است و امام
 جاهل نیست و میدانند هر چیز را حتی بپزدن با کباب و قان هر را و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند امام را بر همه چیز
 سیادت و علم امام تعلیم خداوند است و بی تعلیم الهی نمیتواند و هر چه را بخواند از خداوند سؤال میکند و خدا بایشان
 عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمیکند و خدا اعلی بایشان عطا فرموده است که بواسطه میداند که خدا چه میخواهد
 و چه میخواهد و در جبریت است و انکه علم حضوری یا حصولی که حضور بر او علم ایشان است که شغل ایشان را شغل
 از شغل دیگر نمیکند و خل خدا عطا است و در جبریت اعتقاد نمودن باینکه امام سنده بر کفیه خداست و خویشی با خدا
 داند دارد و خدا میباشد و صف خدا و ان ایشان ظهور نکرده است و امام میوزد و میباید و میخواند و میگوید

و چنانچه بگوید که باید عمل کند و بول و غایط دارد و محتاج است بخدا و منو میگوید و نماز میکند و روزی میگوید از برای
 خدا و طاعت و عبادت خدا را میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که آیا خون امام یا بول یا غایط امام
 پاک است یا نجس سکه عنوان از اینکلمات بهتر است نظر بخاری اولی طرفین اگر چه حکم ظاهر بر حکم ظاهر است
 باطل حکم باطل مستغنا و از اول میشود که این اعتقادی نیست که در جبهه است اعتقاد و عنوان با و از برای مؤمنین و
 لکن محکم نمیشود و جنبه توبه و باغی که باید بعد از رجوع عمل نماید تا چنانکه عبادت از کیفیت و زلات لغت نمیشود که
 ظنی او را میگویند و فعل عنوان است و بطلان بر طرف نمیشود از برای این حاصل نمیشود اگر چه محبت هر یک از جنبه حرام است
 بر این ناسخ حرام بود طهارت و نجاست خون و جنبه ایشان در مذکور است لا انا و من شئت هم و تکلیف امام
 با احکام تکلیفی نیست این یکیت لکن باینکه تکلیف امام دارد که رعیت ندارد و وجوب اعتقاد و عنوان
 باینکه اعلم محتاج بر رعیت نیست در علم و غیر علم و همه مردم محتاج باین است میباشند لکن امام باید بطریق مردم
 باشند در میان مردم و مسو که کند آنچه تکلیف خود را میداند و تحت کردن بر امام غلط است مثل اینکه امام حسن اگر
 مبداء است کوزه نه در و چهره میخورد و اگر مبداء است که جاهل است و مثل رفق امام حسین بجزای کربلا و شهید شدن
 او و مثل دانستن امام رضا و زهر و کور یا انار یا در طلب او و خود را بهلاکت انداخت زیرا که باید مؤمن منقطع
 و متقا و امام باشد و قول و فعل امام را صحیح بماند و آنچه از این صادر میشود باطل و لغو و باطل خدا نماند و اگر
 چنین بماند از جهت خارج است و باید دانست که آنچه از این ظاهر میشود تکلیف ایشان آن بوده است چنانچه
 جبرئیل امینی در وقت رحلت رسول مبین از جانب خالق آسمان و زمین و دوازده صحیفه از آسمان بفرمود
 آورد که هر یک سیم مهر بودند بطای آتش بنیده بسته و جبرئیل بر رسول خدا عرض کرد که امر الهی است که ایندوازده
 صحیفه هر یک از یک از امانان بعد از تو اند و هر یک در زمان امامت خود هر یک را باسم او است گفت و در آنچ در آن
 صحیفه نوشته اند و است عمل نمائید و در الصحیفه آنچه ایشان عمل آورده اند از اول مدت امامت نماز نمائید که از دنیا

رحلت نمودند خداوند جفا قدرت نوشته بود و ایشان عالم الهی آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت
 نبودند اگر چه علم او را داشتند چنانچه علی علم چندی دارند و زمانیکه مشغول شغل دیگر هستند التفات بمملکت
 خود ندارند و از این جهت که امام لازم نمائید زیرا که سلب علم بعدم التفات بمملکت نمیشود از این جهت و تا حاصل
 لازم آید و علم هر چه که میخواهند خداوند بایشان عطا میفرماید و مثل اینکه هر چه که از خدا میخواهند خداوند بایشان
 ایشان جاسوس میفرماید و در هر چه که بایشان فرود میآید بایشان فرود میآید لکن وحی از برای ایشان نمیشود و نه زیرا که
 وحی محقق بر بول خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت در حق قطع شد و در جبهه اعتقاد و عنوان باینکه آنچه امام بعمل
 میآورد و جهت اظهار معجزه حقیقت داشت و از جانب خدا بود و معجزه بود و فرق میان معجزه آنست که معجزه حقیقت
 دارد و چشم چینی نمائید و معجزه حقیقت دارد اگر چه در این باب میان علماء اختلاف و البته معجزه از مدتی نیست
 و نیز در جزو حسن معجزه که هر هر دو تن که ساحر نمایی میکنند و ایضا معجزه که سبب ظاهر معجزه و سبب است نمود
 دویم و جهت اعتقاد و عنوان بصفت امام که ظاهر از اول عمر تا آخر عمر کفایت نمیکند نه صغیره و نه کبیره و نه سوره
 نسیان و خطای از ایشان سر نرزد و ترک اولی نمیکند و نباید و نه بعضی از علماء اینها را بر پیغام آورده امام جابر
 دانستند و نظر بدو حدیث حتی آنکه مرحوم صدوق در کتاب فی الاشیاف الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو فی سوره
 این پیغام آورده است متکلف است بعد از آنکه پیغمبر او را خوب بود تا آنکه نماز صحیح از آن حضرت قضا شد و بعد از آنکه
 آنحضرت در نماز چهار رکعتی در دو رکعت اول سلام دادند و خداوند اینها را بر او کار و تارضع عار از شهوت گذارد
 امت او نبود و سکه در این پیغام بهتر است اگر چه میتوان حمل حدیث را بر تفسیر نمود با احتمال اینکه خدا هر چه بخواهد
 در باره پیغام آورده بود و بعد از آنکه میآورد و شاید تحقیق او همین بوده است در الخال که عمل حدیث بخوابیم غایب
 و اتفاق است که پیغام آورده امام سهو در بیان احکام نمیشوند و نباید نمایند بجهت اینکه هرگاه سهو کنند در
 بیان احکام الهی افتاد و بحرف ایشان نمیتوان نمود پس خدا از بابت لغت و اجابت که سوره از ایشان

تشریف میفرموده و مفتی مبارک است که در آن خود را هم گذارده و گفته فرموده عید انبیا چه در دست است
 صحابه عرض کرده که خدا و رسول بهتر عید اند حضرت فرمود که ام سبهای اهل بیت و بعد از آن در اینجا میباشند
 و بعد دست چپ بلند کرد و فرموده در میان انبیا است سبهای اهل بیت و بعد از آن سبهاست و باید انکه
 بهفتاد و دو اسم اعظم الهی در نزد امام میباشند چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید انکه امام حجت خدا است همه
 موجودات در همه عالمها و باید انکه بیغام او را فضل است از امیر المؤمنین و انچه ظاهرین و قول باینکه امیر المؤمنین
 افضل از بیغام او است غلط است و قول باینکه خدا در حلالت است کفر است و قول باینکه خدا همه امور را ترا
 تقویض با امیر المؤمنین کرده که در هر چه عالم را تصرف میکند و خدا کار نمیکند و گفته شد است کفر است و قول
 باینکه غلط هر گاه کسی که میکند اگر چه با اذن خدا باشد و خدا مطلق است که در هر وقت غلطت انبیا افعال غلط ملعونه
 و مقوضه مرده و میباشند و قول باینکه تمام صفات فعلی الهی از علی و آله ظاهرین ظاهر شود که گفت فعلی الهی غیر
 از علی و آله ظاهر میشود و انچه انما میکند خدا میکند که بر او صفات خدا و انبیاست است بهات شیعیه غلط است یعنی که در
 کوره اش میگذرانند و صریح شود و میگویند آن آیه مسخر شده از آنست که در او بعد از دست نه از آنست
 اگر چه بر سطر است غلط است و قول باینکه امیر المؤمنین میتواند مثل امیر مومنان را با اذن خدا خلق
 کند غلط است و قول باینکه امیر المؤمنین و آله ظاهرین قدیمه کفر است و قول باینکه امیر المؤمنین و آله غیر میکنند
 بلکه و حسیه کفر است و قول باینکه گاهی خدا میتواند و گاهی از خدا جدا میتواند کفر است انبیا همه غلات افعال ملعونه
 و هم چنین قول باینکه عالم هفت جنبین بوده است و صانع نداده کفر است و قول باینکه خدا است و بصورت بشری
 و آمده است کفر است و قول باینکه علی و ابن علی میباشند و گاهی بصورت علی متولد و گاهی بن علی کفر است
 خداوند را قسم میدهم حق انوار آله ظاهره و آله باطنیه که عالم را از کائنات وجودیان گران و بیاین پاک کردند
 و باید انکه امام عالم هر نفسی و زبان و لحنی است از زبان مرغ و ماهی و حیوانات و جن و انس و ملک و همه

بسم الله الرحمن الرحیم

زبانهای مختلفه چنانچه در حدیث جالبه و جالبه منقول که خداوند انکه شریف خلق فرموده است یک در حق و
 و یک در حق و در هر شری چندین هزار روح دارد و در هر روحی چندین دروازه دارد و در هر دروازه از هر دروازه
 هفتاد هزار نفوذ داخل میشود و هفتاد هزار نفوذ میگردانند و هر یک از اینها را یک روح است و حضرت امام حسن
 مجتبی فرمودند که من زبان همه را میدانم و من در او دم حسین حجت خدا میباشیم بر آنها و باید انکه انچه حجت خدا
 میباشند بر خلق گفته و آئینه در هر کز این عالی از حجتی میباشند یا انکار و ظاهر است یا انبیا و بر سفید است
 و اگر ان نفوذ در بین ما اند انچه یکی از آنها حجت خدا میباشند بر انچه حجت خداوندند بر خلق پیش از خلق آدم و همه
 اولاد آدم و بر خلق بعد از قیامت که خدا خلق میکند لغز انهم و هم حج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی
و اما صفات مخصوصه امام بسیار است از انچه انکه امام رکن دین است و انوار خدا درین
 زمینیت نور است و در حجت خدا است و ولی امر الهی است و خزینه دار علم است علمنا حق است و پرورد
 کار است و هدایت کننده خلق است و صاحب طاعت است و او حجت بر تمام خلایق در هر چه مردم
 اخلاص میکنند باید رجوع با امام نمایند و آیه و علاقه قدرت خدا است و اهل دل است صاحب فکر است و هرگز بیهوده
 خداست و محو و حکمت است خواننده مردم است برادر است و حق و بهمت و لغت خدا است و انچه است که
 خدا قرار داده است معدن علم است و منتهای حلم است و محلی توسل خلق و ملائکه است و وارث انبیا است و قرآن
 و معانی او در نزد امام است و اسباب همه انبیا و در نزد امام است و ریشهای قدر تقدیر است امور است خلایق
 بر او میآید و در ریشهای همه بلکه در هر آن علم او زیاده میشود و علم میرا که جزین آیه است بسوی بیغام او را
 گذارند و همه ملائکه همه را میداند و میدانند وقت میبرد و آنچه بر رسول خدا تقویض فرموده و امر دین شده و
 امام است است و متولد و متولد است و بیخ روح دارد و همه چیز را میداند حتی بهیرون بالهای مرغان هوا
 و حرکت ماهیان و دریا را و امامت عید خداست و آیه اعظمی است و مبتنی احکام است و خواننده حکمت و غنای

حزینت حجت بالوفات آفتاب طالعوت بد رنیرت و سراج طاهریت امین و حجت و خلیفه و نباء
 عظیم الهی است روشنی علم است دلیل مهالک و صفا فی مساکت خواننده بوی قدرت امام عالمی است که
 جاهل نیست و شیعی است که خالف نیست حدیث است بشریت ملکی و حدیث سماوی و امر است
 الهی و حق قدسی و مقامیت بند و سریت بهمان معدن تنزیل و صفای تاویل و خاتمه رب جل و هم بر
 جبرئیل و شجره نبوة و مضاف فتوت و ولایت محکم رسالت و نور جلالت و ماوی عدالت است جنبه است و امانت
 خدا و مصلح کمالی و کلی حکمت و حجت و نبوغ لغت و سبیل و سلسله و مباح قیوم و قضا و مستقیم و ذکر
 حکیم و ذکر کم و سید علم است امامت و ولایت است که حق حصای الهی است عروة الوثقی و اصل الدنیا
 و آسمان و دولت و نور انوار افق است و ماه و امام سراج و تاج و ماه و شجاع و بحر حجاج و بدر شرق و خیر
 منور و دلیل و واضح و لایح و صحاب طیل و غایت و اصل و نور کامل و کریم و ماضی و سماء و ظلمة و فطرت جلیله
 و زهرای و ماه و یحیی و نیر لایح و طیب طایف و عمل صلیح و طینت و دقیق و آب شفیق است و امام اصل
 و ذوق و ماوی و معدن و منتهی و نور اول و آخر هر چیز و معنی است و غیره بدامن جلال اودت و کرامت و حکما
 و باقا و فضا و عرفا و شعرا و همه عاجز اند از شناختن امام زیرا که امامت باطنی است و نبوت ستری از
 اسرار الهی است که خبر او بخود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمود رسول خدا که یا علی بنی مناس خدا را
 مگر من و تو و بنی مناس را مگر خدا و تو و بنی مناس را مگر خدا و من لیکن هر یک از این جهت که بقدر خود امام
 خود را بشناسد یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدیهه را از او سب نماید و هر کس سید و
 و امام زمان خود را بشناسد بطریق اهل جاهلیت مرده است و بهیچ قدر شناختن از برای عوام کافی است
 که امام را بشناسد مشروط معلوم از جانب خدا بداند و او را معتز من الطاعت بداند که هر چه بگوید اعتقاد و عمل
 نماید و در بر او نکرده و انکار او را ننماید و اما طریق نورانیت امام را در مشکوت الانوار نوشته ام بدانکه بعضی

چون حضرت

قائم نشدند باینکه ائمه علی را بهو میباشند از برای موجودات که علت فاعلی و مادی و موردی و غائی باشند زیرا
 که هر چیز که تا این چهار علت نباشد بنده موجود نمیشود و غنی تحت سلف چهار علت دارد و علت فاعلی و تحت است
 و علت مادی و تحت است و علت موردی همان شکل اوست و علت او نشی سلطان است بر سر او این یک ظاهر
 است و تحت است و علت غائی بودن اینها بیست و صحیح است لغز بعموم لولا ان لما خلقت الافلاك
 که اصل ائمه رسول خداست و انحضرت هرگاه نبود خدا و عالم اخلق نمیفرمود و ان علت محلی دیگر کدام است
 که تفصیل همه را در کتاب مشکوة نوشته ام مصابیح چهارم در اعتقادات متعلقه بحال اعتقاد است
 و در این چند نوزده نوزده نور اول بدانکه جهت اعتقاد نمودن بجهت رسول خدا و امام و ملائکه در نزد
 مردن هر کس از مؤمنان و کار و در حجت اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کس که معارف میکند و خلق میکند
 بقایه غائی که مثل اینها است در عالم برزخ لیکن لطیف است از این جهت که چشم ظاهری او نمی بیند و قول باینکه
 روح خود را در عالم برزخ ببیند و ان من سیر برود و در عرض است قول بعضی که است غلط است و هرگاه خبری باینجهت
 یافت شود محمول بر تفسیر است و باینکه اعتقاد باینکه بعد از معارف ارواح در قیامها میباشند و در عرض و کینه است
 صحیح نیست حدیث او محمول بر تفسیر است و باید اعتقاد نمود باینکه بعد از معارف ارواح می بیند نفس خود را و همه
 اهمیت و غنی و خود و برادر و کف کند و خود را می بیند اگر اهل خیر است میگوید تعجب نمایند و زود و مرا بکار
 خود برسانند و اگر بکار است تمام میکند که نفس مرا برید یا بر بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید اعتقاد نمود باینکه
 هر کس در حال جانگدازان خوب کار و بد کار منزل خود را در بهشت و جهنم می بیند و با و منزل او را نشان میدهد
 بی مؤمنان و بر کار و بد کار بخت شوق طامات ائمه و ممکن خوب خود را بشناسد از چشم پرستش بیرون می
 آید و بد کار و منافق را بشناسد از چشم پرستش بیرون میآید و اگر من را بکار بخت سرخنی دل اوست که خوانند
 دل و کجاست که از سوراخ گوش چشم او بیرون میآید و باید دانست که احوال میت را در وقت جانگدازان در نزد

او بصورت در میان آورند و آنش میزنند و از این جهت است که اگر کسی بگوید ما نمیکند و باید دانست که روح میت
 خواب میکند که ای کرده اهل عیال و اقوام من و بنام او بر دوش او شاد و فریب نهد و کسی صلا میخواند و باید دانست
 که بسیار میباشد که مؤمن تلخی جان میکند و کافران با او خوب و بیکدیگر میفرستد که مؤمن تلخی جان تلخی جان
 کند و دلالت بر بسمیت نمیکند و آنست که جان و دلالت بر خواب است نمیکند جهت آنکه بسمیت که مؤمن در
 دنیا کار بدی کرده است خدا میخواند که او را پاک گرداند و به بهشت برود جهت آنکه بدی که کرده است بپایا میکند و از بمرور
 اولاد تا مقابل بدی او نمیشود و اگر بد او زیاد تر است مثلا نمیکند او را بقدری چیز تا مقابل بدی او نمیشود و اگر بدی او زیاد
 تر است مثلا نمیکند او را بنا خوشی تا مقابل بدی او نمیشود و اگر بدی او زیاد تر است مثلا نمیکند او را بهم و غم و درد و آلام تا مقابل
 بدی او نمیشود و همچنین تا فتنه رخ قهر و کافران که میخواهد جهنم برود و خواب از او طاهر است و است با وید و تا مقابل
 خواب از خود یادش را بخواب نمیکند و بدین را هیچ نمیکند یا اولادش را زیاد نمیکند هرگاه اینها مقابل خوبی او نشدند و خواب
 در وقت جان کردن باستان او را میکند و هم چنین تا فتنه رخ قهر و کافران که باید است که بیگم آورد و آنکه ظاهر
 حاضر و نمرود محقر میشوند بر هرگاه محقر مؤمن و شیعه است مگر ما خند بیک الموت که این بنده مؤمن است و از دست
 ماست ما و او را که بیکر ملک الموت طاعت ایشان نمیکند و باستان جان او را قبض نمیکند و یکدیگر است از رخ ریحان با وید
 و آن مؤمن او را نمیکند و باستان نمیکند و اگر کافران ایشان بیکر الموت میگویند که این بنده کافران است و از ایشان است
 با آنچه نامور شده علی که ملک الموت قبض روح او را بستی نمیکند که کو با قلاب میگیرد و بکف پای او و مجموع است
 در بستی جان او را میکند یا فاضل کو سفند زنده که بوی است او را نمیکند باین سخن تسلیم نمیکند اللهم او جنان و لا
 شمولنا منهم حق محمد و اله و از این جهت است که ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر با دان خدا و رسول
 و آنکه علیها السلام و باید دانست که بعضی از مردم را خدا قبض روح میکند قبل بیگم آورد و آنکه و شهادت و بعضی را ملک
 الموت که حضرت عزرائیل است و ملک پروردگار جلجل است قبض روح میکند مثل مؤمنی و مقتدر است و بعضی را

نسخه

بعضی از ملک الموت است عزرائیل که در وقت حیات است و بعضی را ملک الموت است عزرائیل که ملائکه غضب میزنند
 قبض روح میکند اگر آن شخصی از بد است و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمود که من که امر بمرور میدهند
 در آسمان چهارم ملکی را دیدم که یکپای او در طرف مغرب بود و یکپای او در مشرق بود و لوح بسیار بزرگی در دستش بود که گفته
 و بر آن بسیار بزرگی نوشته است و این نظر آن لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک
 چیست عرض کرد که این ملک الموت است من عرض رفتم در اسلام کردم و او هم بر من سلام کرد و تقطیع من نمود و بعد از
 جبرئیل ما گفت که اینجاست در اطلال همای تمام مخلوقات از اولاد آدم و غیر هم نوشته شده بود و هم جان
 از مرد و زن بطرف راست او روح بود و هم جان در طرف چپ او روح نوشته بود و ملک رحمت بسیار در طرف راست
 ران او ایستاده بود و همچنین ملک غضب بسیار در طرف چپ ایستاده بود و در آن اسم هر یک از اینها است بر طرف خود
 و در هر دو و اگر از دست است بود ملک الموت یک از ملکهای دست است رحمت را امر میگویند و اگر از قبض روح میکند
 اگر از سبب است چه چیز است بر طرف چپ میزنند که از ملائکه دست چپ و غضب امر میگویند که از قبض روح نماید مثل حضرت
 عزرائیل مثل افتاب است که در ظهر در هر جان سپرده است و دو جهت اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم رحمت و پیر انداخت
 نه غرور از ملک الموت و سایر علوان او از ملک غضب رحمت چه خدا قبض روح او را نموده باشد هم ملک الموت هم ملک
 رحمت هم ملک غضب و پیر المؤمنین و نیز تابع ارواح نیست اگر چه نشان انحضرت از غضب بالاضربت محقق ملائکه
 و عزرائیل است چون دلیل نیست بر او اعتقاد نباید که نموده و هرگاه که با اعتقاد باین نماید داخل در غلط است
 و نفس موعر که نفس روح است محقق ملائکه و عزرائیل و میر میزنند که مقتدر باشد و اختصاص بخداوند دارد و او
 خلق قبض روح نموده اند و نظر باینکه الله یترک الانفس حیث یتها بسانت که بعد از نمودن روح از بدن
 باشد که عبارت از برزخ نیست محقق بخداوند است و این نیز فیکم الموت الذی فکل یکم مثل نفس روح است
 نظر باخبار دیگر طریقی جمع نمودن میان اخبار و احادیث دیگر است و در بعضی اخبار وارد شده است که در نزد

ملک

ملک الموت در حق خدا و خلق زنده است که بر کمالی است و در او همه ملک است شخصی نوشته است چون آن ملک
زنده می شود و چون هر چند ملک الموت میماند که جلالت و قدرت است لهذا او را بعضی روح میگویند که او را نور باشد یا امر ملک
یک از ملک است که است و قدرت است که او را بعضی روح میگویند که او را نور باشد یا امر ملک
الغنی بنزد آن ملک نوشته شده است و در حقیقت اعتقاد نموده با یک بعد از او نفس نموده است و بر کمال
است یعنی که آن روح در بدن اصلی است و نفلی که بر او است سوال جواب **نور** در اعتقاد است
سوال چیست بداند که در حقیقت نموده با یک از ملک است در بر سوال میکنند و ملک که اسم یکی را آنها میگویند است
و اسم یکی را آنها میگویند است بلکه میت سوسن است بصورت خود و ملک بر او داخل میشود و اگر کار با منافق است
بصورت بد بر او داخل میشود و چشمها را با مانند متعل میبرد و در سیاه رنگ و چنگال دارند که زیر این کلاه و ملک
مالی است که زیر این کلاه میگویند و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی
در دست دارند که اگر یکی از آنها را بر کوهها بنهند همه خاکستر میشود و سوال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد
و یکی تا دو از امام و از قبل و از کتاب که قرآن باشد هر گاه مؤمنی جواب داد و سزاوارت است با او میگوید خوش آمد
بخواب مثل خوابیدن عروسی و در مجلس خود و بر او را بر کوه میگویند و در یکی از اینها و میگوید و بر او باز
میگویند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت مشغول میشود با انواع نعمت های الهی و اگر کافر باشد میت و جواب نداده
یا بگوید از عروم میخیزد و اینها را با او میگوید خوش آمدی و ندانستی که بر کوهی با او میوزد که بر او بر آتش میشود
و در بعضی اخبار تا هفت طایفه از زمین فرو میبرد و باز بر بدن میاید و در قبر خود و بر آتش میشود و فریاد
میگوید که مرا صاحبان روح صدای او را میشنوند که چون آوازی که هر گاه صدای او بشنوند همه از خوف و در هتت ملاک
میشوند و از این جهت است که کوفته در چهره و در وقت دانستن چهره یکدیگر خود صلیب کنند و میایند
و کوفتی خود را نیز میگویند و از بعضی خبر و دوری از جنت و میاید و بر او باز میگویند که تا قیامت بعد از کشتن است

منتقم

بستون مشهور است و در حقیقت اعتقاد نموده با یک از ملک است در بر سوال میکنند و ملک که اسم یکی را آنها میگویند است
و اسم یکی را آنها میگویند است بلکه میت سوسن است بصورت خود و ملک بر او داخل میشود و اگر کار با منافق است
بصورت بد بر او داخل میشود و چشمها را با مانند متعل میبرد و در سیاه رنگ و چنگال دارند که زیر این کلاه و ملک
مالی است که زیر این کلاه میگویند و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی و یکی را سیاه بالی
در دست دارند که اگر یکی از آنها را بر کوهها بنهند همه خاکستر میشود و سوال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد
و یکی تا دو از امام و از قبل و از کتاب که قرآن باشد هر گاه مؤمنی جواب داد و سزاوارت است با او میگوید خوش آمد
بخواب مثل خوابیدن عروسی و در مجلس خود و بر او را بر کوه میگویند و در یکی از اینها و میگوید و بر او باز
میگویند که نسیم بهشت در او میوزد و در بهشت مشغول میشود با انواع نعمت های الهی و اگر کافر باشد میت و جواب نداده
یا بگوید از عروم میخیزد و اینها را با او میگوید خوش آمدی و ندانستی که بر کوهی با او میوزد که بر او بر آتش میشود
و در بعضی اخبار تا هفت طایفه از زمین فرو میبرد و باز بر بدن میاید و در قبر خود و بر آتش میشود و فریاد
میگوید که مرا صاحبان روح صدای او را میشنوند که چون آوازی که هر گاه صدای او بشنوند همه از خوف و در هتت ملاک
میشوند و از این جهت است که کوفته در چهره و در وقت دانستن چهره یکدیگر خود صلیب کنند و میایند
و کوفتی خود را نیز میگویند و از بعضی خبر و دوری از جنت و میاید و بر او باز میگویند که تا قیامت بعد از کشتن است

بستون مشهور است

مکنید و در بعضی اخبار و روایت که خوش حال کسی که برادر خود را خوشی لکنید بصورت خود که کسی مثل
 الفوت که کسی ندید است بامیت داخل در قبر میشود و او مومن میشود و نمیکند از دبا و بد بکر زود را بخا
 عربی تنها پس مومن یا میکوبد تو گیت که در چنین جاموس می کشی و حال آنکه در مثل تو در خوشی صورت
 و سیرت کسی ندیده است و میکوبد که من خوشی خالی میباشم که تو برادر مومن خود داخل نمودی و در دنیا
 پس یا میکوبد که دست او دنیا قیامت که بر منی پیش او می افتد و او داخل بهشت میکند و در بعضی
 اخبار و روایت که از هر سئوال میکند و در بعضی اخبار است که اگر کسی چیز نیز سئوال میکند اول سئوال کند
 که هست یا که حرف کردی و دوم سئوال میکند که مال آنکه از وی ستم سئوال میکند که مال را در چه حرف کردی
 آیا به حرف کردی یا به باطلی نویسم **در اعتقاد معتقد** اینست که در جهت اعتقاد و عقود
 بعضی قبر یعنی در قبر که میت را در قبر زینت می دهد در حالیکه روح و جان او منتظر باشد و اعتقاد
 کفایت میکند و دیگر وجهی است که اعتقاد نماید که یا رفیق بطول یا بعوض یا جلال یا جلالین یا هر قسم که میسر
 یا مومن و منافق را دفن نماید هر چه در بعضی اخبار و روایت است که در قبر از برای مومن کلمه میگویند
 چنانچه از شیخ کلینی در کتابی از ابو بصیر که میگوید عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
 الصادق علیه السلام که ندی تو شوم برف را که است حضرت فرمودند میباید صاعی از مینا میباشی تا آخر که حا
 صل مضمون او اینست که میباشی از برای مومن فن در قبری بخدا قسم که این مینا میباشی تا آخر که میگوید
 راه رفتن است بر پشت من مومن بر پشت تو راه نرفته است لکن در کافری انچه در است از ابو بصیر که میگوید عرض
 کردم که حضرت صادق علیه السلام که ایاکم مسکه خلاصی داشته باشد از دفن در قبر حضرت فرمودند که بخواه
 مبرم بخدا از دفن در قبر نیست کسی که خلاصی باشد از دفن در قبر و تفصیل مسکه را با اخبار و روایت که است
 بعضی است و نوشته ام هرگاه کسی بخواهد اطلاع بیاید بمفصل او رجوع نماید و باید دانست که فن در قبر مخفی

بقرینت پس هرگاه کسی در در کشید بامیت خود او را مر میو نماید که مر او را فن آمدید سخت بلکه است
 تر از بعضی فن در زینت می دهد و خدای هوا را باین کیفیت میباید که رادر دریا میزند و یا
 آنکه او را در جود بخور و غیر از اینها و وجهی است اعتقاد نمودن با یک روح بعد از سئوال جواب بعد از دفن از بدن
 اصلی عفری میت که در دنیا بود و معارف نماید و داخل غالبی می شود پس اگر از اهل جهنم است روح باین
 قالب معوت میشود و اگر از اهل بهشت است روح با نقایح است و این خلاف عدالت نیست زیرا که روح رحمت
 و محنت را در کس میکند نه بدن پس روح خواه روح در این باشد یا در غیر این بدن مرده را هر چه باو بکشد چیزی نمیداند
 اگر او را پاره پاره کند یا سوزاند یا با انواع لعنت برادر بر نهد و آیا غالبی است علاوه حساب که خدا و او را خلق
 فرموده است یا قالب می دهد پس میان همین قالب که مثل معوت است و این قالب نیاید مثل بدست است اولی از
 اخبار معلوم میشود و بدیهی بعضی قائل شده اند و منافات ندارد قول ائمه با اولی میشود همان بامیت و الله اعلم
 و بعضی گفته اند همه قائلها مثالی خلق شده اند و در عالم مثالی موجودند و بعضی گفته اند که غالبی مثالی عبارت از بدن
 لطیفی که در میان این بدن کثیف است و بعضی گفته اند که پیغام آور و امام قالبی مثالی دارند و بعضی گفته اند دارند
 و از آمدن امیر المؤمنین در بعضی خود که حسین او را بر داشته بودند و میبردند که دفن کنند چندی معلوم
 که این امام قالبی مثالی دارند و هم چنین از زین و دوان امیر المؤمنین پیغام آور را در مسجد قبا با یک
 و حضرت با و فرموده که ای ابو بکر آیا کافرتی میباشی که نور از خاک خلق فرموده است و همین مثل آتش است
 زین و دوان امام حسن امیر المؤمنین را با صحابه خود بعد از رحلت او در میان خانه و هم چنین مثل آدن
 رسول خدا و امیر المؤمنین و حضرت فاطمه در محرابی که بنا بر بدن سرستیده است و او در تزار خانه خلی معلوم
 و مثل آدن پیغام آور آن گفته بدین و زیارت المحضرت و احوال هم دارد که اینها همه بقایای اصل
 باشد بقالب مثالی و بعضی حدیثی در این باب است که هر چه در عالم است که در حدیث قاجی در این باب است

[illegible][illegible][illegible]

اعتقادات متعلقہ

ارواح چهارده معصوم را نماید و داخل در چراغ صورت خود نماید زیرا که فوت ارواح ایشان بر پیش از اسرافیل است
 و آنها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلل الهی میباشند و در این زمان خداوند میفرماید **اللهم ارحم الراحمین**
 یعنی یا دایم سلطنت و ملک الهی خدای یگانه که بسیار مهر کند و رحمت و در بعضی اخبار روایت است که
 اینکلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه و روی خدا میباشند با جمیع که
 در پیشگاه او هستند **لما لا اله الا الله** یعنی در وقت تفرق اسرافیل میباشند و ارواح ایشان منتقل بر درختی شاخ صوف
 درختی که در آنست **عنه** یعنی **هالا لا اله الا الله** یعنی ما میگویم یعنی در هر صورت شاخ صوف
 اسرافیل داخل میشود و بعد از مردن و در احوال شدن ارواح ایشان در آن سوراخها خدا امر میفرماید که دریای
 صوف را در هر جهت و از آب خود را بر این میبارند بخت رویانیدن گشته اند و استخوانها متفرقند و مردم و جمیع
 آنها در یکی بعد از آن میگردند که خدا میخواهد بهیچ حال ارواح مخلوقات در جس سوراخهای صوف میانند پس خداوند
 امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل شود و در نزد معین و خداوند امر میکند که بعد بظرف شاخ صوف که در
 طرف آسمانست بگذارد و اسرافیل صوف را در داخل ظرف کردن کرناچی بگردانند و اسرافیل و معین در صوف میگردند و در صوف
 اهل آسمان را سوراخهای خود میگردانند و در آن آمدن زهرهای بسیار را بر یکدیگر و قدرت الهی داخل
 بدنهای خود میگردانند چنانچه پیش تر بودند و خداوند الهام میکند هر یک از در چهار که داخل بدن خود میگردند و بظرفی
 داخل بدن و در آن روح و دیگران میگردند و در آن خداوند امر میکند که بظرف شاخ صوف را بین بدنهای صوف و ارواح
 تمام اهل زمین را که میگردند و در آن سوراخها میگردانند و هر یک بدون غلط میگردند و در عمل بدنهای خود
 در آن میگردند که در سلطان آب بدان دریای صوف را در آن جمع شده اند و همه خلایق بگردند و میگردند و در آن
 قبرهای خود را میگردانند و هر یک بر میگردانند از قبر خود و خاک از سر و روی ایشان میگردند و هر چه در آن بر میگردند
 نگاه میکنند و از خوف و وحشت میدانند صوف را چنان سفید شود و زندهای بار و در صوف خود را بر زمین

و موند که اسم تو بر بختن چیز واقع میشود اول اینها از کارهای بد گذشته و دوم غم کردن بزرگ کردن
انگناه سیر حق هر کسی بر فتنه او باشد حق او را نکند یا آنکه از او حلالی طلبد چهارم آنکه هر
عبادتی که واجب بوده است بر او را بجا نیاورد و دهم آنکه او را بجا آورد بطریق قضا پنجم آنکه گوشت حرام
در بدن او رطوبت بخورن و اندوه و الم بریزد تا آنکه پوست او با استخوان او پیچیده و گوشت تازه
بر دید شمر آنکه انقدر که شیرینی معیت نکند و راجع شده است انقدر تلخی صبر در عبادت و اطاعت
بچند دست خف الله که فتنه غیر خوبت با اینها و آنچه مذکور شد از مضطرات و رکنا کار نشود
والا کافر که احوال او معلوم شد چنانچه دانستی تمام شد کتب مستحی بعقاید نشود

در نواید فرازید الشیخ که از تالیفات عالیجناب مقدس القاب العالم العلامة

الفهائم جامع المعقول والمنقول حاوي الفروع والاصول فخر

المحققين وعمدة الفضلاء والمجتهدين جناب شيخ

علی اصغر برودری و امدا فاداند بتاریخ شهر

حرم الحرام قبل ٢٩٧ من الهجرة النبوية

المصطفى عليه السلام يحيد الحقير المذنب

العامي من ملك محمد قنده

حینی
المنکوری
م

بزرگوار حضرت اذاد الله بعدی خلیفہ مکنتہ مضاء و فتح صا مع قلبہ و وکل
 بک ملکاً لیسد و وار سابر اخبار مستغاثو کہ خداوند عالم قلب السابرا کہ خلق فرمودہ است
 بشی صوبہ است و سکوشتہ دارد یک طرف است و یکی طرف چپ کی در وسط دو ہر یک از سکوشتہ
 یکی موکل فرمودہ است کہ اندیکندہ قلب و حیزت و عزت و مغارت و حکمت را با نور عالم عقل داخل
 در او مکنید و ان نور از او اثر عقل کہ محیط بنظم علیات سے شکل عزوجل از نورہ مقل صمدان کشیدہ
 شدہ تا آنکہ مقل صفتی شدہ است ہر یک از سکوشتہ قلب ہر یک ان سے ملک او داخل نور و کفہ ہوا
 عالم قلب مکنید و در مقابل ہر یک از سکوشتہ سلطان از عالم بہل موکل است کہ و حال ظہر از او سترہ جہر
 کہ محیط است بر عالم سفلی و از او تحت طلعت صعود عودہ بطرف قلب بطریق نور عقل سترہ عزوجل
 و انکالات و خلیات او از حیزت و عزت و امانت و شہادت و اطاعت کہ ہر یک از پنج و ظہر
 از او داخل نور و طلعت است و در مقابل سکوشتہ ہر یک از ملک و شیطان را اعانت نمود و غالب میشود و دیگر
 مغلوب میشود و در وقت غلبہ ملک نور داخل در قلب میشود و در وقت غلبہ شیطان ظلمت قلب او را
 بیکر و اعانت ان لاجت امتیاز است کہ در او با این غلبہ او ان مشابہ معاف خواہد بود و کیفیت او ان شکل
 و از او معلوم میشود چنانچہ در کافی منقول است ان ساعہ بن مہران کہ گفت من و جماعتی در نزد حضرت
 امام جعفر صادق بودیم و کلام کشیدہ بعقل و جہل پس حضرت فرمودند کہ بشناسید عقل او نہ کہ او را
 بدایت بیا جید ساختہ میکرد کہ من عرض کردم خدای تو منم ما عینا سیم او را مگر شما جانتانید او را کہ
 حضرت فرمودند بے شک خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود و عقل او اقل خلقی بود از روحانیین کہ از
 طرف است عرشند کہ او اخلق فرمود از نور خود یعنی نوریکہ خاصہ خود من ہوں ہذا نسبت الہ نور کہ خود من
 دادہ است کہ فرمودہ او کہ رو بیاور و رو بر او پس فرمود کہ پست ما پست نمود پس فرمود خدای تبارک تعالی کہ ای

سموات و کائنات و کرمی

ووجه اقبال عقل الى الحق

عقل

مفتی

دو ایر علی علم و ادب

دو بزرگ و کوچک علی



داوید عالم سفلی

حنود

جہیل

وہرادیار جہل من الحق

از خط صاحب و عقیق و قرص

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا تھا۔

[illegible]

مستطوق

حجج تعالى على السلام بك ونظم وناك ان تفتي ان كنت من طائفة هؤلاء المذاهب المستحقة
والطائفة البتة وان كنت من اهل تسليم لهم والافتداء بهم كما نعلم من لا مسكة له وكان بينه وبينهم
وعلى على ادعيتهم حاسا او كلالا لكن طائفة اكثر العلماء المحققين انفسهم المذوقين يستجيبون على
نحوين المساواة لطائفتين يكتزون الصلح عليهم ولم يظهر ما ظهر لديهم غير اني معهم يقولون بغير
معاودة تلك العباد وبارعين بان مر صاحبها ما هو منها ظاهر وان خارج من وعنه الفرقة المحقة والطا
لعة المحقة ومات تلميذه جاب سبكا ثم الرشي لما ولد كثر الصلح عليه وبنه الكفر ليد خاف ان يخرج
على فضله على عدم الصلح له في جميع احواله افعالهم من الماخذه يتوارى فلا يلبا ويعلم بتفسير
قالوا وابتدأ ان يشتم على طائفة طاهر لفرقة المحقة والطائفة المحقة حتى كتب ذلك في حاشية سائر
فقال في سائر الامور ان شجرة جعل الناس مني انا وهو ان كل من هذه اعتقادوا في قولي بخالف ما عليه الفرقة
المحقة فهو باطل وعاطل فاسد وزور ورجل الهراقة عنده وكما وان ما هو المعروف في المعرفة المحقة
فهو الحق لا يخفى عن نوح الي هذا له والامانة به لان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تزال طائفة من امتي
حق حتى تقوم الساعة وليس في ذلك الا تشيعت بالادلة القاطعة من المعقول والقل فاذ خالف قل ما عليه
الفرقة الناجية باجمعهم يلزم ان لا يكون على الحق اعين ذلك القول باطلا الصلح ليعني الاجل فثبت
انما في ذلك سائلة اخرى بعد ان قلح في حاشية من علماء الشيعة ساطعين تشريفة ونسب لهم عبارات
وعلم ان طائفة المناطقة والمخالفة لظاهر تشريعتهم الموجب للحمل على اتحاد التاويل المتفاوتة قال وما
شخصي وانا فبني الى الله تعالى والى رسوله والى امير المؤمنين على المائنة فظاهر من مذهب قول خالف
ما عليه طائفة الفرقة المحقة كل من خالفها طعن في اصل معتد به هذا اعتقادنا من اقل ما عرفنا ونبأ على
هذا نموت ونحشر والخالف طعن وكل من نسب اليها غير هذا ما الله يحكم بيننا وبينه باي حق وهو خير الحاكمين
وماذا يظهر من هذه الكتابات حتى كثر الالتباس وهاجت امواج الفرق بين الناس الى اخرج جبهة الصلح
عن طريق انهم وسادتهم وقها من الصلح عن طائفة ساداتهم وناوهم وكنت اكثر من تعجب منهم و

برخصة

وحفرة بجائهم وربما دفنت الا في عندهم وادعت على بعض في المم والفعال محاربة لهم كما فعلوا في المم
ولظهر ان كان كاسا في صدقهم من سرورهم فلما انتفعت كل انهم وعرفت مصلا حاتم علمت ان طاهر
تلك العباد المنقبة لظاهر تشريعتهم والمعروف من طائفة منهم وطريقهم وذكره هذا السيد من القول بان ذلك
شخصي بخالف ما عليه الفرقة المحقة والطائفة المحقة اما من التبرعات والعبادة من الغاية فان
قلت ليس هذا قد حاشي الشيخ وحده بل هو منتج في علماء الشيعة وساطة الشيعة الموحدة على
اتحاد التاويل المتفاوتة وهذا من باب واحد قلت هذا انما هو مع الفارق فان العلماء الاحل
اجل اسنانا وافرغ قل من ان جرم حول حتى عقابك هم شفي بخالف ما عليه طائفة تشريعتهم ولو فرضنا ذلك
وحده شيئا مما ظاهره ذلك وجب عليه على معنى صحيح يوافق ما عليه طائفة تشريعتهم لانه لا يكون الا
من سواهم الفخر وعنه فظهر ان طائفة القادر واما من منع طائفة هذا الشيخ وعرف مصلا حاتم
وتلو جانه علم علما وحده ان طائفة تلك العباد المنقبة لما عليه طائفة تشريعتهم هو المعروف من طائفة
وله هبة يذكروه من الفرائض الموحدة لمطلبه فان هذا من ذلك فان قلت كيف يجوز الحكم له دون حضرة
قلت والاصل المقصود الحكم على شخص معين حتى يحضره انما الكلام على طائفة اخرى قد حكم جمع من
ساطين العلماء بغير مفادها حتى ان صاحبها لما رأى سنافة ما فيها وجد انبش من ذلك الله ويعلم
بتكفير من اعتقد موجبها وحيث التلبس بها على بعض الملازمة ناخذها على طائفة اخرى وجعل
بيان ذلك وظهر ما هناك وانا ما هذا او ادع عليه الصلح لانه حكم بغير الملاحة من الملاحة بغير وضوء
مع انما ينبغي ان كل قول خالف ما عليه اهل تشريع طاهر هو جوبه فهو جوبنا وثنا لئلا نوسلنا عدم جوبه
على عبادي شخصي بلون حضرة الزم عدم جواز الحكم بغير عبارة من جميع كتب اهل المذاهب الباطلة و
لاعتقادات الفاسدة لاحتمال ان يكون مراد اهلها خلاف ظاهرها على انه حتى لم يعرف مراد الرجل من
عبادته وتشريعاته بعد معرفته مصلا حاتم وتلو جانه بالمارسنة التامة والمباينة الكاملة فما
والعرف فان قلت اذن لم كنت تاقل كلامه قلت نعم وانا سابقا من عبادته الا المحلات التي تهاهنا

التي امة في علي الاعاظم بما يقتضيه نظامهم بشرى من جوب الخلق على اتحاد التجار من باب دماء محمد و
بالسبب ظاهرت كل انهم وعرفت خطا حاتم علت ان طاهر تلك العاير والجله هو المعرف من
طريقهم وبذبحهم وما جلت به من النار اغير من ذبحهم وقطعا وناسيا لما واجههم بحل دون حد المقرة
وقد ورد عن امير المؤمنين ان من حال اليهم وقالوا لهم فهو منهم بحسبهم ومن انكرهم ومرت عليهم
لمن جاهد الكفار مع رسول الله وجعل ان جمع ما وقعت عليه من تلك العاير والجله بليل الامر على
الناظره من سبها للذين عن سبهم لمبطلين وادوات المستودين في سبهم للغايلين حجبها
عن سبهم من العالمين كما ورد عن سيد المرسلين عليه السلام اذا ظهرت البدعة في امتي
فلينظر العالم عليها ولا يفعلها بعد الله والملائكة والناس اجمعون لملك من ملك عن بيعة
وحيي حجبها عن سبهم ناظر اليها بعد الاشارة الى ما فيها من الخلاف بينها على بعض ما فيها من
تتميمها من سبهم من الايرادات وما يرد عليهم من الاعتراضات بعضها ذلك ببعض
ما ابروه من الشبهة ولهم ما سبهم من تاسيسهم على عدلهم والاهيات فلم اسلك فيها
الاهل لمرات ليتم فائدتها عوام هذا الزمان ولا سلك اهل الظاهر للما يزعج من الاسكفة
باني عن هذا الفن قاصر وسببها بالبا وقلة الخلد ربي في فقرها ابره من الكسفة ورتبها
على مقدمة فضولها خاتمة واسئل الله ان يوفقني للهدى في سبب الحق من طلبه للاهتلا
انه سميع الدعاء وحسب الشكر اعلم اسمها الاخ في الله والمجاهد في سبب الله ان الله تبارك
وتعالى علينا محمد اهلبنا المعصومي عليه صلواته الله عدد ما في علمه وبه لمن في كل الناهم
الذين خصهم بالقرآن والذكر المبين جعلهم معارف جنتهم وعلم وحكمتهم وعاطفتهم
مفسر ختم عليك وعلينا وعلى كافة المكلفين فكان الواجب علينا اتباعهم في جميع المعارف والاصول
الاصلية منها والفروع وغيرها والاعمال على انزل اليهم من محكمات الايات القرآنية وبشك ما ورد عنهم
من النصوص الجلية لتكون دخل علم الحجة من بابها وفي البيوت من ابرها واطاع اعترف
الدينا

الدينا والدين استألف ليقول تعالى الحق والحق رسولنا والامر منكم كما يقول الله كما امرنا مع الصادقين
ص لم نك نخش مع الحق انفسنا اذ بعثت ما اتى اليك فاستمع لما اتى اليك فانما اوصيك وصيتنا مع ان اورد
ان تعرف الحق تلتفت الى الذين من مخرجات قواعدهم ولا يمانيت به فليكن من موهبات والندم ولكن
اجمع تلك العاير وخذها من مجموعها طاهر ولا يميز بين اهل الحق والصدق وهم انك وسادتك
الذين اوجب الله عليك طاعتهم ولا ينهيهم وامرك بانبا عايرهم ولا اخذ عنهم وقد توار عنهم ان كلام لم يخرج عنهم
منهم باطل وان العلم الصحيح لا يوجد الا عندهم وان كلام لم يصدر عنهم ولا يوجد عنهم فهو ضلال محض محض
ضلال ولقد اجاد في المقال واحد مما قال من قال اليك والآلات الكارثية وبينكم والآلات الرقاب
وعلمك والافى الحديث من خرف وميك والافا حديث كاذب وتلازمون بالهجرة الى كتاب الله العظيم
وبما حفظه كلام الاصحاب الحديث منهم والتقديم فان الحق والقبول لطقته به جابر الاية الاطياب
وواحد كات لكتاب عمل بالاصحاب عليك بلا حيلة الالهية العقلية ان العقل والشرع مثلا زمان صفا لافان
لا يخالف مقتضى احد هما عن مقتضى الآخر اذا العقل حجة من حجج الله الواجب مثاله وسراج منير من حجة جلاله
والحكم العدل الذي يطابق احكامه الواقع ونفس الامر وهو موافق للشرع وكيف يكون مقتضى الشرع مخالفا
لما هو حجة قاطعة وحكامه الواقع مطابقا بل العقل هو الشرع المباني والنور الذي اكل كان شرعه هو العقل
الظاهر والنور الخارج ولا يوجد في بعض المقامات من النفا ان سببها انما هو عقول العقل عن الاطلاع على احوالها
وجاهد عن التلج في حجج حارها او لعدم ثبوت ما ينسب للشرع فان كل عقل ليس تأملها كل ما ينسب اليه
ليس تأملها انما هو العقل البشري الصحيح المالك عن الشرايب الاوهام العارضة عن القلوب من
ذلك الا لام والانا والمقل الصريح الثابت منفعنا من الشريعة والفتح العقول وقوبها وممتها واضعاها
وعقلهم ولذا يدرك بعفاء نورانية وصل نهار سيرة ما لا سبيل لاشغال عقولنا الى مراكمة كتمانها
احوال الدنيا الآخرة ومثابها للمثاب لغا مضرة فاللازم في مثلها اننا نعلم ما انفسهم والادعاء وان لهم
تعرف ما حذرهم العقل لعلنا ان عقولهم لا يتصرف عن محظاتهم ولا تلتفت الى مخرجاتها في حكماء والمثاب

والواقفين ومن هذا حدوهم من المتكلمين ومن تبعهم من المشركين والعلات والمفوضين ومثلهم ما
 تم ليس حجج الله عليك ولا على خلقه ولا على الله الذي اوجبت الله عليكم اتباعهم افرى من الحق الحق
 ان يتبع ام لا يهدي الا يهدي فما لكم كذبكم كذا فاه اقلت لم ينجح علمت وصوتك في تلك العداوة
 والحجة الجاهلية وغيرهما من الاغراض النبوية والسموية والذاتية واعرفت عن التحليلات الموقوفة
 في الوساوس الشيطانية ونظرت الى اقله نظرات لطائف الخلق والمين ورويت كل منهما بمنزلة
 وساء لك حيث ما يشاء وترجاء ظهر لك ان ما وقع وطابق من الحق الحق الذي قامت عليه الحجج والبراهين
 فخذ به ودع عنك الفنون ومقاله من لم يجر على العقول ولا على المنقول وهو يدعي انه من ذوي العقول كل من يلقى
 بالبرهان كذبتة في هذا الامتحان فليس العلم بسطة الهياكل ولا غير هات الدعا في العلم بما قد انشأ
 عليه ولا بسؤال العوام ايا ولا اجتماعهم عليه ولا في الآفة للسلف ولا بما جرت الوتر والسلطان ولا بغير
 ولا كونه ابن ملان او غايلان او تليد فلان ولا بما قيل في الانسان والسكان ولا غير ذلك من الامور الدنيوية
 وحسب ما كانت عليه تلك العبادات تدل بظاهرها على الفنون والادب في العلم بقدمها في الكلام وتسل
 الخوف في بيان حقيقة الام فلنقدم شيئا من كلمات سائلي العلم الاعلام ونزولها بابي الكتاب في اخبار الامم
 الاطياب فيمنادون بها لتكون هذه المقدمة امم وعو وجامع الدين وقبول عند الاختلاف عليه والله الموفق
 للصواب واليه المرجع والمآب **مقدمة** قال الصدوق في اعتقاده اعتقادنا في العلل والمفوضات
 كفاريا بالله عز وجل وانهم شرعوا اليهود والنصارى والمجوس والقدونية والخرديز والخرديز ومن جميع اهل الملح
 والاهواء المظلمة واما ما صهر الله جل جلاله فيهم من الحق كما قال الله عز وجل ما كان لبس الا في منبر الله الكتاب
 والحكم والقدونية يقول الناس انهم لا يعبدون الا الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدبر
 في حكم واعقاده فانما فيهم من انه ستم في عروقه خبر فاما هذه الاكثري فتدبر حتى قطعت امره فمات
 منها واما المؤمنون فمقتله عبد الرحمن بن عليم ودفن بالعرف والحسن بن علي سمعته امره فمات

تحت

اشعت لكذي فمات من ذلك والحسن بن علي قتل بكره ولا واما الحسن بن علي بن الحسين سيدنا
 بلدي سمع الوليد بن عبد الملك فقتله والباقر بن علي سمع من ابيه فقتله والصادق بن محمد بن
 الله وسمي فقتله ومحمد بن جعفر سمع من ابيه فقتله والرضا بن علي بن محمد فقتله والامامون با اسم وابو جعفر
 محمد بن علي فقتله المعتمد با اسم وعلي بن محمد فقتله الموفق با اسم والحسن بن علي فقتله المعتمد با اسم
 اعتقادنا في ذلك انه حرف عليهم على الحقيقة وانما ما تشبه الناس امرهم كما هم من تجاوزوا الحد فيه من الناس
 باشاهد وانكلم على الحقيقة والحجة لا على الجبان والحلول لا على الملوك والسمعة من زعمهم منهم
 او اهلهم فليس من الدنيا على وجه منهم بل في وجه الحق والاعمال التي هم مقتولون فمن قال انهم لم يقتلوا
 فقد كذبهم من كذبهم فقد كذب الله عز وجل وكفر به وخرج من الاسلام ومن يتبع غير الاسلام وسيا فان
 يقول من هو في الآخرة من الناس وقال المعتزلة قدس الله روحه في هذه الكلام العقول في الآخرة
 هو خاوي الخلق والخرج عن الفصل قال اعتقادنا ما اهل الكتاب لا يقولون في حكم ولا يقولون في الله الا انهم
 ضمن من تجاوزوا الحد في السجود وحسن الخرج عن الفصل في الفروع جعل ما دعيه النصارى ضيرا على المعتزلة
 عند العلامة من المشاهير في الاسلام هم الذين نسبوا من المؤمنين في الاعتقاد من الذين لا يقرينهم
 نبوة ووضوه من الفضل في الدين والدينا الى ما تجاوزوا وضربوا وخرجوا عن الفصل وهم ضلال الفارح حكم الله
 فيهم با انهم في الحريق بالنار وقضيت لاهنتهم في الكفر والخرج عن الاسلام والمؤمنين صفت العلة وقو
 لهم الذين ظاهروا به من سوءهم من الفلانة عترتهم محمد وسمي لاهنتهم في خلقهم وفي القدم عظم وضاة الخلق
 والوقوف مع ذلك انهم ووعدهم ان الله سبحانه نفرد بخلقهم خاصة وانهم فترق بهم خلق العالم بما فيه وجب
 الاعمال اقول هذا ما جسيما يرواه من كتابي الصدوق والمفيد للمعلوم جاسيات المشت في الفصل عن
 اهل بيته عليهم السلام وفي كل من الكلامين تذكره ان كان له قلبك اني اسمع وهو شهيد واما النسخة اما ذكرناه
 لانه كان معناه وقد سطر الكلام على حيث قضاه المضاف جميع من العلماء العالم منهم العلامة الجليلي
 الشيخ عبد القادر الجيلاني الاسناد لا اقا محمد باقر صاحب الاستبصار المستبصر في مكي الطباط

من ملاحين

بيان احوال الكتاب
على احوال الخلق
والنفوس

[illegible]

والاخبار لا ينافون وعدنا من الاخبار والاعتقاد والاعتقاد ما فيه الاما كما ينبغي معانيها ولما عاقل
 فكيفية الاشارة فقلنا ان التعرّيج المبدأ على انما قد شملت على ما مررنا من بيان العقل الحق وهو من حيث
 المنزه الهدى فقدمهم ومن يميزهم بهذا الامر الى صراط مستقيم **فصل** قد مررت فيما سبق ان الفلوات
 والمفوضه متفقون على القول بنبوت جميع الافعال الكونية وغيرها المتضمنة مع على الحقيقة والا
 مستقلا وعرفت ان القول بذلك كثر صريح ولست على استحالة الادلة العقلية والتقليدية واما القول بان
 نعال خلق محمدا وهل يثبت وجعلهم يعلمون كل شيء بامره واذنه فنقول بما لا ينافي لان محركات الايات ومقولات
 الرزايات وكلها من الاخبار كما يراعى كما يورثها عن خلف من القصد والاولى فوضنا هذا بجمع القول
 به فيما عدى المحررات فيما يعلم نعم حدث هذا القول بعد العلم بالامر اعلا الله مقامه من حيث محمد بن
 حبيب ليس المألف وكان من محمد وحده الحكماء المتفلسفة القائلين بان الله سبحانه وتعالى لم
 يعيد بعينه العقل الاول ومنه صمدية جميع المفقولات فلما مررت متناقصة هذا القول بين المتشرقة
 لا يستلزم ان لا يكون رب العالمين قاطر على شيء سوى شيء واحد وهو مخالف الكتاب والسنة وجميع
 الاقراوة القراوة من انك تجعل العقل الاول لمفعال لجميع الافعال هو العقل الحق واما من المتبعين
 وجعلهم يعلمون بامره نقا واذنه كل شيء وتسلطهم كلما يجب اليه تعالى مطلقا من الصفات والنايات
 وجعلهم العلة الفاعلية لجميع الكائنات معرضا لعقل كلمات الاحباب في مثل هذا الباب مستتبها با
 اخبار احاد ضعيفة جيل لا يفرق عنها لما القتها الادلة العقلية والتقليدية والقروية من المذهب مع ما
 يلزمها من الحاسد العقلية كغير القادر المختار وعزله عن ملكه وسلطانه وما ذلك الا الحق فقلنا با
 الفلاسفة القائلين بان الواحد البسيط لا يصدق عنه الا الواحد البسيط قياسا لما خلق بالخلق فوقع
 بما هو اضع منه لان هذا المقصود ان العقل الاول لمفعال هو العقل الحق والاول بامر من الحق وان
 اصل جميع العالم **وبان هذا المقصود** قال عبد الكريم الجليل في تفسيره المقصود من الانسان كمال
 ثم اعلم ان العقل الاول وبشيرة الحق يسمى القلم الاعلى في رواد وبشيرة العقل يسمى العقل

الاول

الاول وبشيرة الحق يسمى القلم الاعلى ثم ان العقل الاول المنسوب الى محمد صم خلق الله جبراهيل في الاول
 فكان محمد باجبراهيل واصل جميع العالم انتهى ثم لم يقع به اليك حتى عدل الى ما جاء به من الامور الموقرة
 ضم اليها كثيرا من العقول المخرجة من تحتها من الرسود والاشارة واضاف اليها بعض التنبينات و
 التوحجات واعلم انما من الرسود والاشارة المتقدمة من انما راجعة الى النبوة مع ان صفات علمها علم واحد
 باثبات من صفات الحكماء اليونانية ومنه خبرات الفلاحة والمفوضه والصوفية مع علمها ببيان اهل الشريعة
 الحقيقيين ولما لم يعلم احد من العلماء من راسية فقلنا عن معالذ قال العلامة الحلي في اعتقاداته ولا
 فقهه بانهم عليهم السلام خلقوا العالم بامر الله فانا قد مررنا في صحاح الاخبار عن القول به ولا غيره بما روي به
 وغيره من الاخبار الضعيفة انتهى وبالحال هذا الرجل بكذا ضاع طريقه الحكماء المتفلسفة ببيان اهل الشريعة
 المحقة وافتل الشريعة المحقة بمعتقدات الحكماء المتفلسفة فكان بين ذلك والى هؤلاء ولا الى هؤلاء
 كالعراقيان وكل القولين من فسان هذه المديان ولجدا تحمله في ظلم فسلط ما نشره من الانذار والظلم
 من الاشعار في مثل هذا المضمار قال في صفة مكرته المعنى متناقرا لا فوارما بسطت بهم تجريد الكلام الجليل
 وكان مطورا عنهم هذا ولغيره ورا حوت في ما انشئت لهم مطوى مشوا الاخبار وانزلت اليهم بواعن الاسرار
 عن حد ولا فكا وحده في كذبون ولا موفى ومطوى ومطوى وكما وضعت لهم سر بالموضع و
 مددت لهم شمع من الجاهل خرموا العالم الصبيح وفي حفضوني وكروني بعد ان عرفوني واشال هذه
 التهميات للصورة في القوال المنجزات خلا عرض عن الفرياق صاوشيا مشيا اليهم لاجل ولا يعرف
 له اثر كان لم يكن بين المجهول الى الصفا انيس والاسير عكبت سامر فلما منى بسيد محمد الشيرازي اهراس القاب
 عن هذا الخطا في عدم اعتناهم بهذه المذاهب احدى في العصبية والخصية والخصية والخصية والخصية
 ما هنالك ولعلها في قديمه في ما يميز وتسمها بحكمة العاردين والقبيل الخياط كما انفس ففسر لفتاب الدين
 كل فالك ليرغبوا ويشتاقوا اليه لان من عادته الغفوس الشريفة الميلى الى القول في الشعرية في ما شئت من مباح
 باله هو مشير كما شئت كما اظهرها بانها من العقول في هذا مع ضاوسها فيها وتكررها معانيها وخلقها فيها

بيان اعتقادات
 الجليل في اعتقاداته
 وهو بيان في اعتقاداته

وبكافة فلهذا لم يعين بها اذ ادى لغيره بان كونهما ومن فصولها السابقة الى ان ظهر جناب الشيخ الا وحده
 الشيخ احمد فاخذ بتحديد ضال اليك مسيلة ليعتق آقاره وجميع عقائده واهل طائفة واهل
 عبادته وغفلت عنه واستند لا تلتظا وشترا فتاوة بالفرج واخرى بالامر بالاشارة والشيخ
 هذا الشيخ مشهور في حق تحرير وجوه التعبد والتمسك بغيره كثيرا وتماثلت كثيرا اما القاصيه فقد كتب
 عليها جميع من العلم اجازة فتوى في قوله بالورد والملك والحق والى هذه القصة في محصور عند
 تلامذته الذين هم من اهل عقيدته لم يسلط احد منهم الا على التدقيق لهم في سبلهم وكان هذا الشيخ
 عن عاونه التفتل من مكان الى مكان للتمسك بشيخه بجماعه وبغنى ستره فترد كما قال الشاعر يوما عجزني
 وبوماء العقيق وبالعذيب يوما وبوماء بالحبس فبما سخي حين غلظه من الدهر شعره وتكرره
 فطر الى تلك العباير المعقولة فاطر سارة اليها بالانكا والقاه الى الصلح من الغيار فاحذرت شعور على
 ما قال وكثر التفتل والقال ووقع الخلاف الجدل وهذا المجال الى ان انتهى بهم الحال لضع المقال الى ان
 حاة الطاعون الاعظم في سنة الساسنة والاربعين بعد ما بين والالف دمان كثيرا من تلامذته
 نفرت تلك الكتب بنى الانام وشهرة ما بين الحاضرين العام من اواشياء مفكرة تشبه فيها الفرس
 وشفر الطبايع فاشتهر امره في ذلك وساع حتى طلق الاصماغ وطلا الاسماع بنفسي بنظر العباد وندر
 التي يجتهد بها جند الغلات والمقومة والحكماء والمقومة المنصوفة مدبرة ومكررة وانت اذا افعدت
 النظر في كلامه والنظر الذي اسير فيها مما ساطر عليك من بعد ان تعرف الفرق بين الخلق والمقومة
 والحكماء والمنصوفة يظهر لك ان هذا الشيخ خلط بين هذه المذاهب والافعال لم يبق منها على حال
 ولا تحقيق مقال واقدر على ذلك آخره في طريقه ومن اهل بلده الشيخ محمد بن عبد الله بن عبد الجبار
 الاحمدي كان صاحب تصانيف فالفق المنقول والكتبة سجدة وحذوه في المعقول وقد كتب في هذا المقام
 لتحقيق هذا المرام كتابا سماه بالانوار العينية وقد اشيعه الوهيتي والعاقل المنصف اذا
 نظر اليها وحدها مستقلة على حق من غير لا يحصل الجوارح لتناقضها مع انزالها فيها بانكيا

مفكرة

مفكرة ودعاوى باطله ما لا ينبغي ان تصفى اليها ولا يحتاج في تكذيبها الاستناد فان لكذبها فيها
 عليها دلائل وشواهد وسقوف اناء الله قد علم على تحقيق الحال وتبين ذلك هذا المقال وتبين
 على ان تلبس بها الخناس السعيد الكاظم الرشدي ولغيره فقد كتف عن مزوده وادفع عن اعتقاده
 فكانت كتابته يسيرة واحدة الا ان لم يجز ان يشيخ وساده في اغلب اعتقاده وندر لغيره وامتثلت له
 صغلا لندر بل مجتهد وحذوه في جميع افعاله واقله واعماله وجميع احواله جند والنقل والنقل و
 لقطة ما لقطة فلما ارى عاصره عن سيرة من الكلام اخذ يد ايع عنه لئلا يجرى عليه يجرى على
 بنحو لعمري في انفسه ليد كل مقام واستعمل الماشاه والمدايرة والعتاة وصحبه اهل المناصب و
 لا مزا فكثر ثروته الناس البر وسواهم اياه واجتماعهم عليه فلما ارى ذلك منهم اخذ يد حتى حصر
 الاجتهاد ودينه ويحرم الرجوع الى غيره حتى لا يحكم التكليفين الاصولية منها والمقره
 واعماله شيخي الكلي في الكل ينادي لسان فصح قول صريح والله لو ربح المشرق والمغرب لم
 نجد الحق الا عند من عيرى خال مقل هذا والعلماء متفقون على انه ليس بملكه قد سحر
 في المسائل الفرعية مع قطع النظر عن المسائل الاصولية والكلام لما عباير هذين شيخي الا
 ولكن لان امرهم شهرهم ان يذكر وعرف من ان يكررا الكلام ثعابين فصولا والمناجج لثلاث
 كائهم او يكتوب هذه المذاهب الغضبية وسيد واما فيها من المطالب الشفيع واما لو ينبغي
 ما تشابه من الحكماء السسن استغناء الفتنه وبقية عون الحكم وروء ظهورهم على امر اربابهم
 يكون على الجبال بان مستندهم البطون والتاويلات مع انهم باحد منها غايبا ما راسهم من دون
 دليل ويستنبطونها من اخبار ضعيفة متشابهة قد عرضوا عنها الاصاب لخالفتها الكتاب
 انهم مكلفون بالنظر اهراذ فيج على الحكم في مقام البيان والتبيين ان يكلف بخطابه ظاهر
 وهو يريد خلاف ظاهره من دون بيان فقم البراهيل والتاويلات حجة ان دل عليها دليل خاص
 عن اهل العصر ولا يجوز لاعد الخوض فيها والقول بغير ثبات واعتبارات خارجة عن مفاد

الخطاب لم يأت في هذه المأخذ إلا صاحب حق خرم عن ردهم وشهد عنهم ما جاء من الإمبراكن
مع الحجة والنهي عن الخروج عنهم والتخدير ان الشا من الناس لشيطان كما ان الشا من الغيب للذي
فليت شعرب ما الذي دعاهم الى مخالفة الحق في الحقيقة هل هو شبهة ذهنية ام جعله بطون القريظة
ام حسن منهم بالحكمة اليونانية ام سوء منهم بالحكمة السبعية الامامية ام حال القوم المغيروا
كما قال الشاعر وقصيدة تاتى للملك عزمير قد علمتها لتيال من فاعالها ام لغز ذلك من
الغايات التي يتبر الله اعلم حقيقة الى الابد المجمع والعال وهذا وان استروع وذكر العباد لمعه
التي حررت هذه الرسالة من اجلها وهي كثيرة جدا ولكن اذكر منها ما يكفي يد النافذ البير ولا ينيلك
مثل جبر **فصل** ومما يات الى المقام تقديم الكلام فيما كتبه الشيخ احمد على بعض كلمات العلماء الاعلام والفضل
الاخلاء الكرام وهما نادا اذكر عند خلا الكلامين واسبق الخلاف للواقع في الدين واشير الى ما في كتابته
من التورية التي لا يخفى على الذين ليس في الشقاب ويرفع الحجاب ويبين الخطا من القريب
ويتذكر اولو الباب ما قرأوا بالله النوفيق وسبده اذ من التحقيق قال في شرح الحجة عند
فوقه واناسكم في الاناد وهما اجبت دوا بعض كلامهم يعني به كلام بعض محققين من أهل الملة والذين
قال ما في نفسه مما سمع من جهال لعل ناظر استدراك او يخفى قال الشيخ عبد الله بن زائدة الجرافي
في كتاب العلوم وهو من تلامذة محمد باقر المجلسي وكل كلامه وحيد من البحار قال نقله عن عقائد الصوفية
ونقل كلام المصنف تنعيم اعلم ان الغلو في النوح والتميز مما يكون بالقول بالهتيم او يكون من شكا
للتد في العبودية وفي خلق وفي الرزق ان الله المحمد بهم او انهم يعبدون الغيب بغير وجه او بالقول
بالانتم انهم كانوا انبياء او القول بنبأ نسخ او حرم بعضهم الهوى او القول بان معرفتهم نفس عن جميع لطا
ولا تكليف مع ما يات في القول بكل منها المحاد وكفر وخروج عن الدين كما دلت عليه اوله العقليين وا
لايات والاخبار والافق وغيرها وتعللت ان الغنى غير واجبهم وحكموا بكفرهم وامرنا بقتلهم وان فرغ
سوءك عن الاخبار الموهمة لذلك هي اما ملولة او هي من مضربيات الغلات ولكن افرط بعض المتكلمين

والتجريب

والتكلمين في القول المقصود عن معرفة الامنة وعجزهم عن ذلك عجز عا لهم وعجز عا لهم فقد حو
في كثير من دوايات الثقات لتعلم بعض من المجازات حتى قال بعضهم من القول في التهور عنهم والقول انهم
يعلمون ما كانوا وما يكون وغير ذلك مع انه وروى اخبار كثيرة لا تقولوا خبرا باوقروا ما عنتم ولن تبطلوا
وور وان امرنا صحت تصديق جهل الامك مقرب الى من رسل او عبد من من حتى انهم قلبوا بيان
وورولو علم البود وما في قلب بلان لتعلم هذه الامم سياتي فلا بد للمؤمن المتدين من الايمان وور
ما وور عنهم من فضائلهم ومجراتهم ومعال وورهم الا اذا ثبت خلافه بقرينة التي تقطع البراهين او
بالايات المحكية وبالاخبار الموثوقة كما مر في باب التسلية وغيره واما المتكلمين فطعن على معان بعضها في
عنهم وبعضها مشتبك والاول المشكوك في الملق والورق والورقة وسببه ولا مانع والاصح فان قوما قالوا بان
خلقهم وقوتهم امر خلق فهم مخلوقون ويورقون ويموتون ويحيون وهذا الكلام تجمل وجب من جهلها
ان يقال انهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم واما دعتهم وهم الماهرون حقيقة وهذه كفر صريح وت على سبيل الله
الادلة العقلية والعقلية ولا يستدرك في غير من قال به فتاينها ان الله يفعل ذلك مقارنا لادادتهم كقول
القر في اجابة الموت فليد العبادين وغير ذلك من المجازات فان جميع ذلك بقدرته تعالى مقارنا بالادادتهم فليد
صديقهم فلا يات العقل من ان يكون الله تعالى خلقهم والكلهم والجميع ما يصح فظام العالم ثم خلق كلشي مقنا
من الادادتهم ويستقيم وهذا وان كان العقل لا يدركه حاكم الاخبار والتا لفة تمنع من القول به فيا عدا
المجرات ظاهر بل مراد مع ان القول بمثل لا يعلم اذ لم يرد ذلك في الاخبار المعبرة فينا فم وما ورد من الاخبار
الذات على ذلك كخطبة البيان وامثالها فلم نجد الا كتاب الغلات واشباههم مع انه جليل ان يكون المراد
كونهم علا غائبة الاجا جميع المكنونات وانما تعالى جعلهم مطايع في الارض والسموات وليطيعهم باذن الله تعالى
حتى يجاءت منهم اذا اشار امر لا يرد الله نعم متحققهم ولكنهم لا يشاؤن الا ان يشاء الله واما الاخبار في قول
الملائكة والروح عليهم وانه لا ينزل ملك لاسما الا لاد اسم ليس في ذلك للمخلوقين في ذلك ولا لا شناعة بهم
بل المخلوق ولا امر تعالى غائبة وليس في ذلك الا لتشر نفهم والكرامهم وانما روي مقنا مقامهم

سنة

واقهر اوهنا مقتضى الحق البصر لما كان ملحقا في حالة السمع والمعاينة وفي حالة كنه العظام لم يروى
ابن الحكم وانما روى عليا ومن لم يكتف عند عظام الكمال ولا حصاره بوعيا وانما عيان من رايان الحكم
الآخر كما روى في ذلك كثر في هذا الشرح ما يظهر البصر الصائبة الى هذه المقامات وما جبر من
المناصب حيث حكم بانهم يابسون صورة ويخلعون صورة ويحكم بان امر المؤمنين في صورة مرون
وقتل طلحة وانه يظهر من صورة للطلحة وفي الحق صورة للعداء فان قلت ان القول بذلك ليس
المتأخر عن الذي اطلق المسلمين على طلاله وانما يكون كذلك على القول بقدم نفوسهم وبذلك لا حذر ولا
ناو كما ذكر قلت قد اعترف بقدم نفوسهم في كل زمان وانهم يظهر من كل تصور كيف شاق وانهم
يلبسون ويخلعون صورة ويغير من الشاسخ والا حتى ولو غنا ان ذلك ليس من الشاسخ الذي جمع
المسلمون على الطلاله وليس من هذا لامة الحقيقة وانما هو جابر على ما في الحق وفيه لا يراه يجعلون
ذلك من مقتضيات الذات المقدسة قال الجليل في هذا الانسان الكامل ان ذات الله عبارة عن ذلك
هو بما موجودا في نفسه ونسبي الذي استحق الاسماء والصفات هو بغيره ونسبي لكل صورة
لنفسها معنى فبه ولا فرق بين الكلامين الا ان هذا الشرح لما روى خناعة هذا القول في ذات الله المقدس
عند اول الشرح المحقق في ذلك مرتبة وجعلها في وليا جميع المؤمنين ما علمت من ان هذه هي
ان مقام الولي مقام رب العمل وانه كلما ينسب اليه نعم بالسير لا فرق بينه وبينه في الصفات والافعال
وايه كما شئ من صفات العبودية على ان الجليل قد نزل عن الذات المقدسة وجعلها في الولي نعم قال
في الانسان الكامل انهم اعلم حفظك الله ان الانسان الكامل هو قطب الذي يدور عليه افلاك الوجود على اوله
الآخر وهو احد من كان الوجود ابد الابد بن ثم لا يتوقع في ملاك يظهر في كتاب نصي به باعتبار الناس
لا يبي به باعتبار المباسخر فاعلموا على محول وكثيره والقاسم ووصف عبد الله وقدر شتم الذين ثم
له باعتبار ملاك اخرى اسامي ولهم في انهم اسم يلق بلباسه في ذلك الزمان الى كمال وسر هذا
الامر فليكن من النفس بكل صورة فالاديب امراد في الصورة المحذرة التي كان عليها في حيويم فانه

تجويد

شبهه باسهر واذا واه صورة فامس القور و علم الله محمد فلا يغير الا باسم تلك الصورة ثم لا يقع ذلك
الاسم الا على الحقيقة المحذرة الاية لما ظهر في صورة الشبل قال لعل هذا الشهد ان رسول الله
الشبله صاحب لغيره وقال الشهد انك رسول الله وهذا الامر غير يتكون الى اخر كلامه في فرق بين
كل صير لان من اجل واحدة وعند ان كلما ينسب الحق ينسب الحق وكلما ينسب الحق ينسب الحق
ولا فرق بين كلامه وبين كلام هذا الشيخ اليه الا انه لما كان من اهل السنة والحجاز جعله في محمد وهذا
الشيخ جعله في علي وهو في نفس محمد وليست الا بعد ذلك في كلام الجليل في ما يلزمه ويروى عليه انما الكلام
على هذا الشيخ حيث يتبر من ملاكهم ويقول عقابله بل او عليه ان الجليل في النبي صلى الله عليه وسلم وكبره عن ملاك
الصورة العجينة وحكم بانها ليس صورة الشبل في مثاله وهي كمال القور واحتملها صاحب معتقده لانها صورة
مشاجها وهذا الشيخ قد تجرأ على امر المؤمنين ونام المسلمين واستخفوا وانه حيث حكم بانها ليس
عن القور وانما هي معتقده وهي صورة مرون بن الحكم فليست شعرك هل يحسن الامام الذي هو في
من اولياء الله ان ليس صورة عدو ومن اعاد الله و هل يلقى بالحكيم الاستدلال بهذه الامر العظيم المستور
للمخرج عن النسخ القديم والعراف المستقيم بقول علي عليه السلام مع ان في حالة النزاع مع انهم روى ضعيفه لم
توجد في كتب صحابنا المعبرة مع امكان جعلها على خلاف ظاهرها من اودوه كن على هولاء فقتله فالبصر
هذه الخرافات التي هدى بها صاحب هذه المقالات ترى ان العاقل او خطي عقله وفكره بل هي ك
شئ من هذه الخيالات وغوربا الله من هذه الاعتقادات وما من من السبل الى من المؤمنين ثم واما
المعتقدين حين قيل ان بعض شجرة الزيتون انك من الاعتقادات الفاسدة والخيالات الباطلة لا يلقى
بنائك فقال قيل ان الله وروى رسول الله قد كلفنا ما خلا الله والرسول معا من لسان الرور
فكثيرا قال واقام القول بان معرفتهم تقف عن جميع الطاعات فكذلك ليس من القول بقول مطلق فان
مقال بذلك ويذهب ان الذين الذي راد الله من خلفه هو معرفتنا الرجال والاعمال انما هي سائر الرجال
ولعلنا يقول به في اعتقادهم ويرون ان الغناء فلان عدوهم فاذا عرفهم الى ما هم الله وان وقت ويقول ان هذا

صالحون تروا الامام اذا كان فاذنوا وكفاه فالك وان لم يعمل وان معذرتون ان لا يتقوا ولا ياتوا
تبره منه كفاه وان في غير ذلك ليسوا من الخلفاء وان حكم عليهم بان يكون من جهة النكاح في غير ذلك
لوان شخصاً وان معرفته الامام تعني من العزل لانه هو المعبود ومع عبادة معرفته كان غالباً اقول ان
بان معرفتهم تعني عن جميع لطاعات علو قطعاً ولا وجه لخصيصه بذكر الامام بان جعلت طاعتك شرطاً
وانك لا تذهب ان الذين معرفته الرجال والاعمال فاعلم بان الرجال كما هو ظاهر كلامه ولا يرد ما ذكره في
قوله معذرتهم بعد ان قتل ما روى في الكل عن ربيعة بن عثمان قال سالت ابا شعث هل كان بشر
عز وجل عازفاً بنفسه قبل ان يخلت اهلوه قال نعم قلت وبها ويسمونها قال ما كان محتاجاً الى ذلك لانه
لم يكن يسألها ولا يطلب منها هو في نفسه هو قديمته نافذة فليس يحتاج من يسبى نفسه ولكنه احتاد
لغيره سباً لم يعرفه به لانه اذ لم يدع باسمه لم يعرفوا ذلك ما احتاد لنفسه العلية لانه اعلى
غداً لم يلمح قال فحيث ظهر الله سبحانه متجني في سماءه وعظم اسم الله التي يستحق بها القادة ليدعو
بها ويعبد به بها فظهرت انهم معان فاعلموا واما ربيعة بن وهب ولو عرفت ما انطوى عليه ما ذكر في المراجعة
التي تليها وبيان جميع النكاحات وهيئات العبادات معان معانية وهيئات او امره وبنو هب
اشتهى وتتمتع ربيعة بن عثمان فبعده الله واسم الله العظيم هو اول اسمائه على كل شيء وليس
الواحد لا تزل على ما يرمي من اسمائه اسماء غيره وانهم ساءوا التي تسمى بها خلقهم وانما الله سبحانه
ونعم عارف بغيره بل انهم عن تسمية وانما احتار لنفسه اسماء غيره اي ليعرف به ذلك الغير ويدعو به بالاسماء
اسماء غيره وانما ترك هذه التسمية لان قوله فيها فبعده الله ساء ما ذكر من اسمائه ومعان اسماءه
فيها استعار بان هذا الاسم من غير تسمية لانه لا يغير فلا يحسن ان لا يحتاج به من ان يغيره وتلك المزا
تتبع انما يتبع وهي مرتبة المعاني في اصطلاحهم في موضع من هذا المشرح وتناولها في مشرح هذه البقرة
اليوم وفي مشرح قوله بغيره وبغيره الله فترجى من العبادات والاعمال اسماء الرجال فارجع وانظروا
مردود من الذين معرفته الرجال والاعمال انما هي اسماء الرجال في النكاح واما في الظاهر فمن على ظاهر ما روى

الاعمال

الاعمال ولعلنا حكم بغيره من نكر الاعمال الظاهر من قوله وما قال تمام المار معرفة الرجال من جهة النكاح والضرورية
الدين كنه خالف من جهة اخرى حيث يرمي ان العبادات الظاهر من جهة مرجعها الى الرجال البقاء كما يظهر
والك من قوله في مشرح ففرق وجعل صلواتنا عليكم قال اي وجعل صلواتنا التي هي لكم ولا تتعرب
والك من طرقتهم لانه يرمي ان الله جعل الامنة صلواتاً ورجعها لكل ما ينسب اليه مطلقاً كما تقدمت
الاشارة الى انك وسبنا لك ما يراة على ما هناك قال اما القول في قوله على المفسرين منهم من قال
بعضهم من القول في تفسيرهم قال امر به يستقيم فاعلم انهم يعلمون ما كان وما يكون فليس يصحح على
عمره اما في التي التفسيرين بان امر به انهم لا يسمون بشايد الله وشايد الله وعندهم لهم قوس وان
او يد له ان ذلك من انفسهم هو باطل وكذا العلم اقول حكمه على هذا القول بانه ليس يصحح على
عمره ليس يصحح لان من في التفسيرين لا يريد به ان ذلك من قبل انفسهم يكون باطلاً حافياً وكذا
انما يريد انهم لا يسمون بشايد الله عرفه فقل ان امر به ان ذلك من معان الفعل وقال المذاهب
المعبر عنهم بناء على من هب من عدم ارتباط التقديم بالحدث وليس يصحح وقوله الكلام في علم التسمية
وكذا الكلام في العلم وكذا الكلام في حركات الجوف واعلم ان هذه المسئلة طويلة الدليل بعيدة
الاطوار فيجعل المقال في تحقيق احوال فتقول قد دلت الاولية على اختصاصها على ما قيل في قوله ما استأثر
به نفسه كقولهم قال لا يعلم من السموات والارض الا الله وقوله عنده مفاخر الغيب لا يعلم الا هو
حتى ان الانبياء قد اعترفوا بالجهل عن ذلك قال سبحانه حكايه عن نبيه ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من
الخبر ان لا تحرف امتناع كما ذكره اكثر النحاة وقال ايضا ما كان من علم ما لا اعلى في جمعهم والملا
الاعلى الملائكة فاحترس سبحانه ونعم حكايه عن نبيه بانه لم يكن له علم بذلك وانما طوى عنه علمه وقال
في خطابه لروى من اهل المدينة من وعى النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم فاحترس سبحانه وقاعد نبيه بانه ليس
لغيره بالدين من الاعلى النفاق وقال سبحانه عن ساعته بان من سبها عزنا عابداً عندنا ولا يحلها لو
تسبها الا هو وقال سبحانه عن ساعته بان من سبها فميت من قبلنا الى ذلك منسبها وفيها اشرف

ووزنهم ووزنهم معلوم بل لا تقدم وزنهم على وزنهم وانما العلوم بغير ضرورة الدين ففراغ البرهان هو ما
اذا وجد المبدأ فليس الله نفسا لا كغيره في المسائل المتعقبات في حق ما قال ان سبحانه ال محمد م سبق وجوده وجود
اوم قال لا المبدأ لك انما انتهم في الصور كانت العرش فما اودم وسئل عنه فاجبه الله فقال انما امثال صور
من غير مشقة فمن لم يظن ذلك وعظمهم به واما ان يكونوا واثم كانت قبل ادم موجودة فلهذا الدعا بل بعد عن
الحق لا يعتقد حصوله ولا يدبر عاونا قال بغير ان من الغلات في اشعياء من السيفين الذين
لا يصبرهم معاني الاشياء ولا يعتقد الكلام وقد قيل ان الله كتب سائرهم على العرش في هذا اوم وعرفنا بان
وعلم ان شانه عند الله عظيم واما القول بان دولتهم كانت موجودة قبل ادم فاما القول بسجلانه على قدامه
استحقاقه اعلا الله وعاونه فان قلت اذا ثبت على ما افاده المبدأ قدس الله روحه فما تضمنه في قول رسول الله
خلق الله الارض قبل الاجساد فمن اين قيل لا بد ان يكون ادم وقلوبنا اقول الانبياء خلقوا واخرهم بعيسى
وقوله فيما رواه محمد بن الحسن القمي عن عبيد بن شريح سبقت الانبياء وانت بعثت اخرهم وخاتمهم فقال اني
كنت اول من افرق في اول اصل اجابته حيث من اخذ الله من الدنيا من النبيين من الذي الاول وبعثهم على
الفسهم السبب يوم فانا الى فكنيت قبل من قال بولول كنت فافهم على ان سبب انزلوا فخرج الله وتقدم
وتقدم من قبل ان تخلق السموات والارضين وبعثت الالف عام فلما خلق الله ادم وكتب ذلك في الدور
صلى الله عليه وسلم في الجنة واحد وفيه وانه لم ينزل من السقف من الاصلاب الظاهرة الى الارحام الزكية حتى افترقنا في
صلى الله عليه وسلم في الجنة ذلك المورث فيهم في عبد الله وضم في طالب في النبوة وانا سيد الانبياء في
الوضعية والامانة على الوصية والحلافة وهو سيد الائمة وقيامه واهل بيته الصغار والكبار بصان
الذي جاب في علوم ال محمد وانه جاء به من ابي المومنين فيهم فقال في الله لا احبك وتو لاك فقال له اسير الموم
مباين كذبت واثبت كما قلت ان الله خلق الارض قبل الايدان بالفي عام ثم عرض علينا الميثاق في الله واثبت
دعوك من عرض فاني كنت تال ملك الوصل لم يوجد قلت وجدت هذه الروايات متفرقة من كلام
العلماء في شرح علي بن ابي حمزة قدس الله سره وقد سئل عما فيها من التقديرات في ما يلزم القائل بموجب

العلماء

ظاهر من المناقشات اما في المحجة بين وجوب المبدأ والدين العلامة اعلى وولده فخر المحققين فاجاب
العلامة دفع الله اعلامه من رتبته مقامه بالقطر هكذا هذه الروايات مشهورة والتقدير ان غير معلومة
لغيرنا عليه الله والمعادين واجاب له فخر المحققين ما عطفه هكذا ان هذه الاحاديث المشهورة لا يرد
منها ظاهرها لان الادلة العقلية المستقيمة متناهية ولا بد من حملها على غير ظاهرها وذكرها تأويل
عديدة ومحال سديدة لطول ذكرها الكلام ولا سيما هذا المقام فاذا كان مثل السيد علي بن زهري
قد حقق عليهم هذه الروايات وسئل عن ظاهرها فيها من التقديرات وتخل العلم من حكمها بتأني مشهورة
والتقديرات فيها غير معلومة فبشرهم بعلمها الى الله واثبت صلوات الله عليهم وكذا فخر المحققين قد صرح فيها
عن ظاهرها وحكمها ان الادلة العقلية والسجدة تناقض ظاهرها وحكمها لا بد من حملها على غير ظاهرها
كما في نظائرها من المناقشات فلا ينبغي لعالم الدين ان يتكلم بما جاء به من هؤلاء العلماء المحققين والافاضة
المداخلة وتحتق آثار من الغلات الجاهل او الخسوف لاراد الدين لا لغيرهم عفا في القول ولا حقيقة
الاشفاق يستحق لظهور ما في هذه الروايات على قدم نفوس الائمة السادة وبعلمهم العلم الفاعل في جميع
الكلمات مع مخالفتها لما جاء به من صريح الآيات وصريح الروايات وان يعارض بها ما ثبت بضرورة الدين
وقواطع البراهين وهو ما افاده المبدأ ومثاله فادنا الله من علمهم ولرضينا من هذا صفحا وسليما ان المراد
منها ظاهرها اقتضاه على ما افادتهم من العلم على ما في البرية واثبت اقول من اقر له بالوحدة شيئا واعترف
بالعبودية والولاية والادلة على علم العلة الفاعلة بل كما انهم انما غيرهم من جميع الكائنات كما انفتحت به
بايت الروايات والادلة العقلية وما في قولهم ان الله اودعهم اسم الاكبر في هذه الماخوذ من خطبة من المؤمنين
رضي الله عنهم رسول الله قال فيما يروي عن الله اودعهم اسم الاكبر في هذه الماخوذ من خطبة من المؤمنين
اجلكم في النبوة وصورات النبوة واسم الله الاكبر ما فاعل اليك هبة الله تعالى في الدعاء الا في غير علم يعرف
فلم ينزل الانبياء والامامات فيكون ذلك حتى ينزل الامم الى دفع ذلك على وجهه وروى ولده صيته عن
ميتهم الذي ثبت واهل بيته من الطوائف وكشف الحجة نقلا عن الشيخين في شرحه بان هذا الاسم غير متحقق

منه كذا وكذا

[illegible]

العرش الذي هو عبارة عن دبره انما احدها هذه الملك الذي هو العقل وهو اعلاهما واعظمها فقد
نعم ما وسعني الروح والاسماء وسعني قلب عبدك المومن مقام ارحم من العرش المستند قوله ليعرف العرش
على ان من سواهم فيظهر بالولاية فاعلم كل حق حقيقته فانتظر الى هذا الجوارح ما فيها من العادة
عن العرش حيث انه اثبت صبره ان يسترجع الموحدة انهم كمنسب المود والمسير والافعال المشرقة
والجبريل من حقيقة تحت شان من مشوره وشعاع من فوه فوفى حقها باخذ الاحكام من حقيقة
بل في عقل وهذا مبنى على القاعدة التي كوها من انهم لا يعيدونها لا عقلم وان جميع الاحكام لتلك
منه والمشرقة مستفاد من عقلم كاستفادة نور من المسير واللائق من الموقر حيث ورد في الاخبار
عن الائمة لاظهار ان الملك لا يرحم من تشق الاحكام من الملك النظام يستفاد من قوله كالجرح وخو
من الامور التي وردت عنهم وتاثيرها بهم وهو مناف لما ذكر من انها تأخذ من حقيقة بل في عقلم
وتاثيرها بهم مستندك فقال ولكن اذا قلت اخذ من عقلم شانه الملك الذي هو الملك من الله
والنعم وروح القدس الروح والعقل الملك والمراد واحد جعل هذه الامور الكثر كلها متساوية
مع انها مختلفة متعدد يعرف ذلك من تتبع الاخبار وجاني خلال هاتيك الدوائر ثم الداء
واظهرها هناك فقال واذا قلت اخذ من قلبه شانه العرش الذي هو عبارة عن دبره انما احدها هذه الملك الذي هو العقل وهو اعلاهما واعظمها فقد
احدها هذا الملك وهو اعلاها واعظمها فاعلم العرش والادكان لا ربعة الذي تخلف الملكة هو قلبه
وفتح على ذلك لتبريد حديث المشهور الذي واه الجمل في الانسان الكامل وامثال في مثال وهو قوله
وسعني الروح والاسماء وسعني قلب عبدك المومن فجعل معناه قوله انهم على العرش مستوى جعل
معنى هذه الابرار انهم يظهر بالولاية فاعلم كل حق حقيقته وعاصم جوارح ان خلق جميع انحاء
واطراره واطواره وحالها شانه واحد وهو نور محمد بل يبينه وان الملك هو شان من شانه
وخطاه من خطاهم وابعث من لمحاتهم ومظهر من مظهرهم وهم حلة عرش الرحمن وهم مظهر الولاية
الذين ظهر بالحققة الاحكام ما عظم كل حق حقيقته فلا يكون جليل افضل منهم لانهم والحققة

كبرياء

ياخذ من حقيقة محمد باطن عقله على نحو اشار الرب من انما اراه ومفقد من صفاته ومن المعلوم ان اثر
الشي لا يكون افضل من شانه وهذا يجوز لا يمتنع في ظهوره الا على طاق القوية القائلين بان الروح القدس
في جامعة جميع الحقائق المصومين والمعنوية وان جميع ذرات الوجود انما هو من شانه انوارهم
قال المذبح في كتابه المعنى بالمواد الدفينة الروح القدس في جامعة جميع الحقائق المصومين
المعنوية وهي العرش والماء المحبوبة المبنية الذي كان سواه الرحمن عليه وهم المصومين الالوتية وهم
اشاد عليه بقوله اول ما خلق الله العلم بغير روح المحمدي وهو في روح الاعظم التي تكونت منها الالوتية و
تكونت منها الاشباح كاحياء في الحديث انما من نور الله والمؤمنون من نورى اى انما من نور شجلى الشئ
والمؤمنون من نورى وهو من نور شفاعته التي يحد بها الانبياء والارسل وهو على من منبر تحت العرش
مضى من نور حقيقة كنوز الشئ والقر والحج كمانت ان الشمس خلقت من سبع نوره من سائر الدوائر والار
الانوار والارواح المصار والبر في الوجود ذرة الالوتية المستفاد من نور الحق ثابت فيه وهذا موافق لظنا
هذه لما ذكره هذه الشيخ وامامنا بحيث لبطنا اصل القاعدة التي فرغ عليها هذه الاحكام فلا يلزم شانه من
هذه الكلام لانا نقول ان الله سبحانه وتعالى جعل جليل حاد ما لهم يخلق الاحكام عنده سبحانه ونعم وبوصلها
اليهم فلا يكون افضل منهم وانا ضرب لك مثلا لافتر بيا لغيرك ان السطان اذا جعل احدا خدام ومنزله وسقطه
بنيته وبنيته يخلق امره ولوا هيد سائر احكامه ويرسلها اليه ليشودها الى من عتير اذيت احدا يقول ان هذا
الحاد افضل من ذلك لورب لانه استوى والعلم والمثل الاعلى نعم يلزم القول بتفصيل تسابق المودى على الاق
المودى اليه اذ كان المودى المودى من قبل نفسه من غير مرجع الى الواجب القديم والقادر الحكيم لان سجانده وجد
لسبطه والواحد البسيط لا يعيد عنه الا واحد بسبطه كما قرى واو يتيقرو قد عرفت ما يلزمهم وما يرو عليهم و
نريد هنا صفات بلزهم البقاء ان يكون طلب الحاجات من قدر عز وجل لا وجه بل طلب حاجته من لا يقدر
على فقارها فبمع عقلا ويلزم من ذلك بطلان جميع الابيات والروايات والدعوات والمناسبات نفوذها
من هذه الاعتقادات ويلزمهم البقاء ان لا يمتنع حيالها بغير علم العقل والموت والفتنة وهذا الشيخ قد عرفت

وسمى سبيلك بعض الخبيث المسكون والمهلكة عن اسواتها وتعاينها فليت شعرب ما داعاه يقول فيما خلق العرش
بعد قول من المؤمنين بعد العارفين خلق عا دونه العرش وبعد ما ورد النبي عن التكم فيما فوق العرش على ما
رواه علي بن ابي حمزة في تفسيره عند قوله تعالى ان اولئك المتهنى قال هم اذا انتهى الى القدر فاسكنوا وتكلموا فيما دون
العرش ولا تشكروا فيما فوق العرش فان قوما تكلموا فيما فوق العرش فثابت عقوبهم حتى كان الرجل ينادي من بين
يديهم من كان اعرف من امير المؤمنين في سبيل العارفين بعد خاتم النبيين حتى يجبرها فوق العرش ثم كان من
الذين ثابته عقوبهم هذا مع انهم يفتش كل عندة لقبض عنان العلم عن مثل هذه الاسرار ومقتضى ما يظهر
من الاشعار وما في من الاثار في مثل هذا المعار حتى قال فيما قال لكل حيث من الاثار فاجعلوا ما تعلمت وشا
سرمهوى في كل هذه الآخيات هتير وموهبات والحق لا تشي لظاهرها الا على هذا في العقوبة الذين
القبول القسمة بالانقياد لغيرهم ان من سلك سبيل الاربابات يتكلم في الخصال ويشاهد الملا تكة وازواج
الانبياء فيجمع منهم مروتا ويقبض منهم فوائد فيحصل الى قرب يتجمل منها الاشياء والاعلوال والوحدة ذات
الانسان اذ يستولى على ما في الاثار فظالم شريرة ولا اودعها عليه التسعة فهل عنى بهم المقصود
ام غيرهم فان كانوا فلم يشتر منهم ومن يقول عقابهم ومن عجز ما فعلهم حتى راي عن الصادق في ذهب
الى نهاية احكامهم فكانا امان يزيد ومعا وين ويا سفيان فقل للرجل من اصحابه وان كان معزما بحقوقكم
قال فليقل امير متبيل لمعني في قال دمع ذاعك من عترة بحق تامل يد هبط عقوبنا اما تدري ان
من الطوائف القوفية وكلهم مخالفا وطريقهم مخالفة لطريقنا وانهم الى مجوس هذه الامم اولئك الذين
جاءوا في اقطاف نزل الله بانواعهم والله متم نوره وكوكة الكافرون وعن الصادق من ذكر عنده الصنفين
ولم يترك عليهم بل ساءوا بقلوبهم فلو انهم انكروهم فكانا جاهد الكفار بين يدي رسول الله وعن الصادق
في خبره قال انهم اعدائنا من مال الله فهو منهم خير معهم وسيكون اقوام يدعون حنا وعيلون اليهم
ويتشبهون بهم ويلعبون انفسهم باقنهم وبأولون اقوالهم الا من مال الله فليس منا وانما منهم براء ومن
انكروا عليهم كان كفر جاهد الكفار مع رسول الله الى غير ذلك من الاخبار وان عني غيرهم علم

مجانة

يجوز حملهم ويسلك سبيلهم ويجزى اخبارهم ويعقل باشلهم فان قلت ما ذكره هذا شيخ بعد عن مقالته في
لانهم جعل السربان والاشياط والعلوم في الذات المخلقة من طهرها طاهر او اما جعل هذه الامور مستقيمة
في الحقيقة المحمدية وقد عرفت فاقدم ان الصوفية كما يجعلون هذه الامور المستقيمة في الذات المخلقة
كذلك يجعلونها في الحقيقة المحمدية لان من الادوم القول بالوحدة ان كل ما ليس له الحق بغير الحق
وهذا الشيخ قد عرفت ذلك غير موضع من هذا الشرح وغيره فلما فرق بين الكلام على ما لا يثبت له سائلا
صحة ما يقوله لا يحرم حمله ويجوز فيه مستند على القول بتقديم ذواتهم ولغيرهم على كل شيء وقد عرفت ما تقدم ان الله
غير معلوم بغيره والذين يقولون ان الله في كل ما هو المعلوم هو اما الله المعبود نفسه الزكية والمثل المتكلم في
وهو الموجود مثلهم والى العرش في ادم وسئل عنها فاجره الله اشياء اشكال صور من غير متغير مشرقهم
بل الله عظيم به وقيل ان الله لم يكن تلك كتبهم اسماءهم على العرش بل هو ادم وعرفهم بذلك وعلم ان كلام
عنده عظيم وما القول باذن ذواتهم كانت موجودة قبل ادم ثم قال القول على هذا من مائة والذي يظهر من
في شرح عقاب الله في القول بتقديم ذواتهم انما نشأ من هذا التباسه قال بعد كلام ما ذكره ابو سعيد في الارواح
مخلوقة قبل الاجساد في عام فافعالها انكلت وما ساكنها فثابت في حد ذاتها لا احد وجبر من
طرف الا في اول وجه غير ما قلنا من العلم بحقائق الاشياء وهو ان الله تعالى خلق الملا تكة قبل البشر في عام فافعالها
منها خلق البشر المثلث عند خلق البشر وما لم يتجاف عنها ذلك اختلف بعد الخلق البشر في كماله صاحب التباسه
ودخلت السيرة في حجة بتر استيعاد فهو هو ان الله في الاعمال التي المأمورة بالمتين كانت مخلوقة في المبدأ
تعارف وتعقل وتفهم وتنطق ثم خلق لها اجسادا من بعد ذلك فتركها الى اخره كلامه وبما الخلق في القول بتقديم
وجود ذواتهم ولغيرهم على وجود ادم بعيد من التثنية هكذا القول في هذا انفسهم ملوك الله عليهم قال المصنف في شرح
عقاب الله بعد ذكر ثبوت ما قد ساءه من كلامه قال فاما ما ذكره من ان النفس باقية بعد جوارح مضمومة ولغفلة
ليجاد الفاظ القرآن قال الله تعالى كل من علم فان ويتغير من ملكه والبال الاكرام والذي حكاه ما ذكره
نوره هو ما كتب كثير من الفلاسفة المتأخرين الذين ذهبوا الى ان النفس لا يجرها الكون والفساد وانها باقية وانما

[illegible]

الموتى

فَيْطَمُونَ

قتلوا

قال الله يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك فان لم تفعل فما بلغت رسالته فقال يا جبريل اخرجني من صهي
انما لو في فوج جبريل انزل عليه يوم النافذ وكان رسول الله بموضع يقال له غدير خم وقال يا رسول الله قال
اعتد على ما ياتيها الرسول بلغ ما انزل اليك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس انما
سمع رسول الله وانه هذا المقالة قال الناس انما نحن نوافد ما اخرج من هذا المكان حتى بلغ رساله ربي
وامر من يملك من اهل البيت وصعدا واخرج محمد عليا ومعه تمام ما اخرج خطبه طيبة طيبة وعظ
بها وخرج ثم قال في آخر كلامه يا ايها الناس انا ابي رسول الله ثم قم يا علي فقام عثم ما
بيده فرفعها حتى داي ساق الطير ثم قال لا كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وال من
والهخذل من خذله ثم نزل من المنبر وجاء اصحابه وهدوه بالولاية وادرس قال عمر بن الخطاب يا ابا جبريل اخرجني
وغنما ابن عفان فقالوا اخرجني عنك يا علي وجئت وصرخا مولاي ومولا علي من ومنه ونزل جبريل بهذا
اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ونيا نزل الصادق عليه السلام عن قول الله عز وجل
يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها قال يعرفون يوم الغدير ويكفرون بها يوم القيامة استاذن من النبي ص ان يثابته
يقول ايها النبي ما في ذلك اليوم ما دون له فانشأ فذكره الاباء في شانه على غير ما سئل في يوم الغدير ثم
نجم واسمع يا رسول الله يا رسول الله فقال نعم مولاي ووكيلكم فقال لم يبدوا هناك انما اريد ان اخلصكم من الاوثان
والنفاق وما في المقالة عاصيا فقال له قم يا علي فقام فقال يا رسول الله ما هذا وما هذا وما هذا وما هذا
والذي اذكره في عاذا عليا معاذا يا ابا علي ما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا
لا انما هو بآل محمد من اهل البيت ما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا وما هذا
من يخرجهم يوم ويستمعهم ابن عتبة وفي آخره ما حدث ابن عفان القري فقال يا محمد سمعك من ثلثة اشياء
فقال رسول الله لا تنزل علي جبريل عاذا لك فقال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول

في فضائل ابي
المؤمنين

اشهد ان لا اله الا الله وال محمد رسول الله وال محمد رسول الله وال محمد رسول الله وال محمد رسول الله وال محمد رسول الله
عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
يعني يخرج من بيتا في ذلك فبدا من كنهه مولاه فعلي مولاه الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
يقول فادخل شرا مني وفي آخره ما حدث ابن عفان القري فقال يا محمد سمعك من ثلثة اشياء فقال يا محمد سمعك من ثلثة اشياء
الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
ما حدثه من ثلثة اشياء هو يقول في ما عهد من سسل سائل بعد ان وقع ذلك فبين ليرك دفع من الله مثل
عمر الخرق عمر قال النبي م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال سمعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم
لن عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم
لاخر عليهم ولا هم يجرزن قلا يد وان مران من الله الا كبره الله هو الله العظيم حتى سكنوا خيولهم القدر من
جواريت العالين لهم فيها ما تشبه لا نفس لهم فيها خالدين ويقول لهم سلام عليكم يا صبيتم فغضبهم الله وروى
سعيد بن جبريل سنا وجميع بن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
ما حدثه من ثلثة اشياء هو يقول في ما عهد من سسل سائل بعد ان وقع ذلك فبين ليرك دفع من الله مثل
عمر الخرق عمر قال النبي م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال سمعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم
لن عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم قال نعم فقال م عاصيا بآل بيتي ما نولعتم
لاخر عليهم ولا هم يجرزن قلا يد وان مران من الله الا كبره الله هو الله العظيم حتى سكنوا خيولهم القدر من
جواريت العالين لهم فيها ما تشبه لا نفس لهم فيها خالدين ويقول لهم سلام عليكم يا صبيتم فغضبهم الله وروى
سعيد بن جبريل سنا وجميع بن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه واله قال قال الخمر في من سها وانه ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
ما حدثه من ثلثة اشياء هو يقول في ما عهد من سسل سائل بعد ان وقع ذلك فبين ليرك دفع من الله مثل

في فضائل ابي
المؤمنين

قال حدثني يحيى بن محمد بن يحيى قال حدثني عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني مسلم بن خالد المزكوري قال حدثني جابر بن عبد الله
قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في حديثه صلى الله عليه وآله وسلم قال قال الله تعالى يا جابر بن عبد الله انا
وعلي من اولادك كنت في منى جنب آدم وعلى في جنبه الا ليس تجوز استناده فقد سئل ان نقلنا من حديثه في الاصل
والاحكام الطبية ثم قسم استناده الى التوراة وبيننا وادعى عليه عبد الله بن عبد المطلب ضربا وهو في منى جنبه وهب
واوقع عليا صليب طاب وخير رحم وهي ناطقة بنت سعد قال ابو طالب لما مضى الليل الثالث هذا ما طأنا يا اخي
عن الاولاد فقلت لها يا ابني لست انا قالت في اجد وجهي انقرضت عليها الذي رجعته الى الجنة فكنة ثم غوتها
فقبضها على امها فاولدت اذ هو كاسم الطالع ثم سجد ويقول ان هذا لا اله الا الله وحده لا شريك له ورجل
بجده يحتمل ان سألته وبني تميم الوقيعة ثم لما وضعت في حجرها ما داهي السلام عليها يا اما خبر الذي فقلت في نعم
يتقلب في تحتهم قال جابر قلت يا رسول الله ان الذي يقولون يا طالب ما قال جابر وبنو اعلم يا اخي
كانت ليتم الاسرا الى اسيرها شربت العرش في منية او بعد ان اوفى هذا هذا المظفر وهذا عذو ابو طالب هذا
ابو عبد الله وهذا ابن عبد الله بن عبد الله فقلت يا اخي ثم قالوا هذا والله وجهه قال كتمانهم الايمان واظهروا الكفر
حتى ما نزلوا في ذلك وروينا انه قد قال علي بن ابي طالب ان نورا من نوري خلق في الارض وخلق في كبرسي من حره وجمته من
والكواكب من جبر ووسد وروايت في منى منى واصلت جبره من منى تحت طين العرش حتى خلق منه آدم وادعاه الله
والكبرج في حبه فكان يقول ذلك من اهل البيت الى عبد المطلب ثم صار يفيض في فضل جبره الى عبد الله بن جبر
الى عبد الله بن علي بن ابي طالب من جبره وادعاه الله من جبره وادعاه الله من جبره وادعاه الله من جبره وادعاه الله من جبره
في وقت الرقية عند الوفاة ادعوا الى قريش قال جعفر وعافيا في هذا جبره الى عبد المطلب ثم قال النبي ادعوا الى قريش قال
ام سلمة فامرته عاتق لا عليا فقال جابر قال النبي هذا فرسي في الدنيا والاخرة ملك قريش في ظهر آدم وادم وادم
وادم في ظهر نوح وهو في اسفله وكان فرسي في ظهر ابراهيم حين القى في النار وكان فرسي في ظهر اسماعيل حين
اشجع للشيخ

اشجع للشيخ ثم لم يزل ينقل من اهل الطاهرين الى ارحام الطاهرات الى ان مرنا في منزل عبد المطلب فقمنا
في ذلك الموضع فعمل نصفه عبد الله فنجحت مني من الفضة في ابطيها فابى منه على الفصل الرابع
فقال علي الشيعه قال الله تبارك وتعالى في سورة الان اولها والآخر عليهم ولا هم يحزنون الذين
الذين اوكنا انما يقولون لهم البشرى في الحياة والآخر لا يتبدل ليل ليلات استناده والله هو الغور العظيم وقال في سورة
الحديد الذين آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون وشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم يسير بين ايديهم
عن علي بن ابي طالب عن الحسن بن علي بن عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب عن رسول الله صلى الله عليه وآله
يقولون ان من اخرج من الدنيا وعليه فضل ذنوب لا يحسن البوق كذا في تلك الذنوب ثم قال من قال لا اله الا الله
يا اخي خلاص من كل شئ ومن خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة ثم تلا هذه الآية ان الله لا يقبل
ان يشرك به ولو بغفر ما دون ذلك لمن يشاء من شريكك وشريكك يا علي قال امير المؤمنين ع قلت يا رسول الله هذا الشيعه
قال اي وربي ان الشيعه وانهم يخرجون من قلوبهم وهم يقولون لا اله الا الله محمد رسول الله وعلى ابن ابي طالب عليه
عليه السلام يخرجون من الجنة والكل من الجنة ويلجأون من الجنة فيلبي كل واحد منهم حلة خضر يوضع على راسه
تاج المكل والمكلفه هذا هو حكمهم فيكون النجاة فيلبيهم الى الجنة لا يخرجهم الفرج الا انهم يلقون الملكة
هذا يومكم الذي كنتم توعدون وقال النبي ع من استحق البقرة شيعتي على وعده من بعد ما قال الرجل منهم
في فضل جبره ومغفر وقال ربي استغفرني فرفع بالابواب فوافهم بالله لا يره قال وسد ثنا ابو عبد الله
محمد بن عبد الله بن النوار في المدينة السلام سنة ١١٠ هـ احدى واربعين واثماني عشر من سنة ١٢٠ هـ وكان
هذا الرجل يعرفنا بالشارع قال حدثني عبد الله بن موسى عن محمد بن سنان عن محمد بن الفضل عن موسى بن جعفر ع
قال خرج امير المؤمنين ع في يوم القيامة الى الجنة فابى الكوفة ليل هذا وقتها فقام ما انفتحت اليهم وقال لهم من منكم قالوا
نحو شيعتك يا علي ع فقال لهم ما اديتم من شيعتي قالوا يا اميرنا يا ساسا شيعته قال صفرة الوجه من شيعته ومن

في فضائل الشيعين

الشيعين

11

[illegible]

فیما یامر فی سری و محرم

فمن ياتق على ابنه محمداً

[illegible][illegible]

وجاء به من قبل النبي في صورة اعراس النبي لا يعرفه فقال يا محمد ما الايمان فقال النبي ان تؤمن بالله واليوم والملا
والنبي في بعث بعد الموت قال صدقت يا محمد فما الاسلام قال ان تؤمن بالله لا اله الا الله وان محمد عبده ورسوله
العلو والوحي في الكوفة ولقوم ورضان في البيت قال صدقت يا محمد ما الله والوحي عن محمد بن محمد بن عبد الله
الايمان في اربعة اركان النبوة على الله والتفويض الى الله والتفويض الى الله والوحي عن محمد بن محمد بن عبد الله
المؤمن بالله الله معه حيثما كان قال بن عبد الرحمن قال رجل الى علي بن ابي طالب فقال يا علي ما الايمان قال الايمان على اربعة
عام في العقول والقلوب والاعمال والبدن وقوله عز وجل انك على خلق عظيم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة
الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
واثر في السكينة في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
خيرهم ومن اطاع الله لا يهدم ومن عصي الله لا يهدم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة اركان
بأذننا واليقين ما نؤمنه بأعيننا عن عبد الله قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان قول وعمل شريك العمل
في الاسلام قال الله تعالى في سورة الاحزاب ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن نقبل منه وهو في الاخرة من المصيرين
وقال في سورة الحجرات الا اعراس في الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
الحق وانما سمعنا هذا منا بن محمد بن ابي طالب في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
فمن سلمنا ذلك تحريداً وشكاً قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
وقال المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الاسلام فقال من الله الاسلام من دين الله قبل
تكونوا وجبت لكم بعد ان يكونوا في الاسلام في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
قال لا من قبل هذا الذي في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
وقوله لا اله الا الله في الدين الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل

لا يكمل

في العلم

لا يكمل الايمان الا بالعلم في العلم قال الله تعالى في سورة الاحزاب ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن نقبل منه وهو في الاخرة من المصيرين
الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
ابن عبد الله عليه السلام قال سئل يا محمد ما الايمان فقال الايمان على اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
اليك ام محمد بن النبي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
التبليغ والجلوس ساعة عند ملكة العلم في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
عند ملكة العلم في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
كله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الايمان على اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
عشر مرة عليكم عند اربعة العلم فان بالعلم في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
له بكل قدم نوابين من الانبياء واعطاه الله بكل حرف سبع اوكيت مائة في الجنة وطالب العلم حبه الله
واجبه الملائكة واحبه البنون ولا يحب العلم الا اسيد وطوبى لطالب العلم يوم القيامة يا ابا ذر والجلوس
عند ملكة العلم في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
الفتنة في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
يخرج من الدنيا حتى يشرب من الكفر ويأكل من فحرة الجنة ولا يأكل الدود وحده ويكون في الجنة وفي حق جفرا
وهذا كله تحت هذه الاية يرفع الله الذين امنوا منكم والذين لم يوالوا العلم ورجات مروى عن ابي جعفر
انه قال خطبنا رسول الله فقال يا ايها الناس ان في الدنيا اربعة اركان على اليقين والعجز والكبر والعدل
الرجل في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل
قال وضوء على كل من يدين العلم بنحوها ومن موها فاق في قول وعمل الايمان في قول وعمل الايمان في قول وعمل

الرجل

ابن المغيرة

[illegible]

فالمطلوب

وَالْمَلُومَةُ

وقال ابو عبد الله من التواضع ان تسلم على من حيث قال ابو عبد الله من قال سلام عليكم ووجهه يشرق
 من عشرين حسنة وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال سلام عليكم من اجله ياتي به السلام
 تسبو وقال من من سبوا من الغفر بهذا حسن الكلام ومن سب بعد الله اذا دخلت منزله فقل بسم الله
 وبالله وسلم على هلك فان لم يكن فيها احد فقل بسم الله وبالله والسلام على رسول الله وعلى اهل بيته
 عليا وعلى اهل بيته الصالحين فاذا قلت ذلك فليس يستقيان من منزله وعنه ثم قال تسلموا على اهل بيته
 واذا دخلوا من بيوتهم ويخرجون من بيوتهم حتى يروا من يروى لا يرون شيئا يكرمهم وقال السلام تحية لبيتنا
 لذمتنا وقال السلام للوكيل على الرضا وبقاؤه على الله بعد قاله السلام قبل السلام العشر
 في صحبت وكيفية صحبت قبل العاين المي كيفة صحبت يا رسول الله فقال صحبت شيئا الله يعلم بطنه بالقرين
 والبي بالسنه والفعال بالقرينة والقرين بالشوا وشيطان بالمعينة والمظان بالصدق والعمل والتمسك
 بالارواح والقبول بالجد فانما هي هذه الفضل المطلوب فيلحظ من عندهم كيفة صحبت يا رسول الله قال صحبت
 على رب في ربي والنا والماهي والموت بطنه والحبيب على قلبه فانما هي من على الجهد ما يحب لا ارفع ما كره
 والامر ويدعوى ما شاء وعادتي ان شاء عني فاق في فقر حتى تارثت لامي المؤمنين كيفة صحبت قال
 كيفة صحبت من كان عليه حافظون وعلم ان خطايا مكتوبات في الدنيا ان لم يردده فمر بعد الزمان
 قبل ان يخط عليها السلام كيفة صحبت فابنت المصطفى قالت صحبت عاتقة لانيكم قالية ارجاكم لغفتم بعد
 ان هجتم فانما بين محمد وكرينها فقد النبي وطم اوصى عن المنها قال دخلت على ابي بكر في بيته بعد
 الحين فقلت السلام عليكم كيفة صحبتكم وحكم الله قال انت فوضم تلك لاشيعه وانت لا تعرف مباحضا
 احبنا في قومنا بمنزلة بني اسرائيل قوم فرعون يذبحون الانبياء ويقتلون الرسل وامرهم في بيوتهم بعد ان
 نكسوا على المذبح وعلى الفضل الاموال على شعبه وادهم من يحميهم فمروا بحقة على حبه ما نادى وصحت فزنت فقل

عاصم

جميع العرب بان يحث منهم فليطوبون محضوا ولا يغيرون حقها وادخل فهد مباحا ومسا شاة قال جابر بن عبد الله
 دخلت على ابي المومنين ليرما فقلت كيفة صحبت يا ابي المومنين عليكم السلام كل رزق قال جابر فقلت
 في هذا الدنيا قال فقل في رزقها ثم وادها لم يزل قال فقل في رزقها ثم وادها لم يزل قال فقل في رزقها ثم وادها لم يزل
 الزوب قبل السلطان العاصم كيفة صحبت يا سلمان قال كيفة صحبت من كل الموت غايبه والقبور الموقلة والديان جرد
 والام يفرقها ان ومكسند قال الحمد لله كيفة صحبت قال كيفة صحبت من كان اسمه على ويدفون على القبر وجل
 ويحيى بين يدي الله عن النبي صلى الله عليه وسلم اخرج امير المؤمنين ع ليوامر النبي فاستقبله سلمان رضي الله عنه فقال كيفة صحبت
 يا ابا عبد الله قال صحبت في غفرتهم او بعدة فقال له ما بين قال نعم الغياي فليطوب من بالخير والحق والاشهارة والحق
 الطم واشيطان يا ابا عبد الله كيفة صحبت يا سلمان قال كيفة صحبت من كل الموت غايبه والقبور الموقلة والديان جرد
 وادى كنت دخلت على رسول الله فقال كيفة صحبت يا علي كيفة صحبت في بيدي شي غدا وانا اجعت قال علي ان
 فقال لي يا علي غم الصيال سرور من الشا وطاعة الخلق امان من العذاب الصبر على الطاعة جهاد وفضل من عبادة
 مستحق سعة وغم الموت كفا ومرة الزوب علم يا علي الشا وفاق العباد على الله سبحانه وفلك لهم لا يفرق ولا
 ينفع خبرك عز وجل عليه وان اقم غم الصيال افضل التسع والتمس في الشيخ قال الله تعالى سورة الرقيم
 الله الذي خلقكم من صفح غم جعل من بعد قفف قوة ثم جعل من بعد قوة صفحا شبيه خلق ما يشاء وهو اعلم
 وقال في سورة طه الم بان للنبي ان غمهم لذكر الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يفرق في جه
 الشيخ المؤمن من مباحا ومسا فبقول ما عصى بكر سلك فبقولك ووق جلدك ووق جلدك ووق جلدك
 على ما سعى عن نانا اسحق شريك ان عذرا الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يفرق في جه
 فلا حرق لوزي بناري قال ما كرم شاب شيئا الا فقي الله له عند سنته من كرمه وقال النبي صلى الله عليه وسلم
 مع الا كبركم وقال الشيخ في اهلها لا النبي اقمه عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يفرق في جه

الشيخ

ووق

في الشيعة
صاحبها

فان

في سبيل الله وجعل له من الدنيا ما يحب ومن الله ما يتقى على ما كان
 ومن الله ما يحب ومن الله ما يتقى على ما كان لا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه الجنة يا علي
 من الله ما يحب ومن الله ما يتقى على ما كان لا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه الجنة يا علي
 لا يخدم العيال الا صديقاً وشهيداً ودخل يريد الله الدنيا والآخرة الفصل التاسع والعشرون في التبر
 قال الله تعالى سورة البقرة واذا اخذنا ميثاق بني اسرائيل لا تعبدن الا الله وبالله دينكم فاستوفوا ما
 وعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً وبالله الدين احكاماً ما يبلغ عن الكبر احدكم ولا يظلم احدكم ولا يظلم
 وتعلمها فولاكم يا علي وجعل لهم جناح الذل من الجنة ومن لا يظلم احدكم ولا يظلم احدكم ولا يظلم احدكم
 بوالديه حملت امة وهذا على وجهه وفعله في عابدين ان شكر الله والى المصير قال رسول الله صلى الله عليه
 اعلى السرى على جنب الديك في برهما افضل من جهادك يا علي في سبيل الله قال رسول الله صلى الله عليه
 كلمة في حق الولدين في محظوظة من خلفها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في ذلك وقال في ذلك
 من العرق ولدهما اذا كان الولد صالحاً ما يلزم ولداهما وتلا من حسن كتابك بالاشراك بالله تعالى وعقوب
 الولدين في العار ومن لا يحرف قتل النفس بغير الحق واليمين الفاجرة تدع الدجال يدفع وقال من خرب يميني
 بيمينه فهو ولداني ومن اذا جاره فهو ملعون والبعض من هؤلاء هو ملعون وما في حرام على اكرم الجار والكرام
 كما في اولهم الولدين لو كان كافراً ولا ترونه اني لو كان كافراً فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ما من مسلم
 على كل رجل مني دمي وعاق وتمام الفصل العاشر في وصية الجماع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دخلت العروسة في
 ما دخل حتى يغسل غسل جليلها ودهلها من باب ادرك الفناء ادرك فانه اذا فعلت ذلك اخرج الله من ادرك
 سبعين لو ناس من الفقر انزل عليك سبعين وجدة وقوف على ولى العروسة ويجوز ان يكون في كل واحد منهن بيت
 وياها العروسة من الجنون والجذام والبهر لا يصيبها ما ماتت تظلم الدنيا وتنتع عن العروسة في سبيلها الا
 البان

فان

فان

البان والحق وانك ترون في القاعة الحاصفة قال علي بن ابي طالب في مناجاة الله تعالى ان الله يتوب الى
 حم عن الولد والمملوك انما اودعته على الخلق لم يظلم احدكم ولا يظلم احدكم ولا يظلم احدكم ولا يظلم احدكم
 والقاعة الحاصفة تقطع حصيداً فيصير عليها الداء ثم قال يا علي لا تجامع امرأتك اول الشهر وسطره اخره
 فان الجنون والجذام والبهر لا يصيبها ما ماتت تظلم الدنيا وتنتع عن العروسة في سبيلها الا
 يكون محمداً يا علي انكنا جنباً لا تقربا بالقرآن فاق اخاف ان ينزل عليك ما من الله به فخر فكم يا علي
 لا تجامع الا ومعل خرفة ومع امرأتك خرفة وانما فيقع الشبهة على استنارة منفع بكم العباد
 حتى العلق يا علي لا تجامع امرأتك ما نأته ان قضي بكم ولد يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه
 او انتك ما نأته ان قضي في ليلة العطف ما نأته ان قضي بكم ولد يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه
 ان لا تجامع امرأتك في ليلة الا في ما نأته ان قضي له يكون له ثوابه ان لا يكون له ثوابه ان لا يكون له ثوابه
 لا تجامع امرأتك تحت شجرة مخمرة ما نأته ان قضي بكم ولد يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه
 في وجه الشمس ما نأته قضي بكم ولد يكون حرقاً بالدماء يا علي اذا حملت امرأتك لا تجامع الا بوضيعة ما
 ان لا تفعل وقفي الولد يكون اعني انفس بكم ولد يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه ان لا يكون ثوابه
 يكون ذو شامة وشعره في حبه ووجهه يا علي لا تجامع امرأتك على شتمه اختها ما نأته ان قضي بكم ولد يكون ثوابه
 كذا يحرق ويحرق يا علي لا تجامع امرأتك في حبه ووجهه يا علي لا تجامع امرأتك على شتمه اختها ما نأته ان قضي بكم ولد يكون ثوابه
 جامع في ليلة الثلث ما نأته ان ولد يكون شهيداً ويرقد الله استهارة ويكون طيب الثوبه ورجم القلب
 سخي الطبع طهرته السنان يا علي وان جامع في ليلة الخميس ما نأته ان قضي له يكون حكيماً او عالمياً او ناسخاً
 صعباً يوم الخميس عند الزوال ما نأته قضي له لا يقر بها الشيطان ويرزقه الله سلامة الدنيا والآخرة وانما
 جامعاً ليلة الجمعة فاق قضي له يكون معروفاً مشهوراً عالمياً وان جامع في ليلة الجمعة بعد الغداء
 يوم الجمعة يوم الجمعة بعد الغداء فاق قضي له يكون

مختاراً

والولد

وَالْمَلَأُوا

١٠

ایکھا اول

وَصَلَّى الرَّصَم

وَبِالْخَلْقِ

ابن آية عن علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل امرئ منكم ما يحب الله ورسوله من الدنيا
 سلم المسلمون من سخطه وبيده وبأسناؤه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خلق الله خلقا لم يخلق
 حتى قال الملق يدب في الدنيا كحايه في الماء الملح وقال من الملق في عام من رحمة الله في الف
 صاحبه والامام سيد الملك بجره الخير والبر بجره الى الجنة وسوء الملق في عام من عذاب الله صاحبه
 والامام سيد الشيطان وبشره الى النار بجره الشر والفساد وقال من سوء الملق لعبد العمل كما يبدل
 العمل وسئل عن المؤمنين عن ادم الناس غي ما قال سؤمهم خلفا وقال عنوان صحيفة المؤمنين حسن خلقه
 وقال ابو حمزة عن علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خلق خيرا في يوم الفصل الثالث في خلق الملائكة
 قال الله تعالى في سورة هود وما من دابة في الارض الا على الله ذوقها والذوق ليطالع العبد
 امتد من طهره وقال في الرزق ليطالع العبد كما يطلع به حله وقال في ان احكم ودر فيه يتبعه كما يتبعه كلب
 وقال في ذوقها ذوقا ذوقا من ذوقها كذا في قوله لا ذوقا ولا ذوقا وقال في ذوقها ذوقا
 وفي الخبر لا طعم ولا تجمع من الطال في غلاته بل من جمع في ولا تدري في ذوقها ام في غيرها الصريح فان
 الرزق مقسوم في وكذا في لا ينفع في فقير لا ينفع في حتى لا ينفذ الفصل الرابع في خلق الملائكة
 الملائكة والوعبة في اخرت قال الله تعالى في سورة يونس انما مثل الصيغة الدنيا كما انزل الله من السماء ما خلط
 به نبات الارض مما ياكل الناس والافعام حتى اذا اخذوا الارض فخرها وزينت فخلق الله فيها ما ياكلون
 ايها امرنا ليلها وحماها فخلقها حصى كان لم ينفذ بالامكان في الفصل الايات لقوم يتفكرون قال في
 ابن موسى الرضا باسناده عن ابي حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال في جبرئيل فقال يا محمد اهدم الله الله
 فيقول السلام وبيوتك جعلت للمطعم ملكة ذهب في وقع لك السماء فقال يا رب اشبع برئاء وجر
 يومين في ذوقه شبع واحد واذا جعلت ما سلك عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من خلقه

في الامم زراف

في الاجرة

دنياه

دنياه واخرته فاختار الاخرة وترك الدنيا فله الجنة ومن اخذ الدنيا استغناها باخرته فله النار وقال ابو
 المؤمنين من جمع من فضله لم يدع حجة مطلوبة ولا عن التاوه ربا او تدعق الله فاطمة وعرفت الشيطان فحقا
 وعرف الدنيا غامضا وعرف الاخرة وطيبا وعرف الباطل ناقضا وعرف الحق نافعنا جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال
 يا محمد عش ما شئت فانك ميت واجبت ما شئت فانك معافا وقد واجعت ما شئت فانك تاركه واعمل ما شئت فانك
 مجازي واعلم ان شرف الانسان قيامه بالليل وهو استغناؤه عن الدنيا وقيل لجلد ابن علي من اعظم الناس
 قلدا قال من لم يبال الدنيا في يد من كانت في كبريت عليه فسد صغرت الدنيا في غير من هانت عليه
 فسد كبريت الدنيا في غيره وقال علي بن ابي طالب ان الدنيا سارة الى الخيرات ومن تشفق عن التاوه
 عن الشوات ومن راق الموت ترك اللذات ومن فهدى في الدنيا هانت عليه المسببات قال علي بن ابي طالب
 العجب كل العجب على الدار الباء وترك دار البقاء قال ابي المؤمنين الزهد في الدنيا بثلثة احرف زكوه وهاهنا
 وداله فانما الزمان فتترك التوسعة وما لها تنزل الهوا وما الدال فتترك الدنيا وقال ان الدنيا حلوة خضرة
 وان الله مستخلفكم فيها فتنظروا كيف تعلمون الفصل الخامس في الفقر والافقر وسوء البقرة بفقير والافقر
 جبرئيل في سبيل الله لا يسطعون ضربا في الارض محسبهم لاهل الغنى من تشفق فقرهم سيما هم لا يسألون الناس
 الهما ما وقال في سورة الانعام ولا تقولوا الذين يدعون دعوهم با افلا ترون والعني يريدون وجههم سئل
 عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال خزنة من خزنة قبل ما وسوال الله ثانيا قال لا امر من الله قبل ما ثانيا اما افقر
 فقال سئق لا يعطيه الله الا بئنا من سلا او من اكرهنا على الله وقال النبي صلى الله عليه وسلم ارحم الله ابراهم من حلفك
 وابتليتك بنار من دلو بقلبك بالافقر دفعت عندك القبر تلتقم قال ابراهيم يا رب افقر في الدنيا
 ارحم الله وجره وقال الله تعالى فبقرته حلال ما خلقت في السماء والارض استند من الفقر قال يا رب
 اطمع جالغا فاجزله قال جبرئيل ان كان في نوبة عيلا ما بين يديه والافقر قال للارضة وقل فقر

في الدنيا مكره

في الفقر

وما في ذلك من غير ما كان من ريشته ما يتجلى به في قوله تعالى وادى به فرفرفي واستمر به عورق الهم جعلنا
 من غيب من وبركة سويها لم فانه واعوه فيها ما سجدوا وحق فيها في وجه الله لم يزل ياكل في سمعة
 حتى ذلك الفصل الخامس العيون في رتبة قال الله رسول الله العفو ونية الصلاة والتواضع رتبة يجب
 والعفة رتبة الكلام والعدل رتبة الايمان وسكنية رتبة العبادة والحفظ رتبة الذرية وحفظ
 النجاة رتبة العلم وحق الادب رتبة العقل الباطن والوجد رتبة العلم والاشارة رتبة الهدى وبذل
 الموجود رتبة العيون والتفكر رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الا ليعي رتبة الورع الفصل السادس العيون في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 والعبادات رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 السلام والامر بالمعروف والنهي عن المنكر رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الاعطاف للمسلمين وترك شرب الخمر رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 تكثير النسل والاشارة رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 تقطع الامانة قال الحسن بن عظام ان من اخلاق المؤمنين قوت في الدين وكوفا في دين وحرمان العلم
 وعلى من حلال وتوسعة في نفقه وقصد في عبادة وتحرر في طمع وبرأى استقامة لا يحدف على من يعوق
 بالتميز بين حبيبه لا يدعي ما ليس له ولا يجلد حقا هو عليه ولا يهين ولا يميز ولا يفي بمتنع والصلوات تترشح
 في كثرة شكره في انشاء صابرة عند البلاء وتافع بالحق الفطير والفيض لا يجمع بديع في الخلق الناس يعلم
 وليكن يعلم في علمه يكون الهدى الذي يجر به ينظم الفصل السابع العيون في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الموسعة طلبت القدر المنزلة فما وجد الا بالعلم تعلمه العظيم مكرم في الدين وطلب الكرامة فما
 وجدته الا بالتهوى القوي المتكروما وطلب الغنى فما وجدت الا بالقناعة عليهم بالقناعة لتستغفروا
 وطلب

في طلب الحاجات

وطلبت الراحة فما وجدت الا بترك مخالطة الناس تستريح في الدارين ثامنا من الهدى طلبت سلامة
 فما وجدت الا بطاعة الله طيعوا الله وسلموا وطلبت الخضوع فما وجدت الا بقول الحق قبل الحق فان
 قبول الحق يبعد من الكبر وطلبت العيش فما وجدت الا بترك الهوى فان تركوا الهوى طيعتكم و
 طلبت الملح فما وجدت الا بالانحواء كونه سحيبا ينجو وطلبت النعيم الدنياء والاخرة فما وجدت
 الا بهتار المهمل الحق كنهاها الفصل السابع العيون في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 نورت العقل وله من العرش ليل عرايا النارية وكل الطعام جنبا رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الرقة والعبادة كسرة الخبز في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الميت كسرة الخبز في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 بالانجيل والامانة رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 العيشة وتوكل البوذية العيشة في المنزل والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 السادس والمكر الى الحق الشك وتاخر اوجه عند العيش الشك وشق الحس من العفراء الشك
 العشرة والشك على الاولاد والامانة رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 والنوم قبل طوع النفس ووداس الى الله كمال الطل وكثرة الاشياء على الغنى واصحاب الكفا
 وتوكل في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 الا انبكم بعد ذلك ما يزيد في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 وكبح يزيد في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك
 ومواساة الاخ في رتبة العلم والاشارة رتبة القناعة وترك المن رتبة المعرفة والتفكر رتبة العبادات وترك

في رتبة العلم

وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا

اطامم العقب
وحلقت اسوار حفر وسنطها
عليها فاكلها

والقاف

و مسعودی

وغيره

وَاللَّهُ

والضاحية

المرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يا مولاى وما هذا الفضل قال ما كنت بغير فضل الله عليه
 له قبل نظر ذواته اجرها المتبرين للعالمين للادوية الله شيعتنا البليغ لفضله الا يوجد بالحق ولكن الله
 وخصه عليهم لثقتهم به عنهم وفتنهم عن عبد المؤمن الانصار قال سمعت ابا عبد الله يقول ما احدثت
 لك تحتيت ما ليس في روج عن علي بن مزيار قال دخلت على سائر جعفر بن يساف في بيته فاعطاه فصرير
 فقلت انظر الملك قال تادمت النظر اني فقال لي انك ينظر هذا جبراهندى جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فوجهه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت في روج قال هذا اسمه يا ابا عبد الله تعرفه يا ابا عبد الله
 قال قلت لا قال لا والظفر عن يمين المؤمنين تحتها يا ابا عبد الله فانه يركب في روجك من تحت طين عن جدي
 محمد بن ابي عبد الله قال كان يوم بعض من روي عن ابي عبد الله قال قال يوم واولاه من كتب تحتهم بالزور
 عشرين عن ابي عبد الله قال كان ابو عبد الله يقول تحتها يا ابا عبد الله فانه يركب في روجك من تحت طين عن جدي
 العبد ومن قرأه من قرأه واسطى فهدى الى الله صلى الله عليه وآله وسلم قال نعم الفيل والبور عن محمد بن عمر بن ابي عبد الله
 قال من كتب تحتها يا ابا عبد الله فانه يركب في روجك من تحت طين عن جدي
 وفضله عن ابن موسى الرضا عن ابي المؤمنين عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال لا يزال امة يجبر ما تجابوا واولاه ما تروا
 الحزم واقرضوا الغنيق اما من الصلوات والقرآن فاعملوا اذا سئلوا بالحق والحق المستقيم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال من كان يومه يا ابا عبد الله واليوم الاخر فليكن من صفة الصفا فذلك يوم وليا ليس فافوق ذلك فهو
 وجاز يوم وليلة ولا ينبغي للفقير ان يزل يقوم يعلم فخرهم ويخرجوا عن ابي المؤمنين قال ما من من سمع
 من الغنيق وخرج بذلك الا عرفت له خطايه واذا كان مطبقه بين السماء والارض عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 الحجة عن عامر بن ميمونة عن ابي المؤمنين قال ما من من سمع تحت الغنيق ولا يقوم من قبره ووجهه كما في
 ليلة الدين فيقول من الجمع فيقول ذلك هذا من من سمع تحت الغنيق ولا يسئل له

ان يدخل

ان يدخل الجنة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان اول الله يقوم خيرا اهدى اليهم هدية قالوا تلك العديرة قال الغنيق من لبر
 قد ورجل يدنو من البيت من النبي صلى الله عليه وآله وسلم واجب على كل مسلم من الصبح غداء وحده وان شاء تركه وكل
 بيت لا يدخل فيه الغنيق لا يدخله الا ملكة عن جعفر بن قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يا رسول الله اني اكل من متوا
 الازكية قال نعم على المسلم ان يطعم الجائع اذا اسلمه ويكفي العارضي اذا اسلمه قال ان ترخا فان يكون كاذبا قال اظن
 بخاف صدق في السؤال غير حاجة قال وسواله قد مر من سئل الشارح عنده فوجئت بك يا امير المؤمنين يوم القيامة
 على وجهك روي عن ابن ابي عمير عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من عبد ففتح على غيره ما ما من مسئلة الا فتح الله عليه سبعين
 ما ما من الفقر قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من مسئلة لا تقبل الا فقر طمع او غم مفتح وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما فتح رجل عن فقير باب مسئلة الا فتح
 عليه ما ما من الفقر قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من مسئلة لا تقبل الا فقر طمع او غم مفتح وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما فتح رجل عن فقير باب مسئلة الا فتح
 سئل الناس ما لهم بالفتح فكشروا ما هم جبرته فليس من عند الله وليكسر الله الفهم لا تسامح حسيه وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال الله تعالى سئل سئل سئل سئل والذين في اموالهم حق معلوم تسالوا المحرم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كان له فضل فليقتل
 وسواله انما يتبعها الى الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ما من سئل الله فداخنت ودية كالملة وعجبت عن اولها فقلت
 في نفسه سئل اكرم الناس وما ديت من اكرم من اجل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال الحسين بن علي بن ابي طالب العرب سئل عن ثلث
 وشايل فان جيت عن واحد اعطيتك ثلث المال اني جيت عن ثلثي ابن عتيق ثلثي المال اجبت عن النحل
 المال فقال الاعراب ما من سئل الله اسئل عن ثلثي وانت من مال العلم والشرع فقال الحسين بن علي بن ابي طالب اجبت عن ثلثي
 رسول الله يقول المعروف يقبله المنة وقال الاعراب ما من سئل الله اسئل عن ثلثي وانت من مال العلم والشرع فقال الحسين بن علي بن ابي طالب اجبت عن ثلثي
 بالالله فقال الحسين بن علي بن ابي طالب ما من سئل الله اسئل عن ثلثي وانت من مال العلم والشرع فقال الحسين بن علي بن ابي طالب اجبت عن ثلثي
 حلم فقال فان خطا من ذلك فقال ما من سئل الله اسئل عن ثلثي وانت من مال العلم والشرع فقال الحسين بن علي بن ابي طالب اجبت عن ثلثي
 خطا من ذلك فقال الاعراب ما من سئل الله اسئل عن ثلثي وانت من مال العلم والشرع فقال الحسين بن علي بن ابي طالب اجبت عن ثلثي

في رواية

لترتبه هذا وقال الله في سورة النحل لا تقبلوا الرشوة الرشوة التي حرم الله الاباء الحق لا يبرء وقال النبي كما عجب
 الاولي الى ذهابكم عن حرام ليقطع عليها وقال ابن عباس السور السبع واهل الاوصين السبع اشركوا في
 دم من كتم الله عز وجل حبهما والناظر الفصل الحادي عشر في آيات الله تعالى في سورة البقرة الذين
 كلوا الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذين يتخبطون في شيطان من المس وقال الله هذه استودعكم الله انما الله
 اعلم بقلوبكم وقال الله واذ ما بق من الربوا ان كتمتم من المؤمنين قال لم تقبلوا ما ذنوبكم بجرمت الله وسوله وان تعجبتم فلكم
 رؤس امواكم لا تظلمون ولا تظلمون وقال اهل الله البيع وحرم الربوا وقال النبي من لم يترك الربوا لم يترك الربوا
 وهو كله وكما به وشا بهاءه والحلال له والرخم والموشم وما نفع الكوفة وقال النبي كرم الربوا سبعون جزءا
 مثل ان يخلج رجل الى البحر فيسحب سحبا من الربوا فكل ما كان كسبا لا
 لم يقبل الله شيئا من عمله ولم يزل في غفلة الله ولا يكتمه دم معه قراط وقال النبي من سرق درهم او اشترى الحمار في الربوا
 الفصل السابع والعشرون قال الله تعالى في سورة النور الراشدين والراشدين ما جلد وكل واحد منهما مائة
 جلدة ولا تأخذكم بهما لغوة من بعدكم لتزمنوا بالله واليوم الآخر وتبينهما طاعة من المؤمنين
 وقال في سورة جنان الذي لا تقبل الا انما كان ما حشره وما سبيلها قال من اول الله من النظر سهم مسوم
 سهامه عليه الفضة من تركه خاف من الله عطاء الله تعالى ما ناجي حلالا وتدين عليه وقال عليه السلام ما عجب الا من
 الى بها كجها من اعتدال من فناء وقال الله عز وجل من ذنوبه مسطرة او هو ذنوبه او ذنوبه او ذنوبه او ذنوبه
 او امره ثم لم يمت مات معرا عليها فتح الله في ثلغها نذ باب يخرج منه حيات ومعاد ونفان والافوهو
 يعرف اليوم الغيبة فاذ بعثت من ثوبه ناذي الناس من ثمن وعيد يعرف بهذا الاكل في الدنيا حتى
 في يومه بال لما روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال انكم وانا فان في ستة خصال تلت في الدنيا وثلاث في
 ناء الحيا في الدنيا ناءه بدمها بها، ويقطع اذن من السماء ويقبل الفنا، واما في الاخرة فثلاث

الربوا

والشهم

في الربوا

وسخط

وسخط الرب وخلو النار وقال النبي من ان لكل عضو من بدن دم حظه من اننا والعين فناء لعقل
 واللسان وفناء الكلام والاذنان وفناء السمع واليدان وفناءهما البطن والاطن هما المشي والفرج
 وذلك وكذا في الفصل السادس والعشرون في آيات الله تعالى في سورة النحل والوط اذ قال لقومه انا
 تون الفاحشة وانتم تعرفون انكم لتأتون الرجال شهوة من دون الناس بل انتم قوم تجهلون وقال
 في سورة المائدة اذ قال لقومه انا تون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين انكم لتأتون
 الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون وقال من اول الله من كل امرئ في دينه اذ علما
 في يوم او دخل اخره الله تعالى يوم الغيبة من من الحجة يتقاضي الناس حتى يلد ختم قال من
 ورجل في الربوا لم يمت حتى يلد هو الربوا نفسه وقال ابو عبد الله الطباطبائي ما دون الذين واما القوم فممن
 الفصل السابع والعشرون في الغيبة قال الله تعالى في سورة الحجرات يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن
 ان بعض الظن اظلم ولا تجسسوا ببعضكم بعضا يحب كتمان ما بينكم وبينكم ومنه ان لا تكلموا في سورات
 ما يغفل من قول لا تدبره فبش عتيد وقال في سورة النساء لا يحب المحرمين بالسوء من القول الا من ظلم وكما
 سبعا عليا وعلى في سورة النور الذين يحبون الفاحشة والذين آمنوا بهم عذاب السبم فالدنيا والا
 حرة وقال في سورة نون ولا تطع كل حلاف مبين فما دمتا بنعيم وقال النبي من غلب عندك
 المؤمن فطسناح ان يغفر لنفسه الله في الدنيا والاخرة ومن غفر له الله في الدنيا والاخرة
 وقال من من اغتاب وصلة لم يقبل الله صلته ولا صيامه او يعين لوجها وليت الا ان يغفر له صاحبها وقال
 من اغتاب مسلما في شره منان لم يوجر على صيامه وقال من من اغتاب منما بنعيم لم يجمع الله بينهما في الجنة
 اهل وحق غتاب في منما بنعيم القليل لعمري بنعيمه وكان المقصود في انما خالدها وبش المحرمين
 من سبيل بن جبريت النبي صلى الله عليه وآله قال في احد ثوبه بن يمين يمينه الذي كتابه ثلاثين حسنة فيها
 جنة

في القل

والغيب

يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اظلم ولا تجسسوا ببعضكم بعضا يحب كتمان ما بينكم وبينكم ومنه ان لا تكلموا في سورات ما يغفل من قول لا تدبره فبش عتيد وقال في سورة النساء لا يحب المحرمين بالسوء من القول الا من ظلم وكما سبعا عليا وعلى في سورة النور الذين يحبون الفاحشة والذين آمنوا بهم عذاب السبم فالدنيا والا حرة وقال في سورة نون ولا تطع كل حلاف مبين فما دمتا بنعيم وقال النبي من غلب عندك المؤمن فطسناح ان يغفر لنفسه الله في الدنيا والاخرة ومن غفر له الله في الدنيا والاخرة وقال من من اغتاب وصلة لم يقبل الله صلته ولا صيامه او يعين لوجها وليت الا ان يغفر له صاحبها وقال من اغتاب مسلما في شره منان لم يوجر على صيامه وقال من من اغتاب منما بنعيم لم يجمع الله بينهما في الجنة اهل وحق غتاب في منما بنعيم القليل لعمري بنعيمه وكان المقصود في انما خالدها وبش المحرمين من سبيل بن جبريت النبي صلى الله عليه وآله قال في احد ثوبه بن يمين يمينه الذي كتابه ثلاثين حسنة فيها جنة

في الغيب

في الياء الموحدة

انتم ليس هذا في ما في الارض فيها طاعت فقال له ان ركب لا يقبل العقل ولا ينسى فهدى عليك باعني الناس ثم
يا في آخر دفع اليه كتابه فصرخ فيها طاعت كثيرة فيقول الحق يا هذا الكتاب في ما عدت هذه البطاعة فيقال
لان فلانا غلبنا بك فقد فعلت حسنات اليك وقال كذا في حقهم انهم ولدوا من الحلال وهو يا كلهم الناس يا الغيب
اجبت الغيبة فانها ادم كل البش و وقال لهم ما غير هذا يا الغيبة الا حارب من الذين غنوا هواءه ساعكم من
الغيبة فان القائل والمستمع لها شر كان والا ثم اياكم والغيبة فان الغيبة اشتد من الزنا وقالوا فكيف
الغيبة اشتد من الزنا قال لان الرجل يرضى بغيره فيكون عليه والى في الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له
صاحب وقال له عذاب السجدة والغيبة والكتاب الفصل السابع والعشرون في الياء الموحدة قال الله
في سورة الاحزاب الذين يؤمنون المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد احتملوا بهتاناً وما مضوا وما
من دى مؤمنات فقلوا في من فاني فقلوا اذ الله من اذى الله فهو طاعة في الشريعة والاحكام والربو والقرآن
في خبر اخر فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين في كل من نظر المؤمن ففقد يحفظ بها فافقه الله
فقال يوم لا ظل الا ظله وحشره في صورته الذر لمجد وحشره جميع بمكانه وروحه حتى يورده مودعه
اي من المؤمنين عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله قال من قال في مؤمن ما دنت عنه وجهه فانه ما يشهد به يوم
مر من من من الذين قال الله لهم ان الذين يحبون ان تسمع الرضا في الذين آمنوا لهم عذاب الجحيم الا لهم الا
الطويل وقال من دوى على اخيه المؤمن وادبر يديه بها شتمه وهدم مروته وفقد الله في طيعة جنات
الدرك الاسفل من النار وقال من احرف مؤمناته اعطاه الدنيا لم يكن الله كافاً في حقهم يوجر عليه الفصل
الثامن في شتم من قال الله تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولا تصفوا ولا تلامزوا
وجوه من شتموا فاجتنبوا لعنكم الله قلوب ان يوقع بك في العداوة والبغضاء والذين هم الميسر فيكم
عن الله وعن الشفوات فمن اتهم مشهور وقال رسول الله الذي يعصى بالحق نبيا من شتمه شتمه من سكر

في الخمر

لم يقبل

في الخمر

لم يقبل منه صلواته او يعين يوم ولدته فانما بالحق عليه من شرب شتمه لم يقبل الله صلواته ما لم يدر عن النبي
وليلة وكان حقاً على الله ان يستعيد من ذرعه الجبال فيقال يا ايها رسول الله قال صلى الله عليه وسلم اهل النار في جهنم وقال الله عز وجل
والذي يعصى بالحق نبيا من شارب الخمر يجرى مجرى الدم في الدنيا من شارب الخمر يموت عطشاً في القبر عطشاً في يوم القيامة
فدعي بعد يوم واحد وقال الذي يعصى بالحق نبيا من شارب الخمر يموت عطشاً في القبر عطشاً في يوم القيامة
هو عطشان وسأني اعطيه الله الفضة في يوم القيامة كما لا اله الا هو في شرب الخمر فخرجوه من الدنيا ومن الناس من سبى
في ذلك الا انفسه بل من ان شرب الخمر في يوم القيامة لا اله الا هو في شرب الخمر فخرجوه من الدنيا ومن الناس من سبى
اي من القرآن ثم حشر عليه بان كل يوم ويحضر بين يدي الله عز وجل من كان له انظر ان خصا كان الله
ارضا من كان الله خصا كان في النار عن علي بن عبد الله بن موسى بن ابي عبد الله بن سليمان عن النبي صلى الله عليه وآله
قال قال رسول الله ان شتمتم نوايا شتمت من شتم اهل النار وفي ذلك البيت حجب النار وفي ذلك البيت حجب النار
من النار وفي ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
يا رسول الله ان يكون هذا في شتم الخمر من حشرهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
بات من حال الشيطان وقال من كان في قلبه آفة من القرآن او حرف فصب عليه الخمر يوم القيامة شتمه من القرآن
يوم القيامة وقال الخمر الحجاب وقال جميع من شتم في حشرهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
ملك الموت سكرانا وحق القبر سكرانا وبوقع في بيده سكرانا فيقول الله مالك اما سكران فليذهب الجحيم في
جهنم في شتم من شتم في حشرهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
سكران وقال جحش في حشرهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
كان او معذبة بان شتمه عبد من غاف في الا سكران من حشرهم الله في كل ذلك الفهم في كل من شتم في النار في ذلك البيت حجبهم الله في كل ذلك
لقد ودمضهم ولا تشبهوا احبا يرد ولا تشبهوا على موافق فانهم كلاب النار كما قال الله تعالى خذوا فيها ولا

في شارب الخمر

تلقون وعنده الامم طعم شارب الخمر بقدر الطعام او شرب من الماء لسلطان الله تعالى في قبر جنات وعنده طعم
اسنانها مائة وعشرون ذراعا وطعم الله تعالى من صديق جنتهم يوم القيامة ومن قضى حاجته فمات قاتلا قتل
الفرس من اهدمها كعبتها الفرس ومن سئل بعد سبعون الف ملك ولعن الله شارب الخمر وعامرهما قاتلا
وحاملها والحجر عليها وعنده انما العبد اذا شرب من الخمر ابتلاه الله بنحوه اشتداه الاول قساوتها والحق القسا
ثيرة صديقه رجل ميكائيل وسراويل جميع الملأ الكثرة التاكت تبه منه جميع الانبياء والا تاتوا الى بعد تبه
صديق الجبار رجل شارب الخمر والذين فسقوا فهاهم النار وكلوا الاودا يخرجونها منها عبيدا فيها وقيل لهم قدوا
عند الله والذين كنتم بركذوبون وعنده اذا كان يوم القيامة يخرج من جنتهم جنة عذبة يشربون منها
والمسكين تحت الشرى وفرد من المشرق الى المغرب قال ابن من حارب الله ورسوله فله حب جبريل فقال يا عفت
من زيد فقال ارجعت نعت تارك الصلوة ومانع الزكوة وكل الزبا وشارب الخمر وقوم حيدون في المحلات
الامية وعنده الخمر حرام الاخر داء الحبائث ومحتاج الشرب وعنده يا علي من ذك الخمر بغير الله سقاء الله من
الحق المحض فقال علي عليه السلام بغير الله قال نعم والله حمانته نفسه يشكره الله على ذلك وقال يا علي شارب
لا يقبل الله عز وجل صلواته بغير الله وان مات في الاربعين مات كافرا قال مصنف الكتاب بعف اذا كان مستخلا
لها وقال يا علي ما في شارب الخمر ساعة لا يعرف فيها ربه عن رجل باع خلق الله عرفه من الجنة من البنتين
ليته من ذلك البنت من فقة وجعل جنانها العاقرة وسقها الزبرجد وجعلها اللؤلؤ وزاها عفران و
المسك لا يوقر قال لها فكيف فقالت لا اله الا انت الحي القيوم وقد سعدت من يد خلقك ما الله عز وجل وعرف
وجعل لا يد خلقك من الخمر ولا نام ولا يورث ولا شرط ولا محنت ولا بائس ولا غار ولا فاطم حرم
ولا لا تدرك ولا يملأ ولا يند قال شارب الخمر اذا مر من فلاة يوقوه واذا مات فلا يشهد الاودا
خلفه فلا تركوه واذا خطب اليك فلا تزجوه فانك من ذوج ابنته شارب الخمر فكانا وقادها الى الزنا
وتال

في شارب الخمر

وتال رسول الله صلى الله عليه وآله من شارب الخمر في الدنيا سقاء الله تعالى من شارب الخمر في قبر جنات وعنده طعم
الاناس من شارب الخمر فاذا شرب الخمر فليحذر من جلداه كما يحذر من نيرانه اهل الجحيم يوم القيامة والاشارة
وعامرها وحضرها وباليها وبثامها وحاملها والحجر عليها والاشارة سواها في ثيابها وعامرها ولا يقبل الله تعالى
منهم صلواته ولا صلاتها ولا حجها ولا عمرتها حتى يتوبوا قبل ان يتوبوا على الله تعالى في قبر جنات وعنده طعم
اشربة من صديق جنتهم الاول شفاة غيره ليعودوا او لفرأيا او امرأته او حيا او مولا كان من الناس فليحذر من ذلك
الاول من طعمها ومن شربها بغيرها وعنده انما العبد اذا شرب من الخمر ابتلاه الله بنحوه اشتداه الاول قساوتها والحق القسا
ثيرة صديقه رجل ميكائيل وسراويل جميع الملأ الكثرة التاكت تبه منه جميع الانبياء والا تاتوا الى بعد تبه
صديق الجبار رجل شارب الخمر والذين فسقوا فهاهم النار وكلوا الاودا يخرجونها منها عبيدا فيها وقيل لهم قدوا
عند الله والذين كنتم بركذوبون وعنده اذا كان يوم القيامة يخرج من جنتهم جنة عذبة يشربون منها
والمسكين تحت الشرى وفرد من المشرق الى المغرب قال ابن من حارب الله ورسوله فله حب جبريل فقال يا عفت
من زيد فقال ارجعت نعت تارك الصلوة ومانع الزكوة وكل الزبا وشارب الخمر وقوم حيدون في المحلات
الامية وعنده الخمر حرام الاخر داء الحبائث ومحتاج الشرب وعنده يا علي من ذك الخمر بغير الله سقاء الله من
الحق المحض فقال علي عليه السلام بغير الله قال نعم والله حمانته نفسه يشكره الله على ذلك وقال يا علي شارب
لا يقبل الله عز وجل صلواته بغير الله وان مات في الاربعين مات كافرا قال مصنف الكتاب بعف اذا كان مستخلا
لها وقال يا علي ما في شارب الخمر ساعة لا يعرف فيها ربه عن رجل باع خلق الله عرفه من الجنة من البنتين
ليته من ذلك البنت من فقة وجعل جنانها العاقرة وسقها الزبرجد وجعلها اللؤلؤ وزاها عفران و
المسك لا يوقر قال لها فكيف فقالت لا اله الا انت الحي القيوم وقد سعدت من يد خلقك ما الله عز وجل وعرف
وجعل لا يد خلقك من الخمر ولا نام ولا يورث ولا شرط ولا محنت ولا بائس ولا غار ولا فاطم حرم
ولا لا تدرك ولا يملأ ولا يند قال شارب الخمر اذا مر من فلاة يوقوه واذا مات فلا يشهد الاودا
خلفه فلا تركوه واذا خطب اليك فلا تزجوه فانك من ذوج ابنته شارب الخمر فكانا وقادها الى الزنا
وتال

عن محمد بن ابي حمزة عن ابي ذر وروى قال قلت يا رسول الله كم الانبياء قال ما لم يزل يبعث الله رسله
قال قلت كم الملائكة منهم قال ثلثون وثلث عشرة قلت كم رسل الله من كتاب قال النبي ما نزل وبعثه جنس
كتب انزل انما على آدم خسين محمد علي الاخيرين علي بن ابي طالب علي بن ابي طالب علي بن ابي طالب
وهو قول من خط ما اقبله علي بن ابي طالب في التوراة والانجيل والزبور والفرقان قال النبي تترجمه
وسألت من سئل من المؤمنين من لم يندم فليس يندم من قال النبي من كان يندم ما يدخل الجنة كان قتيلا
يخرج من الجنة قال الله من علم او تعلم ثم يتردد من قول الخليلي اولئك من بلاد المسلمين ولم ياكل من
طعامهم ولم يشرب من شرابهم ودخل من جانب وخرج من جانب دفع الله عذاب يوم اوتى به ما قال
النبي من قال حين ياتي الاشارة عائدة لا اله الا الله من الله بالثبات والتمسك من استغفر عن ذنوبه
ما لم يزل تحت ذنوبه كما يسقط ورق الشجرة وقال ما روي عن علي بن ابي طالب عاينته في الجنة في الجنة
بالله الا حيث حاضرت علي بن ابي طالب العذرة من متصل صادق كان او كاذبا فليس شفاعة يعل ان الله عز وجل
احسن الناس الفلاح والنجاة الموفق في الفناء قال النبي من عرفني قال الله جل جلاله من عرفني
او كبره هو لا يعلم ان الله اعلم به وان اعفوا عنه لا عقرت له الذنوب ابدا ومن ادبني ذنبا صغيرا او كبير
وهو يعلم ان الله اعلم به وان اعفوا عنه عفوت عنه وقال ان الله عز وجل اطلع الى الارض فاختارنا و
لنا شيعته من نبي ووليعون لفرحنا ومحبون لنا وميتون الفهم واموالهم منا اولئك منا وسعادهم
الينا وروى عن محمد بن ابي حمزة عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله فاما من العلم وعلى كفتاه وحسن الحديث
خيوط واما علمه علاقتهم والاشهر من امة عموه يؤمنون في اعمال الحقيقين لنا والمفضلين لنا قال النبي من يدا على
الحبيب لئلا يانا واعظم ثوبا قوم يكون واخر لان لم يلقوا النبي وحببتهم انما هم اسودوا على ما يات
قال موسى من افعل القومين السوء فكما ناعمل بالتوراة وقال وروى من منع نفسه عن الشهوة فكما ناعمل بالتوراة
وقال عيسى

وقال عيسى عليه السلام وفي قصة الله فكما ناعمل بالانجيل وقال النبي من حفظ كتابي فكما ناعمل بالقرآن
وحكي الله تعالى عن النبي بن مريم عيسى في الانبياء والسيما في النبي من يدا كون قال الانجيل من عصى بكيف
انجيل من عصى قال علي بن ابي طالب اقبلت الدنيا على انسان اعادته محاسن فريده وادارت عنده سبلت من
نفسه وروى عن النبي صلى الله عليه واله اودت الفقه وقبلا على فعل من جاسها القليلين قال النبي صلى الله عليه واله
اذا ظهرت في امة عشر خصال عاقبتهم الله بعشرة خصال قبل ما ياتي من رسول الله قال اذا اقلوا الدعاء في الصلاة اذا
تركوا الصدقات كثيرا الامراض اذا اصغوا الزكاة بملك الموتى وادوا جالس السطان منع القطر من السماء وادوا
فيهم اذ اكثر فيهم من الحاجة وادوا اكثر في التوبة اكثر في الزلازل اذا حكموا خلاف ما انزل الله تعالى سلف الله
عليهم عدوهم وادوا انفسوا عهد الله بسلام الله بالقتل واذا اطلقوا الكليل اخذ بهم الله باستين قهر
قره رسول الله صلى الله عليه واله في البر والبحر ما كذب اليه من الناس فيهم بعض الذي علموا عنهم من النبي صلى الله عليه واله
يجري من النبي صلى الله عليه واله من انهم لا يظلمون في الدنيا ولا في الآخرة لا يبدل ما نزل الله تعالى الا بدلهما علمنا يستعمل
علمه في حق بلا على او طعنا به في شهر فنفى بلا طعام وعقد ليقابل غنصه في بلاد صدق جاء النبي صلى الله عليه واله
يا رسول الله اني سمعته يقول من علمه وحسن عمله وقال الاخر يا رسول الله من ادى الاعمال افضل ان يموت سائلا
وطيبا كذا الله تعالى قال النبي صلى الله عليه واله من يعطيه الرجل في حجة خير من عتق رقبة عند الموت عن ابي حمزة عن ابي عبد الله
عن رجل كلفونا محبتنا مواليا لا محبة من الله ولا احسانا عليه وروى باسناد صحيح عن جعفر بن ابي عبد الله عليه السلام عن
قال ان رسول الله صلى الله عليه واله اوجع بيننا قال له يا علي من حفظ من امة او بعد عدينا طلب
بذلك وجه الله تعالى والدار الآخرة خضره الله يوم القيمة مع النبيين والقديسين والسادة والعلماء وحسن
اولئك رفيقا وعن النبي صلى الله عليه واله اوجع خلفا في قبلي يا رسول الله ومن خلفك قال هم الذين ياتون من بعد
يودون حديثي وسنتي استوفى رجل من المؤمنين عند خروجه من الدنيا فقال ان اودت الصخرة فاقبل

فقرته

عدد وورق شجر وان كانت عدد ومثل على وان كانت عدد وامر القينا دون عن النسم العظم واليه سئل ان قال
 القاء في وضعت خمسة اشياء وخمس اشياء في الناس يطلبون وخمس اخرى في جبال في وضعت العرق
 طاعني والناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في
 مني جديون في وضعت الاحمر في الحمر والناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في
 يطلبون في الناس يطلبون في وضعت في الناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في
 من يطلبون في الناس يطلبون في وضعت في الناس يطلبون في الناس يطلبون في الناس يطلبون في
 من احسن تار من الكفا ومن الغنى ما كثر الله ولا يزال من الكفا ومن الغنى ما كثر الله ولا يزال
 حبيب كلام الله في الايام بعد السلام وقال ابن مسعود احب العالمين فان الرجع من احبهم
 يقدو على ان الرنا حب العلماء واهلهم فان الله لهم يقولون الطبع الله ورسوله ما والى الله مع الذين العلم الله عليهم
 من النبيين الصادقين السبله والصلح ومن اولئك وفيما قال العاد في اسم الغلب حرم الله لا تكن حرم الله
 غير الله قال العاد في من الله نفسه اذ رغب في ربه اذ رغب في ربه اذ رغب في ربه اذ رغب في ربه اذ رغب في ربه
 ان قال ابن آدم علق بلباس الله ولا تعاقب عاقبه فانك ان علق بربك خذموك وان علق بخلق خذلوك
 قيل ومن المثل على المتوكل فقال المتوكل له كيف في قعر هذا قال حتى لا اضيق حالها قال ان افقت في
 الخلق فانت مسرف والله لا يحب المسرفين وان افقت في الخلق فانت مسرف والله لا يحب المسرفين
 الصلح بين اثنين فهو صدق الله في الاخر وان الله لا يعذب صدق تمام اكرم الخلق على الله بعد الانبياء اهلها
 والفقير من المشركين بين الناس وقال ابن عباس بن الناس اجمع الله بغيره بين العباد لاخرة والاصلاح بيني
 من الاحسان والجمال العلم والفكر في الجنة لا يكون العبد في الارض مطيع حتى يستحق ان يسمي الله
 او الله تعالى الامم من كان ظاهره اذ من كان باطنه صوي حقا ومن كان ظاهره وباطنه سود فهو مشرك

حاشي
 عاصم

حقا

حقا من كان باطنه اذ من كان ظاهره فهو حقا سئل الحق عن العافية فقال من بلا بلا وبلا بلا هو
 وعلى بلا بلاه وقال خير الاعمال حب الدنيا في شرا اعمال حب الدنيا في شرا اعمال حب الدنيا في شرا اعمال
 بعد لا يصعب وتيد وقال النجم م ومن الله عبد نكف نعم او اسكت فسلم اذ اللسان سلك شبي للانس
 الا وان كلام العبد كله عليه الا وكونه الله وامر بالمعروف ونهي عن المنكر اذ اصلاح بين الناس ولة الله تعالى
 لا خير كثير من نكحهم الامن امر البهائم او معروف و اصلاح بين الناس قال وهب بن منبه وميت
 اشهر عشران كلف في الموت وهذه هي الكلمات لاكثر انفع من العلم والامال ربح من العلم ولا
 اضع من الغنى لا تربت اربح من العقل ولا وفق شين من الجمل ولا شرف اخر من القوي ولا كرم اهو
 من ترك العبد ولا افضل من الفكر ولا حسنة اعلى من القبر ولا سيرة اخرى من الكبر ولا نفي الي من الفوق
 دا ارجح من الخرف ولا رسول عدل من الحق ولا غنى شقى من جمع المال ولا فقر اقل من الطمع ولا حيا
 اطلب من العبد ولا مغيته اهي من العباد ولا عبادة حسن من التوسع ولا غنى حسن من التوسع ولا اثار
 احفظ من الصلح ولا قوت من تربت الحوة ولا اولي النفع من العقل قال العقل ثلث اجزاء فمن نكح خيرا فهو
 العاقل ومن لم يكن فلا عقل له حسن المعنى بقاء الله ومن الطاعة لله وحسن النطق بالله تعالى حاكم عن الله
 انا عند خلق عبد قال ان الصدق سيد الخلق والبر بعد الطاعة وقال ابن مسعود المستغفرين
 من بعدى يا اخي وقال ابن مسعود المستغفرين من بعدى يا اخي وقال ابن مسعود المستغفرين من بعدى يا اخي
 وفرق على من الله احد عشر مرتبة ثم حرم على الاموات اعطى من الاجر بعد والاموات وقال ابن عباس
 القضاء ونحن مقبلون على عزة ذات تسلسل فسللتها سئل وقال ان العزة اذ اسمعوا يا
 العزة كتب الله لهم ولد من النار واذا خسر العزة من الله بهم الملائكة واذا وعد بهم اهلهم كتب
 عليهم العبادان واليهوت يخرجون من ذنوبهم كما يخرج الحية من سحج ويترك الله تعالى كل رجل منهم احيى ملكا

في رده
 في رده

حقائق

ز چهار نوم است
یا چهار فائق نوم

[illegible]

قال الشيخ في كتابه في فضائل
صاحب جامع الزيتوني وادراج
في جامع الزيتوني

دیگر از او نمود و فرمودند که این نقشه که می نمود از من است و بر اوایت بن عباس که حاضر از تو رفت شود و در هیچ جای
روز و در ظاهر تا عمر نازکند و در عهد و کرد خدا کن تا غایت و در معرفت نازک زناخت و درین کاران
احکام کند تا آنکه در آن کار حاکم نماید و از جمله جمیع و در خلقت و در جبر و در حق و در حاکمیت کسی است
بجای که است از جماعت نماید و رسول خدا فرمود از این سخن عاقل از جمله گفت لغزیت در سایه عرضی از هر چه
بود و دیگر غیر این سایه و دیگر نیست

مرد است که روزی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در دولت خانه نشسته بود و حضرت جبرائیل مظهر فرشته
وسطن ناسی که نگاه و قدر از او آمده و ظاهر در دست و مو با بر روی عمل کشیده بود و اسرار و اسرار و اسرار
در این که حضرت امیر المؤمنین فرمود که باینده همی و حق بر ظاهر عمل و موحه یعنی بگویم این گفت که بگو
الله اول شما مقدمه حضرت فرمود که دل من از این طایفه روشن تر است و محبت من از این طایفه شیرین تر است
و ایمان با خود بودن از این مو با یکتر است حضرت فاطمه فرمود که شرح بدارم از این طایفه روشن تر است و محبت
تمام از این طایفه شیرین تر است عمل کردن از این مو با یکتر است تمام حسن فرمود که قرآن از این طایفه روشن تر است
و در قرآن از این طایفه شیرین تر است عمل قرآن از این مو با یکتر است حضرت امام حسین فرمود که نبوت از این طایفه
روشن تر است رسیدن در نبوت از این طایفه شیرین تر است گفتن از این طایفه مو با یکتر است حضرت فاطمه فرمود
که نماز از این طایفه روشن تر است که نماز از این طایفه شیرین تر است و لیل و نهار و دل که از این از این مو با یکتر است نماز
فرمود که رکوع مال و ان از این طایفه شیرین تر است و در رکعت از این طایفه شیرین تر است و معجزه ساینده از این
مو با یکتر است و فتنه شیر حضرت طلبیده و گفت که همان از این طایفه روشن تر است و در دین و در حق و در حق
عمل شیرین تر است و خوشنودی همان از این مو با یکتر است از جانب انصار و در دست از رسول خدا شنیدم
که اصحاب او نمودند و انصار از خبر بدیدم که اگر نگاه دارم و انصار را سود دهد که خلیفه کشید انصار عدد و حجت نزد خدا

شیرین دهم

روشن تر است

نعم بریده

نعم بر بنو وای صحابه من خدا تیمار هفت فرشته است که این را آفریده است چنین از فرشتان آسمانها و
هر یک در میان آسمانی موی که از دست چون گرام الکاتبین و قیام بر اعدایندگان از صحت تا شایسته عمل
منده و بر بند باستان چون باستان رسد و فرشته که در میان آسمان اول است گوید یا یسعی بر روی خداوندش
زنید که من فرشته عیسیم حدی ایضا فرموده است که عمل کسی هم غیبت کرده باشد مگر آنکه از تو بگذرد و بگوید
از گرام الکاتبین عمل منده و دیگر بر نده غیبت کرده باشد چون باستان آید برسد در میان آسمان اول که گوید که ایتم
علی بر روی وی زنید که مراد از این عمل غرض میا بوده مرا فرموده اند که علی او را زنده کرد و در میان مردمان
مرا آوردی پس عمل منده و دیگر بر نده که نورانی بدارند و نماز روزی چون باستان سیم رسد در میان آسمان
سیم گوید یا یسعی را در روی وی باز زنید که من فرشته نیکرم وی در جمله کثیر کردی مراد ستر نیست که عمل
وی باره دهم و علی منده و دیگر بر نده چون ستاره در جنتان از سبع و نماز روزی و در رکعت و حج و عمره چون
باستان چهارم رسد در میان آسمان چهارم گوید یا یسعی بر روی وی باز زنید که فرشته عیسیم و نگذارم که علی
وی از بگذرد و که هیچکس را نگاری مگر ده که عجب در آن نبوده بر عمل منده و دیگر بر نده چون عروسی است چون باستان
چشم رسد در میان آسمان چشم گوید یا یسعی بر روی وی زنید که من فرشته جبرم که دی حدی نگذارم
که علی از من بگذرد و چون علی منده و دیگر بر نده چون شعی روشن و از نیکو که چون باستان ششم رسد در میان آسمان
ششم گوید که یا یسعی بر روی وی باز زنید که من فرشته جبرم و حاجت بین هر که بر کسی که دیر بالا و در محبت
بودی جهت نکردی و خدا کامی کردی نگذارم که علی وی از من بگذرد و بر عمل منده و دیگر بر نده که روشنی او عمل
آفتاب باشد از همد و در سه هر از فرشته در متابعت او روند چون باستان هفتم رسد در میان آسمان هفتم
گوید که یا یسعی بر روی وی باز زنید که من فرشته پیام باز دارم هر علی که خالق بر روی خداوند شایسته که
ریا کار بودی و بر عمل چنین بر نده و نام جنتی که در میان مردمان و آوازه جنت است در شهر نام خداوند

و رضا علی السلام هرگاه آنرا بپرغمزد اندم چنین جواب داد حضرت صادق علیه السلام و در دست داشت که بر جگرش می‌چسبید
عذر در آن مقبول است و این را بمانند و معای بعد از آنکه بوالهوس چو یکا کشند و چه بچشم می‌بین مال گیسو با حق تعالی و حق ج
بعوض و زوایات که آنرا غفلت بید و چشم و شتر باطل و دم چنین امر کا طبعی بابت بر ذمه کسی که آنرا صاحب مطالبه
زند به هم اینها مثل آنست معصوم آنرا بپرغمزد اندم چنانچه **چهارم** مال خود را می‌پسندد و خرج کردن چه در امری بابت که خرج
کردن و آن شایسته کنی زیاده روی کند و آنرا اسراف گویند و چه در امری بابت که گشت یا نسته بابت و آنرا عبودیت گویند و هر دو
معصوم بپرغمزد اندم چنانچه چشم رسوخ کرمانی حکم بکنند حکم کردن چنین حکم و چه با حق دان گویند بسیار بزرگ حتی آنکه در اح
بسیار آنرا کفر گفته اند و آن حضرت با قوه در این صورت که سخت انواع بسیار دارد اما نمونه کفر است چنانچه چشم حکم با حق و
در بزرگ همین است که خطی لغا آنرا در سوره مائده بکفر و فحش می‌گوید و چنانچه حکم با حق کبر است چنانچه تقطیل حکم بحیث شریط
و ارکان آن کبر و بزرگ چنانچه چشم می‌کند نفسی از غیر حکم شرع و آن کبر و بزرگ بسیار بزرگ مالیکه اگر کسی بپرغمزد حکم کسی که
شرع طاعت نشاء بابت حرمت است که چه خود می‌بیند و خداوند او در سوره بقره از آنکه ای صلات نماید و چنانچه چشم
شما با حق دان آن حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که با حق دان را راجع ندارد و آنکه لازم نبود از بزرگ و چشم
و با از آن حضرت روایت شده بود که شما با حق دان که مال می‌بیند با حق بزرگ و در آنجا با حق می‌بیند از آنجا که چشم
کسانی شما را یعنی شما خود را بپوشید و حضرت صادق علیه السلام او را بپرغمزد اندم و خداوند فرموده و الا تمسوا و الا تمسوا
نامه آنم قلبه است **پنجم** دفع خوردن آن حضرت با قوه در این صورت که چشم دفع خوردن چنانچه با خدایت و آن حضرت صادق
روایت شده که خدای عزوجل فرموده که حجت خود را بر سر آن کسی که دفع می‌خورد **ششم** سخن آن کبر و بزرگ بسیار
و آن حضرت سوال کرده روایت شده است که یکی از هفت کبر و هملکه و بزرگ کنه آن بجا می‌آید که در شریعت خداوند
مقرر شده است و آن حضرت صادق روایت شده است که سحر در گناه چون کار است **هفتم** کشتن دان بپرغمزد
بسیار بزرگ چنانچه در احادیث وارد شده است که گاهی در گناه چون سحر است و نیز وارد شده است که هر که خود گناهان
از این پنج صفت است و از این است و نیز از این است **هفتم** سخن آن کبر و بزرگ کنه آن بجا می‌آید که در شریعت خداوند
ملفوظی که روایت شده است که هر که خود را در این چشم چشم حضرت صادق علیه السلام فرمودند که از آن مال نان نیست سبک

با شما که گزشت چهارم منع کردن بسیار کار فرما آنست که محتاج بابت چه هست بماند و چه بسیار آنچه
 خداوند وعده عذاب فرموده و جز از حشر است اگر کسی منع کند ما مؤمنان را که ضایع کند کسی که بدست حضرت صادق
 عرض کرد که ما هیچ یکان دایم که بسیار ضایع میکند فرمود که اگر چنین است باید رفت **نصف پنجم**
 افزون لغت خداست چنانچه فرموده این سخن که لا یلیقکم ان عبادا یلین فی انکرا که لغت میکند
 ریا دینم لغت شما را که افزون کند عبادی بسیار سخت و پر دامح و دو جهالت که بسیار از مردم بوسیله
 افزون لغت نعمت از دست ایشان گرفته **نصف ششم** و آن کبر و ابرت بسیار بزرگ حکما گفته اند هرگز نیست
 ترین بر میماند از حضرت ابراهیم روایت شده است که هر آینه حدیث خود را با ما فراموش چنانکه آنش همیشه را در
 اخبار وارد است که ما را یک حدیث را بر ما میخواند آمدند **نصف هفتم** بکثرت روایات در شدت
 مذنبان بسیار است از حضرت صادق روایت شده که سبک راه رود در روی زمین از روی نیکوتر لغت
 کند **نصف هشتم** و در بیان ریا و غلبه چه در حضور کسی بماند و آنرا بگوید و در غیاب
 مردم که بگویند ایشان برسد که آنرا سماع گویند و از آنکه علیهم السلام روایت شده بر علی که بجهت غیر خدا بابت شرکت
 و سواد با لایم و دجری او با جهالت بلکه با حلفت **نصف نهم** عجب خود بینی یعنی خودی غلبه باین دنیا و آنرا
 حضرت صادق روایت شده است که هر که عجب خودی خودی غلبه نماید باز از آن حضرت روایت شده که عجب
 خود و عبادت مانع بشود لغو و با الله عن الاوقات **نصف دهم** حجت باین چنانچه از معصوم روایت شده که جنگی ششم
 بوسیله فساد و غلبت از دنیا بگذارد و دنیا و دنیا گناه بوسیله فراموشی هر یک است فراموشی هر که از طول آن زمان و طول
 اصل و طول اصل بوسیله حجت بماند و دنیا سر هر گناه است از حضرت صادق روایت شده که خداوند
 بجهت کسی می فرمود و می یار و آنچه در دنیا را بطلون فرار دادم مگر آنچه را که بجهت من است و از برای من است
 معلوم شد که هر گاه کسی دنیا و دنیا گناه بگذرد که در دست او دارد و بسیار او را غلبه اما هرگاه در دست او دنیا

سواد کشته خاکی سید علی در این کتاب
مجموعه بیانات و آراء و دیدگاه‌ها

الله غني عن العالمين

[illegible]

نیم و نیم و نیم و نیم

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

[illegible]

باسم شہزادی فتح الملک احمد شہزادہ محمد علی خان

وإنما هو المطلق تمام الحروب

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the right page.

Main body of handwritten text in Persian script on the right page, arranged in several lines.



Handwritten marginal notes in Persian script along the right edge of the right page.

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the left page.

Main body of handwritten text in Persian script on the left page, which is mostly obscured by a large, light-colored stain or tear.

Handwritten marginal notes in Persian script along the left edge of the left page.